

در
ابتدا
الوهيم
آسمانها و زمين را آفريد

الوهيت

جلد اول

شناخت خدا

مكتبة الميقات



نويسنده: لوك رايان



نام کتاب

الوهیت

جلد اوّل: شناخت خدا

نویسنده: لوك رايان

ديباچه: زوفا رايان

پنطيكاست سال ۲۰۲۰



انجمن تحقیقات کتاب مقدّسی رایان



انتشارات کلیسای خداوند عیسی مسیح

فهرست مطالب

۱.....	سخن نویسنده:
۲.....	دیباچه:
۹.....	پیش گفتار:
۱۴.....	الوهیت یعنی چه:
۲۰.....	اهمیت شناخت الوهیت:
۲۳.....	نامهای خدا:
۲۳.....	الوهیم (אלוהים):
۲۴.....	إل (ال):
۲۵.....	یهوه (יהוה):
۲۸.....	إحییّ أَشیرِ إَحییّ (אהיה אשר אהיה):
۲۹.....	تنوس (Theos):
۲۹.....	ادونای (אדני):
۳۱.....	کورئوس (κυριος):
۳۱.....	هاشم (שםזה):
۳۲.....	ادوشم:
۳۲.....	عیسی (ישוע):
۳۳.....	شکل خدا:
۴۷.....	طرق ارتباط خدا:
۴۸.....	روح القدس:
۴۹.....	صدای خداوند:
۵۲.....	فرشتگان:
۵۶.....	فرشته خداوند:
۵۹.....	انسان:

۶۱	: انبیا:
۶۹	: پسر یگانه خدا:
۷۸	: خادمین:
۸۷	: کتب مقدّس:
۸۸	: چرا به این کتب، مقدّس گفته می‌شود؟:
۹۲	: دسته بندی کتب مقدّس:
۹۷	: ویژگیهای شکل دهنده کتاب مقدّس:
۹۷	: ویژگیهای نویسندگان کتاب مقدّس:
۱۰۴	: ویژگیهای کتاب مقدّس:
۱۱۰	: زبان نگارش و ترجمه‌های کتاب مقدّس:
۱۱۱	: سخن پایانی:
۱۱۲	: در جلال:
۱۱۴	: شکینه (ستون ابر):
۱۱۸	: ستون آتش:
۱۱۹	: گردباد:
۱۲۰	: نور:
۱۲۳	: فضای ارتباط خدا:
۱۲۴	: خواب:
۱۲۵	: خدا:
۱۲۷	: شیطان:
۱۲۹	: ذهن انسان:
۱۳۰	: رؤیا:
۱۳۲	: بیداری:
۱۳۴	: خدا یک است:
۱۴۲	: خصوصیات خدا:

پیش گفتار:	۱۴۲
پرستش خدایان غیر:	۱۴۵
عمل نکردن به شریعت:	۱۵۰
رسوم امّتها:	۱۵۴
تأیید شیران و رد عادلان:	۱۵۹
دعای شیران و راستان:	۱۶۱
اموال خدایان غیر:	۱۶۳
جلال خدا:	۱۶۷
آزمودن خدا:	۱۶۹
انتقام:	۱۷۰
بدون تغییر:	۱۷۳
فراموشی گناه:	۱۷۴
توکل به انسان:	۱۷۶
دروغ:	۱۷۹
اندیشه بد:	۱۸۲
غرور:	۱۸۳
کج خلقی:	۱۸۹
پوشش نامناسب:	۱۹۰
طلاق:	۱۹۴
یک تنی:	۱۹۵
شرایط جدایی:	۱۹۵
تجرّد پس از جدایی:	۱۹۹
زناکاری مطلقه:	۱۹۹
طلاق ناممکن:	۲۰۰
فالگیری و جادوگری:	۲۰۱

۲۰۳	 معیار خدا:
۲۰۶	 تقلّب:
۲۱۰	 نزاع با خدا:
۲۱۳	 دنیا دوستی:
۲۱۷	 کلیسای دنیا:
۲۲۵	 سلطه‌گران:
۲۲۸	 ستم:
۲۲۹	 داوری غریب ...:
۲۳۰	 هدایای نامناسب:
۲۳۳	 تبعیض در خانواده:
۲۳۵	 توهین به والدین:
۲۳۶	 گمراه کننده:
۲۳۷	 نبی کاذب:
۲۴۰	 رشوه:
۲۴۰	 حق همسایه:
۲۴۲	 زنا با محارم:
۲۴۳	 مقاربت با حیوانات:
۲۴۵	 نفرت از هفت چیز:
۲۴۵	 واژه‌های مهم این باب:

سخن نویسنده:

به نام خداوند عیسی مسیح

جلال و ستایش و اکرام بر پدر آسمانی ما خدا و خداوندمان عیسی مسیح از حال تا به ابدالآباد.

خداوند را شاکرم بابت لطف بزرگی که به این غلام بسیار کوچک خود عطا فرمود تا با هدایتها و تعالیم در لحظه‌ای که پیوسته از روح‌القدس محبوب در طول مدّت نگارش این کتاب دریافت می‌نمودم، به عنوان کاتب و نگارنده این اثر نقشی کوچک داشته باشم.

بسیاری از موضوعات مکتوب، مکاشفات و دریافتهایی بود که در لحظه نگارش از روح‌القدس ارائه می‌شد. این حقایق آشکار شده در خصوص الوهیت و شناخت خدا که در حین نگارش مکشوف می‌گردید چنان با کتب مقدّس در هماهنگی و اتحاد بود که برای خود من نیز بسیار حیرت‌آور و شگفت‌انگیز بوده به حدی که وصف آن دشوار است. از این روی به تمام خوانندگان این کتاب توصیه می‌شود تا از خواندن سریع و با هر پیش‌زمینه دیگری جداً خودداری نمایند، و در آرامش فکری و بسیار آهسته و دقیق مطالعه نموده و در هر بندی از آن خوب تفکر کنند. دعا می‌کنم تا خدا روح فهم و حکمت خود را به تمام کسانی که دوستشان دارد عطا فرماید، تا تمام مطالب این کتاب در وجود آنان نشانده، ریشه کرده و به بار بنشیند.

در بخشهایی از این کتاب توصیفات آورده شده که فقط مختص به ادبیات زبان پارسی و پارسی زبان است و در زبانهای دیگر مفهوم و ترجمه‌ای برای آن نمی‌توان آورد، لذا جایگزینی هر توصیفی برای آنها اشتباه خواهد بود. نویسنده نیز به این امر واقف بوده و منظور او از نگارش این توصیفات فقط برای پارسی زبانان بوده است.

دیباچه:

موضوع کتاب حاضر در ارتباط با شناخت الوهیت می‌باشد، که در بر گیرنده تمام مباحث مرتبط با الوهیت از دیدگاه کتاب مقدس است. این نوشتار علاوه بر این که آشکار کننده همه وجوہات مربوط به الوهیت است، در عین حال به شکلی روان با شرحی مبسوط به نگارش در آمده.

با نگاهی به مرجعهای مختلف و حتی کتب ملل غرب، تعریفات مختلفی از الوهیت در پیش روی ما قرار می‌گیرد که در بعضی موارد آن را به معنی خدایان بسیار نسبت می‌دهند، که این تداعی کننده شرک می‌باشد! با این همه تعاریف مختلف تکلیف چیست و از کجا باید دانست که کدام یک صحیح یا غلط است؟ چه مرجع و برهان قاطعی وجود دارد که گویای حقیقت محض باشد و اصلاً چگونه باید به الوهیت نگاه کرد؟

الوهیت را از کجا می‌توان آموخت و آیا اصلاً الوهیت تعلیمی و آموختنی است؟ چرا این قدر شناخت الوهیت اساسی و ضروری است؟ آیا همین عدم شناخت کافی، موجب پیدایش نظرات ضد و نقیض و نتیجتاً گمراهی مردم به پندار چند خدایی نشده است؟ آیا این سؤال در اعماق فکرتان تا کنون ایجاد نشده که با وجود کلام بی‌عیب خدا در کتب مقدس، چرا تا به این حد در شناخت الوهیت اختلاف نظر وجود دارد؟ از چه مقطعی و به چه طریقی و از چه جهاتی این انحرافات به وجود آمده است؟ چرا در هر نهاد کلیسایی به هنگام پرسش در خصوص الوهیم یا مسائل الوهیتی جوابها متفاوت و حتی مخالف یک دیگر است؟ و در بعضی موارد حتی به شرک و کفر رفته‌اند و موضوع چند خدایی را در برابر عنوان الوهیم پیش می‌کشند؟

خواندن مطالب این کتاب نه تنها برای مسیحیان غرب بلکه برای مسیحیان مشرق زمین نیز می‌تواند بسیار مفید باشد؛ خصوصاً آنانی که خدا را در معنی مفرد آن مفروض دانسته‌اند و هر زمان که خدا را در مفهوم جمع دیده‌اند، در جایی است که در تعارض

مخاطب بودنش با بتهای بی جان بوده، مانند خروج ۱۸ : ۱۱ و تثییه ۵ : ۶، چنان که می دانیم مردمان این دنیا به سوی خدایان باطل رغبت دارند، و اگر نه عبارت خدا به همان مفهوم مفرد بودن آن باز می گردد و خدا نیز در هیچ جای کلام، خود را به صورت جمع یعنی "ما" خطاب نکرده بلکه همیشه خود را به صورت مفرد معرفی نموده است.

با کمی جستجو و رو به رو شدن با تعاریف مجمل و ناکافی و حتی اشتباه از الوهیت همین قدر استنباط می گردد که در تعاریف مختلف، الوهیم را خدا یا مجموعه خدایان می دانند و هر صحبت و تعریفی در ارتباط با یگانگی یا چندگانگی خدا را صرفاً الوهیت می دانند. و هیچ تعریفی که گویای شناخت کامل و درستی راجع به شخصیت و خصوصیات او باشد، در کار نیست.

این که بتوان خدا را یک شخص یا سه شخص معرفی کرد فقط جزئی کوچک از شناخت الوهیت را در بر می گیرد. لازم است تا کامل و به واقع دانست که او کیست، چه خصوصیات دارد، چه صفاتی دارد، چه طرُقی دارد، به چه شکل است و ... چنین وضع آشفته ای که از شناخت الوهیت وجود دارد، ذهن یک مسیحی جوای حقیقت را دچار سردرگمی و حتی نااطمینانی نسبت به این که "پس به چه چیز ایمان آورده؟" می کند.

به همان گونه که در محیط پیرامون و رفتارهای اجتماعی خود، سخت مراقب هستید تا باعث آزردن دیگران نگردید، چه بسیار بیشتر اهمیت دارد، در ارتباط با خالق جهان هستی که اولویت اول هر مسیحی باید باشد، مراقب باشید. این مراقب بودن نیازمند آگاهی و شناخت کاملی از تمام آن چه در وجود خدا است می باشد. خصوصاً آن که بدانید او چه چیزهایی را می پسندد و از چه چیزهایی کراهت دارد، تا مطابق اراده و خشنودی او رفتار کنید.

با خواندن وقایعی که در طول تاریخ بر قوم اسرائیل گذشت و در کتب مقدس ثبت شده، می بینیم که بارها قوم برگزیده او، با وجود داشتن وعده ها به هلاکت رسیدند.

آیا هرگز به ذهنتان خطور کرده، با توجّه به این که آنها تمام باید‌ها و نبایدها را از سوی خدا داشتند، چرا به بی‌راهه رفتند؟ هرگاه که آنان در شناخت خدا و اطاعت از او به طبع و خواسته دل خود پیش می‌رفتند و به اراده خدا و فرامین او اهمیتی نمی‌دادند، خدا نیز آنها را به سختی دلشان رها می‌کرد و ممالک دیگر را برای تنبیه آنان بر می‌انگیخت. همان قومی که در تمام طول تاریخ از خدا ارتزاق می‌کردند به او ناسپاسی و نافرمانی نشان می‌دادند.

حال کلیسا که خود را قوم خدا می‌داند، چه قدر در شناخت او و همراه شدن با خواسته و فرامین او پیش رفته است؟ چه قدر خواسته و توانسته تا زندگی خود را تغییر دهد و حسب کلام خدا زندگی را در پیش بگیرد؟ چه قدر در دعا‌های خود به سمت او ایستاده و روی به سمت بی‌راهه نگردانده و توانسته او را در جایگاه درستش ببیند و مخاطب قرار دهد؟ و ...؟! این طور به نظر می‌رسد که این تعارضات هیچ دلیلی به جز وجود خادمین کذب‌ای که فاقد مسح حقیقی خداوند هستند، شکل گرفته است.

قوم برگزیده خدا که وعده‌های او را داشتند، قومی که جلال و آیات و معجزات او را می‌دیدند، با آگاهی از تبعات نافرمانی از خدا و رفتن به سوی خدایان غیر و گرایش به رسوم قوم‌های دیگر، و دانستنِ ناشایستگیِ آمیخته شدن با اقوام بیگانه و منع شدن از وارد کردن رجاسات به میان قوم و محفل مقدّس خدا، بارها باعث خشم و غضب خدا شدند و موجبات هلاکت خود را پدید آوردند. نمونه زمینی چنین امری در این عصر و در نزد کلیساهای فرقه‌ای زیاد است! که کلام خدا را دارند اما آن را سبک و سنگین می‌کنند و اختیاری اجرا می‌کنند و حتّی خادمین آنان نیز، حسب میل خود یا جلب نظر اعضا و افزودن شمار آنها، کلام خدا را زمین می‌گذارند و به وضوح بر خلاف کلام مکتوب شده خدا پیش می‌روند. همین خادمینی که برای برداشتن کلام خدا ناشنوا و نابینا شده‌اند یکی از بزرگ‌ترین عاملین از هم پاشیدگی کلیساهای و سقوط اعضا را فراهم می‌کنند.

اُفت قوّتها، لغزشهای مکرّر مشابه، عدم شناخت صحیح خدا، بی‌توجه‌ای به فرامین و هشدارهای خدا در کتاب مقدّس، عدم تمیز دادن بدن خداوند، ناشایستگی حضور در محفل مقدّس، پذیرفتن تعالیم اشتباه و ... ده‌ها خطا و لغزش دیگر، بدون شک به خاطر نبود خادمینی با مسح خدا و عدم حضور در کلیسای راستین خداوند عیسی مسیح است.

البته نویسندۀ کتاب، از سرزنش و آشکارسازی و اثبات خطاهای رایج در میان فرقه‌های کلیسایی و آداب و رسوم منحرفانه آنان خودداری کرده، زیرا با شناختی که از او وجود دارد، اهل منازعه و هیاهو نیست و با هیچ شخصی در هر کلیسایی که باشد، و به عیسی مسیح ایمان صادقانه داشته باشد مخالف نیست، بلکه حسب اعتقاد او این تفکّر قالب در پشت هر اعتقادی است که با مسیح ضدّیت دارد. و مهم‌تر این که اعتقاد دارد: "با حمله به تاریکی، سیاهی نخواهد رفت و روشنایی نخواهد تابید، برای رفتن تاریکی فقط کافی است پرده‌ها را کنار زد تا روشنایی بتابد، فروغ کلام خدا آن قدر درخشنده هست که تمام سیاهیها را کنار بزند."

آیا می‌دانید خدا برای تکلم با بشر، از گذشته تا به امروز به چه صورتی بر انبیا و خادمین خاصش ظاهر می‌شود؟ به چه طرقی با قوم و کلیسایش ارتباط برقرار می‌کند؟ تحت چه شرایطی ملاقاتهای خاص با خدا رخ می‌دهد و چه موانعی از بروز این ملاقاتها جلوگیری می‌کند؟ چرا حضور کامل و پر قوّت تجلّیات روح القدس در جماعات کلیسایی نیست و در کمال شگفتی بسیاری از خادمین و اعضای کلیساها تدابیر عقل خود را با هدایت روح القدس اشتباه می‌گیرند؟

آیا می‌دانید در گذشته خدا به چه صورت و در چه هیئتها و جایگاه‌هایی با بشر خاکی ملاقات می‌کرد؟ و مخاطبین او دارای چه شایستگی‌هایی بوده‌اند؟ و در این عصر نیز چگونه چنین چیزی می‌تواند امکان‌پذیر باشد؟ چه اعمال و خصوصیات رفتاری از انسانها سر می‌زد که مورد کراهت و نفرت خدا بوده و در نتیجه آنها را از خدا دور و هلاک

می‌ساخته؟ و همچنین امروزه مسیحیان باید بری از چه رجاسات و دارای چه شایستگی‌هایی باشند تا در حضور خدا مقبول واقع شوند؟

چگونه یک ایماندار می‌تواند ترفندها و فضا‌سازیهای شیطان را برای القای دریافته‌ها و ادراکات غلط، که در عالم خواب، رؤیا و بیداری ایجاد می‌گردد را تشخیص دهد تا در توهمات و دامهای ابلیس گرفتار نشود؟ هیچ می‌دانستید برای این که در انحرافات ابلیس گرفتار نشوید لازم است تا یک شناخت جامع از ذات الوهی خدا داشته باشید؟ و آیا می‌دانید شناخت کامل از خدا و خداوند ما عیسی مسیح به وسعت کل کتاب مقدس است و معرفی او نیازمند ماه‌ها بلکه سالها جلسات و معارفه می‌باشد؟ لذا یک فرد مسیحی لازم است تا در تمام ایام عمرش در اراده خدا زندگی کند.

نویسنده کتاب الوهیت، که اکنون پیش روی خوانندگان قرار دارد، یک معلم کتاب مقدس با مسح مستقیم خداوند است، او شاگرد مستقیم و بدون واسطه روح القدس می‌باشد. لذا کوشیده تا با استناد به کتب مقدس، محورهای اصلی مربوط به الوهیت را مشخص نموده و به طور جامع از زوایای مختلف به تشریح این محورها بپردازد.

از جهت دیگر این مباحث حائز اهمیت است که نویسنده با هدایت روح در پردازش مطالب به اطناب و بی‌راهه یا مطالب غیر مرتبط و اشتباه همچون تثلیث، که بعضی منابع به غلط آنها را به الوهیم چسبانده‌اند، نرفته است. یکی از کوششهای برجسته نویسنده کتاب این است که او در پرداختن به الوهیت از خود کلام خدا به طور خاص صحبت کرده و با جمع‌آوری مطالبی همچون ویژگیهای خاص کتاب مقدس و نویسندگان آن و طریقه جمع‌آوری کتب در طی اعصار، به ما ابزاری کارا در جهت ارائه مطالبی مفید به هنگام رساندن مژده خوش انجیل، و نیز برای مسیحیان جویای معرفت کلام خدا، ارائه داده است.

در این کتاب تمام مباحث مرتبط با الوهیت، در هر قسمت در کمال سادگی و گویا بودنِ متن، نوشته شده و کوشش گردیده تا درکی روشن و ساده در ارتباط با موضوع ارائه شود. پس این اثر از این جهات برجسته می‌گردد که:

۱. درکی واضح و ساده از الوهیت و شناخت الوهیم و صفات منتسب به او، با مرجعیت از کتاب مقدس ارائه می‌دهد.
۲. چگونگی نزدیک شدن و طرق ارتباط با خدا و اشکال صحیح ارتباط با او را نشان می‌دهد و در تشخیص حرب‌های شیطان، یک مسیحی را هوشیار می‌گرداند.
۳. با شناخت صفات بارز خدا و باید‌ها و نباید‌های منتسب به شخصیت خدا، که مانع از کجروی در کلام خدا و انحراف از مسیحیت می‌شود؛ هر فرد مسیحی را به سمت تبدیل شدن به شخصیت شایسته و حقیقی که پسندیده خداوند است، سوق می‌دهد.
۴. یک مسیحی به اهمیت کلیسای در مسیر و اراده کلام خدا و خادمین مسح شده و دریافت خوراک درست و عمل به آنها پی می‌برد تا بتواند خودش را با هیکل مسیح هماهنگ نموده و به عنوان عضوی مطیع در راستای کلام خدا باشد.
۵. درک صحیح از الوهیت موجب عدم نیاز به داخل شدن در مباحث غلط یا غیر ضروری می‌گردد که ماحصل آن رهایی از اطناب و سادگی تفکر در شناخت خدا است.
۶. خواننده را با چهره حقیقی و خارق‌العاده خداوند عیسی مسیح آشنا می‌گرداند.
۷. پرده از برخی شگفتیهای کتاب مقدس بر می‌دارد.
۸. چگونگی مطالعه و دریافت دیدگاه درست کتاب مقدس را ارائه می‌دهد.

نویسنده با در نظر داشتن این که ممکن است اقشار متعددی با دیدگاه‌های مختلف این کتاب را مطالعه کنند، با احترام به تمامی اقشار ولی با ارجاع مطالب به کلام و طلبیدن

هدایت و قوّت روح دست به قلم برده تا اگر کسی حتّی در شناخت خدا یا دیدگاه‌های مسیحی‌اش به اشتباه راه پیموده و چراغ ایمانش رو به خاموشی است، با درک این مطالب و نشستن آن در جان و وجودش، در خداوند به درستی حرکت نماید. آمین که جانهایتان به روح خدا روشن گردد.

زوفارایان

به نام خدای خدایان، پادشاه پادشاهان، خدای قدیر، خدای مشیر، پدر سرمدی، سرور
سلامتی، الف و یاء، ابتدا و انتها، اوّل و آخر، او که بود و هست و می‌آید.
* به نام خداوند عیسی مسیح *

پیش گفتار:

الوهیت یعنی چه؟ وقتی سخن از الوهیت در کلیساها می‌شود، با کمال تعجب شاهدیم که تمام سخنان حول آموزه‌ای به نام تثلیث است! آنانی که به تثلیث اعتقاد دارند به ده‌ها آیه و سخن و با تمام دانش و توان خود سعی در اثبات آموزه تثلیث دارند و آنانی که مخالف با آموزه تثلیث هستند با اشاره به ده‌ها آیه و سخن دیگر، تمام توان را برای رد این آموزه به کار می‌برند! گویی تمامیت الوهیت خلاصه شده در واژه‌ای به نام تثلیث! و در خوش بینانه‌ترین مواقع دیده می‌شود که الوهیت را در چند کلمه مختصر به معنی خدا بودن می‌دانند.

آیا الوهیت یعنی قبول یا رد تثلیث؟! آیا شناخت تثلیث تمام آن چیزی است که کلیساها از الوهیت خدا باید بدانند؟! آن چه مشهود است ثمره این همه بحث و مجادله بین دو قطب موافقین و مخالفین تثلیث، هرگز نتوانسته کلیسا را به یک شناخت درست از الوهیت برساند تا جایی که حتی در معرفی الوهیت آن چنان به بی‌راهه رفته‌اند که به جای بیان "شناخت الوهیت" هنوز از واژه عجیب و نادرست "تعلیم الوهیت" استفاده می‌کنند!

متأسفانه این بحث و مجادله‌ها همیشه باعث بروز توهینهای شرم‌آوری شده که باعث لغزش، تخریب و انحراف اذهان کسانی که شاهد این قبیل مباحث بوده‌اند گردیده، و دهانی که می‌بایست خداوند را ستایش نموده و جلال دهد، منادی الفاظی شده که معلّم و متکلم اوّل آن، ابلیس بوده و هیچ جایگاهی در کتاب مقدس ندارد.

موضوع الوهیت، امروزه یکی از بغرنج‌ترین مسائل بین کلیساها است. مباحث مربوط به قبول یا رد تثلیث، نه تنها تا کنون هیچ روشن‌سازی از ایمان مسیحی نداشته بلکه باعث بروز التهابات و اتهامات بسیار بزرگی در سطح جهانی و در نزد سایر آیینها و مذاهب شده است.

اکثر نهادهای کلیسایی با آن که معتقدند به یک نگاه درست و دقیق از الوهیت رسیده‌اند، ولی با ارائه نظرات گوناگون که همیشه با جدال و نزاعهای شرعی و توهین همراه بوده، نگاه منتقدانه سایر آیینها و مذاهب را در ضدیت با ایمان مسیحی برانگیخته‌اند، تا جایی که به راحتی به مسیحیان اتهام شرک می‌زنند.

در پاسخ به این اتهام، هرگز نهادهای کلیسایی نتوانسته‌اند در اتحاد، پاسخی محکم و یگانه ارائه دهند که این اتهام را منتفی کنند. بلکه هر گروه با ابزار دست قرار دادن کلام خدا فقط سعی در اثبات حقانیت اعتقاد خود داشته و هیچ توجه‌ای به اتهام شرکی که به آنان زده شده ندارند، حتی در این اتهام ذره‌ای تفکر نمی‌کنند که آیا به درستی به آنان نسبت داده شده یا به اشتباه! لازم است تا تمام نظریه پردازان در این نهادها که جماعت بسیاری را با خود همراه ساخته‌اند، و نیز هر فرد ایماندار مسیحی با حکمت بنگرد که آیا از این نظریات بوی شرک می‌آید یا نه؟ و یا این که وقتی کلیساها مدعی یکتا پرستی هستند، چرا سایر مذاهب آنان را مشرک می‌دانند؟ آیا مسیحیت اعتقادی مشرکانه یعنی چند خدایی هست یا خیر؟

یقیناً تا کنون بارها با خود اندیشیده‌اید که چگونه است تمام مدعیان معرفت الوهیت، با توجه به این که با استناد به کتاب مقدس سخن می‌گویند ولی هر یک برداشتی متفاوت و تعلیمی خاص به خود را ارائه می‌نمایند! و چرا این استنادهای آنان از کتاب مقدس نه این که یک اتفاق نظر بین آنان به وجود نیآورده، بلکه باعث چنان تنش شدیدی شده که با اهانت‌های بسیار رکیک، یک دیگر را مخاطب می‌سازند!

واقعیت این است که آموزهٔ تثلیث، کلیت الوهیت نیست و تنها در خصوص شناخت ذات وجودی خدا است که مطرح گردیده، که در کتاب مقدس هیچ رد و نشان و اسمی از این فرضیه برده نشده و یک دیدگاه انحرافی نسبت به ذات خدا است. اثبات رد یا قبول این فرضیه موضوعی است بسیار کوچک‌تر از شناخت الوهیت، هر چند برای اثباتِ مردود بودن آن می‌بایست یگانه بودن خدا اثبات گردد. اما تأسف‌بارتر آن است که اکثریت مخالفین آموزهٔ تثلیث، وقتی می‌خواهند در خصوص الوهیت صحبت کنند، به جای معرفی و پرداختن به تمام شاخصها و خصوصیات الوهیتی، که حسب کلام خدا (یوحنا ۱۷ : ۳) موضوع حیاتی برای هر فرد می‌باشد، فقط در صدد رد کردن و کوبیدن آموزهٔ تثلیث هستند! و الوهیت را در رد نمودن تثلیث می‌دانند!

شایان ذکر است که به هیچ وجه نمی‌توان تنها با مراجعه به کتاب مقدس به شناخت جامع و دقیقی از الوهیت رسید! که اگر این گونه بود این همه نزاع و اختلاف در نزد نهادهای کلیسایی یافت نمی‌شد! هنوز در کمال تعجب شاهدیم که از یک آیه برداشتهای گوناگونی می‌شود، تا به حدی که یکی به یگانگی می‌رسد و دیگری به شرک!

روزی خداوند عیسی مسیح در خصوص آشکارسازی ذات الوهی خود از شاگردانش پرسشی نمود: «^{۱۵}ایشان را گفت: شما مرا که می‌دانید؟^{۱۶} شمعون پطرس در جواب گفت که، تویی مسیح، پسر خدای زنده! (پطرس در این جا به ذات الوهی عیسی اشاره می‌کند.)^{۱۷} عیسی در جواب وی گفت: خوشا به حال تو ای شمعون بن یونا! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است. (و متعاقباً می‌خوانیم که خداوند عیسی مسیح فهم این موضوع را نه از طریق دانشِ آموخته شدهٔ انسانی بلکه صرفاً به دریافت یک مکاشفهٔ آسمانی از سوی خدای پدر نسبت می‌دهد.)^{۱۸} و من نیز تو را می‌گویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت» (متی ۱۶ : ۱۵ - ۱۸).

در ادامه می‌خوانیم که خداوند عیسی مسیح، سر کلیسا و خدای زنده، فرمود که کلیسای راستین خود را بر اساس دریافت مکاشفات آسمانی بنا خواهد نمود، به دور از دانش و الهیاتِ دنیوی؛ و اشاره دارد که تنها در مکاشفات آسمانی از سوی پدر آسمانی است که ابواب جهنم (شیطان، لشکریان و پیروانش) بر آن برتری و غلبه نخواهند یافت.

مطابق دوم قرن‌تین باب ۴ آیه ۴ «که در ایشان خدای این جهان فهمهای بی‌ایمانشان را کور گردانیده است که مبدا تجلی بشارت جلال مسیح که صورت خدا است، ایشان را روشن سازد.» فهم و حکمت انسانی همیشه در تسلط خدای این جهان (شیطان) بوده است که مسیری جز انحراف را آشکار نمی‌سازد. حتماً می‌بایست به همراه مستندات کتاب مقدسی، هر فرد مسیحی مکاشفه‌ای از آسمان دریافت کند و خداوند خودش حقیقت وجودیش را برای او آشکار سازد. بدون دریافت مکاشفه‌ای از سوی پدر آسمانی و تطابق با کتاب مقدس، شناخت الوهیت میسر نمی‌باشد.

اما نشانه‌های در کتاب مقدس چیست؟ نشانه‌های در کتاب مقدس تصدیق مکاشفات آسمانی است. خداوند هیچگاه مکاشفه‌ای نمی‌دهد که با کلام مقدسش هم راستا نباشد و در کلامش تصدیق نگردد. لذا هر امری در کلیسای راستین خداوند، می‌بایست در روح مکشوف گردد و با کلام مکتوب خدا تصدیق شود.

از آن جایی که شناخت الوهیت، مطابق یوحنا ۱۷: ۳ ضرورت اولیه و حیاتی برای هر فرد مسیحی است و یک نوایمان مسیحی وقتی که قلب خود را به عیسی مسیح تقدیم می‌کند، می‌بایست قبل از آموزش و هر تعلیمی از کتاب مقدس، در ابتدا به یک شناخت درست و دقیق از الوهیت رسیده باشد، در روح التزام یافتن با رجوع به مرجع حقیقی ایمان مسیحی، یعنی کلام مقدس خدا، و به دور از تمام طرق تعلیمی در کلیساهای گوناگون، به قوت و عطای روح القدس اقدام به آشکارسازی و معرفی مختصری از نشانه‌هایی نمایم که خدا برای شناساندن و معرفی خود در کتاب مقدس گذاشته است.

الوهیت مانند سایر "مباحث تعلیمی" در کتاب مقدس نیست که برای درک آن نیاز به آغاز و پایانی باشد بلکه از هر کجا شروع شود بیانگر شرح درستی از شناخت ذات الوهی است، درست مثل آن که قصد داشته باشیم در خصوص شخصیت یک فرد صحبت کنیم و برای شروع مهم نباشد که در ابتدا از کدام وجه شخصیتی آن فرد آغاز کنیم. همچنین است در وصف الوهیت سخن گفتن، که یک موضوع تعلیمی نیست بلکه معرفی شخصیت خدا است. برای شناخت الوهیت نقطه شروع و پایان مرتبی، مصور نیست، بلکه از هر زاویه می‌توان به معرفی و شناخت الوهیت پرداخت.

خداوند روح معرفت و فهم کلامش را عطا نموده تا از منظر او به کلامش نگاه شود، باشد تا در نام خداوند عیسی مسیح، چشمانی که می‌بیند و گوشهایی که می‌شنود ذکر این کتاب را، به پری معرفت و فهم روح خداوند رسیده و اراده نیکوی پسندیده خدا را نسبت به شناخت جایگاه الوهی‌اش درک نموده و برکات متعاقب آن را از روح قدوس خدای پدر دریافت نماید، آمین.

الوهیت یعنی چه:

زمانی که به دنبال شناخت شخصی هستید و یا قصد معرفی نمودن شخصی به دیگران را دارید، به خصوصیات از قبیل: نام، شهرت، سن، شکل ظاهر، تحصیلات، تجارب، سوابق، سلايق، روحيات و در كل به تمام خصوصياتی كه معرف وجودی او است می پردازید. خصوصيات گوناگون در اشخاص، شاخصهائی است كه معرف هویتی يك شخص می باشد. این خصوصيات هر چند در تمام اشخاص متفاوت است، اما واضح است كه این خصوصيات در همگان كاملاً وجود دارد. مثلاً وقتی کسی را از لحاظ خصوصيت عاطفی بررسی می كنیم، با توجه به این كه همه اشخاص دارای خصوصيت عاطفی هستند، ولی شاخصه هر فرد با دیگری متفاوت است؛ یکی زود رنج، یکی بی خیال، یکی سخت دل، یکی مهربان و یا یکی ... است؛ یعنی اصل خصوصيت عاطفه در همه وجود دارد ولی در هر شخص با حالات مختلفی جلوه گری می نماید.

به تمام حالات مختلفی كه بیانگر خصوصيات و معرف يك "شخص" است، "شخصيت" آن شخص گفته می شود. به بیانی دیگر شخصيت عبارت است از مجموع خصوصياتی كه در يك "شخص" وجود دارد و او را معرفي و آشكار می سازد (شخص - شخصيت). به همین قسم است واژه هایی چون "حق - حقيقت" كه حقيقت بیانگر حقایقی است پیرامون حق و او را معرفي می كند؛ به عبارتی دیگر دوّمی كه با پسوند "...یت" همراه است اولی را معرفي و آشكار می سازد. با کمی دقت در واژه الوهيت آشكار می شود كه این واژه در بر گیرنده تمام طرق، صفات، خصوصيات و منتسباتِ واژه الوهی است. اما الوهی چی یا کیست؟ آیا يك معنی یا شخصيت است؟ آیا يك شخص یا اشخاص است؟

كتاب پیدایش كه اولین كتاب از كتب مقدّس است و به زبان عبری نگاشته شده، چنین آغاز می گردد: «در ابتدا الوهیم (אלהים) آسمانها و زمین را آفرید.» الوهیم يك نام دو كلمه ای در زبان عبری است كه در برگردان به زبانهای دیگر، تبدیل به واژه ای می شود كه تا حدودی معرف شاخصه آشكار شده از الوهیم است؛ مانند عبارت خدا. در

همین ابتدای کتاب مقدس مشخص است که الوهیم خالق آسمانها و زمین و همه هستی است، و یک شخص می باشد و لاجرم دارای خصوصیات و شخصیتی منحصر به فرد می باشد.

الوهیم پیش از بنیاد عالم بوده و هر چیز دیگری پس از او مصور شد و معنی گرفت، لذا خود او را نمی توان به درستی و دقت معرفی نمود چون پیش از جهان هستی و تمام تعاریف و تفاسیر و معانی بوده است. امروزه نیز بر سر معنی نام الوهیم نظرات و دیدگاه های متعددی با تفاسیر مختلف مطرح است تا جایی که نتوانستند معنی این نام را بیابند؛ لذا این نام مانند وجود مقدسش، فقط به گونه و اندازه ای که در کتاب مقدس ردی از آن هست و می شود درک کرد، تعریف شده است.

ال (אֱל) الوهیم (אֱלֹהִים) با توجه به نامهای ذکر شده از خدا در کتاب مقدس که جلوتر به آن می پردازیم یک نام مفرد است که به معنی "خدا" می باشد. و هرگاه به جایگاه خدایی او بخواهد اشاره گردد، "ال" تبدیل به "الوهی (אֱלֹהִי)" که همان مترادف "با" خدایی "است می شود. از "ال" و "الوهی" هر کدام یک واژه دیگر حاصل می شود که با آن زیاد سر و کار داریم که موضوع این کتاب نیز هست؛

اول، الوهیم (אֱלֹהִים): الوهیم از دو کلمه و یک حرف تشکیل شده: ال (א) - و (ו) - هیم (הִים). در زبان عبری "ال" به معنی خدا است، حرف "و" حرف ربط است که خدا را به حرف بعد از خود مرتبط می سازد، و "هیم" به معنی دریا (آبها) می باشد. به عبارتی الوهیم به معنی "خدای دریاها" می باشد. اما خدای دریاها یعنی چه؟ معنی ال، خدا را می دانیم، اما دریا به چه اشاره دارد؟ کتاب مقدس پر است از استعارات ادبی و مفاهیم خاص کتاب مقدسی، به گونه ای که در خیلی از جاها مفاهیم حقیقی منظور خدا در واژه های کوتاه و پر از مفهوم مستتر شده.

وجود واژه دریا در نام الوهیم چه چیزی را به ما می فهماند؟ کتاب مقدس می گوید: «بِه کلام خداوند آسمانها ساخته شد و کل جنود آنها به نفخه دهان او» (مزامیر ۳۳: ۶).

نَفْخَه در لغت به معنی: دم، نفس، یک بار دمیدن با دهان است. به اصطلاح عامیانه "ها" کردن است. کتاب مقدس می‌گوید تمام آسمانها و هر چه در آن است به نفخه دهان خدا پدیدار شد؛ خدا وقتی که خواست به آدم زندگی بدهد در بینی او دمید.

در همان ابتدای کتاب مقدس مکتوب است که: «در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید. (وقتی که آفرید همه چیز چه شکلی بود؟) و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت.» لجه به معنی: دریا، میانه دریا، و از قدیم‌الایام لجه معنی "جماعت بسیار" را می‌داده. در ادامه آیه صراحتاً اعلام می‌گردد که روح خدا سطح "آبها" را فرو گرفت. بله! هر آن چیزی که امروز مصور است در ابتدا مانند توده‌های بخار (همان نفخه دهان خدا - ها) بود و سپس متراکم شده و تبدیل به آبها گردید و خدا این آبها را از هم جدا کرد «و خدا گفت: فلکی باشد در میان آبها و آبها را از آبها جدا کند.» و تمام جهان هستی را شکل داد و خشکی را از میان آبها بیرون آورد. «و خدا گفت: آبهای زیر آسمان در یک جا جمع شود و خشکی ظاهر گردد. و چنین شد» (پیدایش ۱: ۱ - ۲ و ۶ و ۹). و سپس همه چیز را یک به یک از خاک زمین بساخت.

در ابتدا خدا (ال) بود و نفخه دهان او یعنی آبها، که هر آن چیزی که در آسمان و زمین هست، همه و همه از همین آبها حاصل شد، حتی جمعیت عظیم جنود آسمانها و تمامی جماعت‌های روی زمین. در خیلی از صحف نبوتی کتب مقدس وقتی به صدای آبهای بسیار اشاره می‌شود منظور جماعت‌های بسیاری از مردم است. به عنوان نمونه به کتاب ارمیای نبی توجه کنید: «^{۵۴} صدای غوغا از بابل می‌آید و آواز شکست عظیمی از زمین کلدانیان.^{۵۵} زیرا خداوند بابل را تاراج می‌نماید و صدای عظیم را از میان آن نابود می‌کند و امواج ایشان مثل آبهای بسیار شورش می‌نماید و صدای آوازشان شنیده می‌شود» (ارمیا ۵۱: ۵۴ - ۵۵). لذا وقتی نام الوهیم برده می‌شود، می‌توان آن را چنین معرفی کرد که اگر در ارتباط با همه جهان هستی باشد "خدای پدر" یعنی پایه‌گذار و پیریز تمام جهان هستی؛ و اگر در ارتباط با بشر باشد "خدای زندگان" یا "خدای امت‌های بسیار" چنان که

کتاب مقدس می‌گوید: «^{۳۸} و حال آن که خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. زیرا همه نزد او زنده هستند» (لوقا ۲۰ : ۳۸).

دوم، الوهیت: الوهیت یک واژه عبری نیست، بلکه "یت" علامتِ ضمیر متصل است که در ادامه واژه عبری الوهی (ַוְהִי) آمده است. در عربی، جزو مؤخر، مصدر صناعی اسمی است یعنی مصدری که با آن یاء نسبت و تاء تأنیث (... یت) آمده باشد، مانند: مالکیت، مرغوبیت، انسانیت، معروفیت، حریت، ماهیت.

اما الوهیت به چه معنی است؟ به زبان ساده "یت" ضمیر متصلی است که هرگاه در ادامه واژه‌ای آید و با آن همراه شود، گویای آن است که آن واژه دارای طرق، صفات، خصوصیات و منتسبات خاص به خود می‌باشد.

وقتی سخن از الوهیت می‌شود واضح است که منظور تمام شاخصه‌های شخص الوهیم است، و نمی‌توان در معرفّی الوهیت، او را مانند صنعت دست و تفکر ذهن پنداشت، چنان که مکتوب است: «^{۳۸} زیرا که در او زندگی و حرکت و وجود داریم چنان که بعضی از شعرای شما نیز گفته‌اند که از نسل او می‌باشیم.^{۳۹} پس چون از نسل خدا می‌باشیم، شاید گمان برد که الوهیت شباهت دارد به طلا یا نقره یا سنگ منقوش به صنعت یا مهارت انسان» (اعمال رسولان ۱۷ : ۲۸ - ۲۹).

با کمال تعجب! در خصوص نام الوهیم، برخی از معلّمین کلیساهای دیگر کاملاً اشتباه برداشت کرده و یک تعلیم اشتباه را رایج کرده‌اند مبنی بر این که نام الوهیم را جمع حساب می‌کنند و او را به معنی خدایان معرفّی می‌کنند.

کتاب مقدس به ما می‌فهماند الوهیم که خالق تمام هستی است، پیش از بنیاد عالم و آفرینش هستی تنها حیات زنده بوده و چون غیر از او هیچ چیز نبود، قطعاً هر گونه توصیف و تمثیلی در معرفّی او بی‌معنی است. از این روی او را تنها می‌توان در ذات وجودی خویش و کارهایش تعریف و معرفّی کرد، چنان که کتاب مقدس شهادت می‌دهد: «^{۴۰} زیرا

که چیزهای نادیده او یعنی قوت سَرمدی و الوهیتش از حین آفرینش عالم به وسیله کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد» (رومیان ۱ : ۲۰).

شایان ذکر است در این مجال به یک نکته بسیار مهم که متأسفانه هیچگاه مورد توجه قرار نگرفته اشاره گردد: "واژه الوهیت را نمی‌توان در ارتباط با هیچ شخص و نام دیگری غیر از الوهیم به کار برد، زیرا الوهیت فقط به ویژگیهای الوهیم اشاره دارد و بس، به کار بردن این عبارت در ارتباط با هر شخص و نام دیگری اشتباه محض است مگر آن که منظور و صاحب آن نام خود الوهیم باشد."

در اولین آیه کتاب مقدس متوجه می‌شویم که الوهیم دارای شاخصه‌هایی چون آفرینندگی و نگهدارندگی است؛ و این دو خصوصیت خاص از شخصیت الوهیم است. شخصیت برای وجودی اطلاق می‌شود که آن وجود دارای اعتباری فردی (خاص برای یک شخص) باشد، یعنی دارای حواسی روحانی چون ادراک، احساس، استدلال، تخیل، حافظه و ... باشد، که در هر فردی مستقلاً به شکلی نمود می‌کند و در تمامی اشخاص به یک میزان و شکل نیست.

واژه شخصیت علاوه بر خدا، در بین مخلوقات خدا بر روی زمین، تنها برای انسانها به کار می‌رود زیرا: «^{۲۶}خدا گفت: آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم ...^{۲۷}پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ...» (پیدایش ۱ : ۲۶ - ۲۷). انسان تنها موجودی است بر روی زمین که به شباهت خدا آفریده شده، از این روی در ارتباط با هیچ موجود دیگری از واژه شخصیت استفاده نمی‌گردد، بلکه از واژگانی نظیر طبیعت، غریزه و ساختار استفاده می‌شود؛ چون خصوصیات سایر موجودات در تمامی گونه‌های خاص، برای آن گونه یکسان و تغییرناپذیر است و میزان بندی نمی‌گردد. مثل خوی درنده شیرها و سبک زندگی آنها که در تمام گونه شیرها چه در طبیعت آزاد و چه در قفس یکسان و ثابت است، به بیانی دیگر هر شیری فاقد شخصیت خاص برای خودش است بلکه تمام رفتارهای آنان از روی غریزه و یکسان است.

یک نکته مهم: همان گونه که در ارتباط با شخصیت یک انسان، از واژه "شناخت فلانی" یا "معرفی فلانی" استفاده می کنیم و اشتباه محض است که بگوییم "تعلیم فلانی" ایضاً در ارتباط با شخصیت خدا و بررسی ذات الوهی او نیز کاملاً غلط است از واژه "تعلیم خدا" یا "تعلیم الوهیت" استفاده کنیم، این یک اشتباه بزرگ است! بلکه باید گفت: "معرفی خدا" یا "شناخت الوهیت".

اخطار: هرگاه شخصی را دیدید که در جایگاه تعلیم کلیسا نشسته و با برگزاری جلسات تعلیمی و یا نوشتن مقالات و کتب تعلیمی در خصوص "تعلیم الوهیت" داد سخن می راند، از او پرهیز کنید و به سخنانش گوش ندهید زیرا چنین شخصی از همان ابتدا در اشتباه و انحراف بزرگ می باشد؛ او یک معلم کاذب است و نتیجه تعلیم او جز انحراف چیزی نخواهد بود.

اهمیت شناخت الوهیت:

داشتن شناختی درست از خدا و خصوصیات الوهیتی او تا چه حد دارای اهمیت است؟ این شناخت برای یک فرد مسیحی در چه رتبه و اولویتی قرار دارد؟ عیسی خداوند شرط دریافت حیات جاودانی را چنین بیان می‌نماید: «و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند» (یوحنا ۱۷ : ۳).

برای ورود به حیات جاودانی، اولین شرط، شناخت درست از صاحب این حیات است. چگونه می‌توان شخصی را در میان جمعیتی عظیم پیدا کرد و به سمتش رفت بدون داشتن شناخت درستی از او؟ چگونه می‌توان با چشمان بسته از یک خیابان پر از تردد خودرو عبور نمود و جان سالم به در برد؟ چگونه می‌توان به شهری دیگر رفت بدون آشنایی داشتن از جاده‌ای که ما را به آن شهر می‌رساند؟ حتی برای ارائه هر نظر علمی، دستاورد صنعتی، اثر هنری و ... نیز، باید از تمام خصوصیات مربوط در آن زمینه، اطلاعات و شناختی کامل و دقیق داشت، و اگر نه جز یک سرگردانی بزرگ چیزی حاصل نخواهد شد. واضح است که برای حصول به حیات جاودانی خدا، هر ایماندار مسیحی باید در ابتدا به شناختی درست از الوهیت خدای حقیقی رسیده باشد، و اگر نه به اشتباه در پی خدایان دروغین خواهد رفت و ثمری جز تباهی عمر و حیات برای او نخواهد داشت.

نکته قابل تعمق دیگر این است که عیسی خداوند حیات جاودانی را در قبال شناخت خدای واحد حقیقی و "عیسی مسیح" اعلام می‌دارد. و بدین سخن، تأکید بر اهمیت شناخته شدن خودش پس از شناخت خدای واحد حقیقی دارد، که این شناخت لازمه دریافت مجوز برای ورود به حیات ابدی است. این شناخت به حدی مهم است که اساس هدف نگارش کتاب مقدس را نیز آشکار می‌سازد.

پطرس نیز در این راستا، در روز پنطیکاست (اعمال رسولان باب ۲) که آغاز شکل‌گیری و حرکت کلیسا بود، در پاسخ به "مردم یهود دینداری که از هر طایفه در

اورشلیم منزل داشتند (آیه ۵) "با معرفّی و شناساندن جایگاه الوهیتی عیسی مسیح بر حسب کتب مقدّس سخن گفت.

طرفِ صحبتِ پطرس مردمِ یهود دینداری بودند که در خصوص شناخت الوهیتِ مشکلی نداشتند، زیرا قرن‌ها سابقهٔ این قوم در ارتباط مستقیم با خدا و کارهای او، و زندگی آنان به عنوانِ قومِ خاص و برگزیدهٔ خدا، آنان را به یک شناخت نسبتاً درستی از الوهیتِ خدا رسانیده بود. ولی لازم بود تا جایگاه الوهیتی عیسی مسیح برای آنان آشکار گردد، از این رو از زبان یوئیل نبی و داوود شروع نمود به اخبار در خصوص زمانهای آخر و مصلوب شدن عیسی مسیح، تا قیام و نشستن او بر دست راست خدا: «^{۳۶} پس جمیع خاندان اسرائیل یقیناً بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید، خداوند و مسیح ساخته است» (اعمال رسولان ۲ : ۳۶).

حرکت رسولان و شروع شکل‌گیری کلیسا پس از مصلوب شدن و قیام عیسی مسیح در روز پنطیکاست، آغاز شد با شفاف‌سازی و معرفّی عیسی به عنوان همان مسیح موعود و خداوند و شناخت دقیق از جایگاه الوهیتی او. این مهم از آن زمان به بعد، برای هر که به نام عیسی مسیح ایمان می‌آورد ضروری و حیاتی است که در ابتدای ایمان قبل از هر مهم دیگری به شناختی کامل و دقیق از الوهیت برسد. لازم است تا پیش از شروع تعلیم کتاب مقدّسی برای نوایمانان مسیحی، در ابتدا الوهیت برای آنان کاملاً معرفّی و شناسانده گردد.

در صدهٔ اوّل مسیحیت به خاطر حضور رسولانِ عیسی مسیح و شاهدان زنده و امین او، کلیسا در مسیر درست حرکت می‌نمود و حضور محکم و پر قوّت آنان مانع از به وجود آمدن انحرافات در کلیسا می‌شد، ولی در صدهای بعد و با شکل‌گیری کلیسای رومی، کلیساها به انحراف کشیده شدند و با شقاق و نفرتی که بین مسیحیان و یهودیان به وجود آمد (زیرا کلیساهای رومی، یهودیان را مسبّب اصلی مرگ عیسی مسیح می‌دانستند.) کلیسای وقت اقدام به جدا نمودن کتب عهد عتیق از عهد جدید نموده و این کتب را از

کلیساها خارج ساختند، که این عمل آنان آغازی شد بر انحرافات بزرگ، نه تنها در تعالیم بلکه به طور خاص در شناخت الوهیت.

با خروج کتب عهد عتیق از کلیساها، یگانگی الوهیم و بسیاری از تعالیم کتاب مقدسی در عهد عتیق به انحراف رفت، و به جای آن خدایان یونان باستان و تعالیم غریب دیگر وارد کلیساها گردید (شرک به جای یکتا پرستی). لذا ضروری است تا تمام کسانی که از آیینها، مذاهب و اعتقاداتی دیگر به سوی عیسی مسیح مراجعت می کنند، و دارای تعالیم و شناختی کاملاً متفاوت می باشند، برای آن که به این انحرافات نیفتند، در ابتدا به یک شناخت دقیق و درست از الوهیتِ خدای واحدِ حقیقی و عیسی مسیح برسند، و سپس در روند ایمانی تحت تعالیم کتاب مقدسی قرار بگیرند.

نامهای خدا:

الوهیم (אלהים):

در اولین آیه کتاب مقدس، نام خدا چنین معرفی می‌شود: «در ابتدا الوهیم آسمانها و زمین را آفرید» (پیدایش ۱ : ۱). الوهیم پیش از همه چیز بوده و همه چیز در او جریان دارد. الوهیم را باید در حقیقت وجودیت خودش معرفی کرد، یعنی از آن جایی که او پیش از بنیاد عالم، تنها حیات جاوید و سازنده تمام عالم هستی است، و مخلوق نمی‌باشد او را باید چنین معرفی کرد: "آن که از خودش آمده." در کتاب مقدسها کلمه خدا جایگزین کلمه عبری الوهیم شده است.

این نام مبنای واژه "الوهیت" یعنی شناخت خدا است، به عبارتی واژه الوهیت برگرفته از نام الوهیم و در ارتباط با معرفی خصوصیات او است. از آن جایی که الوهیم پیش از خلقت عالم هستی تنها حیات جاوید بود، او را از کارهایش باید شناخت و معرفی نمود، مثلاً: او آفریدگار، برکت دهنده، نگهدارنده، نجات دهنده و ... است. در همین راستا هرگاه کتاب مقدس، به جایگاه آسمانی خدا به عنوان پدر، بنیان‌گذار و خالق هستی نظر و اشاره دارد او را با نام الوهیم معرفی می‌کند.

در کتاب مقدسهای عهد عتیق که تقریباً تمامی آن به زبان عبری نوشته شده (به جز: فصلهای دوم تا هفتم کتاب دانیال و بیشتر قسمتهای فصلهای چهارم تا هفتم عزرا که به زبان آرامی نوشته شده است)، به نام "خدا" با عنوان الوهیم بیشترین اشاره شده است، این نام ۲۲۴۹ بار تکرار شده که نشان از اهمیت خاص این نام نسبت به سایر نامهای خدا که با "ال" آغاز می‌شود دارد.

ال (אל):

ال (אל) نام خدا است؛ **إِلِ الوهیم** همان نام خدا است؛ در کتب مقدّسه‌های عهد عتیق، نام **إِل** ۲۳۵ مرتبه معرفّی شده است. در غالب اوقات وقتی که نام خدا با صفتی خاص همراه شده، از نام **إِل** استفاده گردیده است. مانند:

الِیون (אל יאון) به معنی "خدای تعالی" ^{۱۸} و ملک‌یصدق، مَلِکِ سالییم، نان و شراب بیرون آورد. و او کاهن خدای تعالی بود، ^{۱۹} و او را مبارک خوانده، گفت: مبارک باد ابرام از جانب خدای تعالی، مالک آسمان و زمین. ^{۲۰} و متبارک باد خدای تعالی، که دشمنانت را به دست تسلیم کرد. و او را از هر چیز، ده یک داد» (پیدایش ۱۴ : ۱۸ - ۲۰).

الِشِدای (אל שד) به معنی "خدای قادر مطلق" ^۱ و چون ابرام نود و نه ساله بود، خداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت: من هستم خدای قادر مطلق. پیش روی من بخرام و کامل شو» (پیدایش ۱۷ : ۱).

الِالام (אל לאלם) به معنی "خدای سرمدی" ^{۲۲} و ابراهیم در بئرشبع، شوره کزی غرس نمود، و در آن جا به نام یهوه، خدای سرمدی دعا نمود» (پیدایش ۲۱ : ۳۲).

الِگیو (אל גיו) به معنی "خدای قدیر" ^{۲۳} زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد» (اشعیا ۹ : ۶).

الِکِنایو (אל קנאי) به معنی "خدای غیور" ^{۲۴} زنه‌ار خدای غیر را عبادت منما، زیرا یهوه که نام او غیور است، خدای غیور است» (خروج ۳۴ : ۱۴).

الِکُدش (אל קדש) به معنی "خدای قدّوس" ^{۲۵} پس یوشع به قوم گفت: نمی‌توانید یهوه را عبادت کنید زیرا که او خدای قدّوس است و او خدای غیور است که عصیان و گناهان شما را نخواهد آمرزید» (یوشع ۲۴ : ۱۹).

ال آخنون (אל אֲחִינּוֹן) به معنی "خدای کریم" «^{۳۱}آما بر حسب رحمت‌های عظیمت، ایشان را بالکل فانی نساختی و ترک نمودی، زیرا خدای کریم و رحیم هستی» (نحمیا ۹ : ۳۱).

ال راخوم (אל רַחֻם) به معنی "خدای رحیم" «^{۳۱}زیرا که یهوه خدای تو خدای رحیم است؛ تو را ترک نخواهد کرد و تو را هلاک نخواهد نمود و عهد پدرانت را که برای ایشان قسم خورده بود، فراموش نخواهد کرد» (تثیبه ۴ : ۳۱).

یهوه (יהוה):

با نام یهوه برای اولین بار در کتاب پیدایش ۲ : ۴ آشنا می‌شویم: «این است پیدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها در روزی که یهوه، خدا، زمین و آسمانها را بساخت.» در این آیه که اولین معرفّی نام یهوه در کتاب مقدّس است، یهوه پیش از نام خدا (الوهیم) آمده، و این به ما می‌فهماند که یهوه یک اسم خاص است؛ مثل هر آدمی، که سوای انسان بودن دارای یک اسم خاص برای خودش است. نام یهوه در کتب مقدّسهای عهد عتیق ۵۵۲۱ بار تکرار شده است.

در ترجمه‌های کتاب مقدّس، اغلب از نامهای دیگری به جای یهوه استفاده شده است. این نامهای دیگر در زبان یونانی که زبان نگارش تقریباً تمامی کتب عهد جدید است، کوریوس (Corius) و در زبان لاتین لُرد (Lord) ترجمه شده است.

زمانی که خدا خود را برای اولین بار بر موسی در بوتهٔ آتش آشکار ساخت، خود را با نام یهوه معرفّی کرد: «^۲و خدا موسی را خطاب کرده وی را گفت: من یهوه هستم. ^۳و به ابراهیم و اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق (ال شِدای) ظاهر شدم، لیکن به نام خود یعنی یهوه نزد ایشان معروف نگشتم» (خروج ۶ : ۲ - ۳). این معروف نگشتن

به معنی ندانستن و ناشناخته بودن نام یهوه نیست بلکه تنها اشاره به معرفی نشدن به این نام در هنگام معارفه دارد، زیرا در پیدایش ۲۲ : ۱۴ به وضوح می‌خوانیم که ابراهیم با نام یهوه کاملاً آشنا بوده و از عنوان خدای قادر مطلق (ال شِدای) استفاده نکرده بلکه چنین شهادت داده: «^{۱۴} و ابراهیم آن موضع را یهوه یری نامید، چنان که تا امروز گفته می‌شود: در کوه، یهوه دیده خواهد شد.»

از سوی دیگر این آشکارسازی نام یهوه زمانی بود که خدا عملاً به عنوان منجی وارد عمل شد، که دلالت دارد بر آشکار شدن منجی موعود که از درون خدا می‌بایست بیاید. به عبارتی خداوند (یهوه) وجهی آشکار از خدای نادیدنی است.

معرفی خدا تا قبل از موسی:

خدا خود را به ابراهیم چنین معرفی نمود: «^{۱۵} و چون ابرام نود و نه ساله بود، خداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت: من هستم خدای قادر مطلق. پیش روی من بخرام و کامل شو» (پیدایش ۱۷ : ۱).

خدا خود را به اسحاق نیز چنین معرفی نمود: «^{۲۴} در همان شب خداوند بر وی ظاهر شده، گفت: من خدای پدرت ابراهیم هستم. ترسان مباش زیرا که من با تو هستم و تو را برکت می‌دهم و ذریت تو را به خاطر بنده خود، ابراهیم، فراوان خواهم ساخت» (پیدایش ۲۶ : ۲۴). و اسحاق با آگاهی از نام خدای قادر مطلق بود که یعقوب را چنین برکت داده و خطاب کرد: «^۱ و اسحاق، یعقوب را خوانده، ...^۳ و خدای قادر مطلق تو را برکت دهد و تو را بارور و کثیر سازد، تا از تو امت‌های بسیار به وجود آیند» (پیدایش ۲۸ : ۳).

خدا خود را به یعقوب نیز چنین معرفی نمود: «^{۱۱} و خدا وی را گفت: من خدای قادر مطلق هستم. بارور و کثیر شو. امتی و جماعتی از امتها از تو به وجود آیند و از صلب تو پادشاهان پدید شوند» (پیدایش ۳۵ : ۱۱).

نام یهوه برخی مواقع در کتاب مقدس به همراه عنوان خدا و یا یک صفت خاص دیگری نیز معرفی شده، مانند:

یهوه الوهیم (יהוה אלוהים) به معنی "یهوه خدای آنها" «^{۴۱} این است پیدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها در روزی که یهوه، خدای آنها، زمین و آسمانها را بساخت» (پیدایش ۲ : ۴).

یهوه پری (יהוה יראי) به معنی "یهوه خواهد دید" «^{۴۲} و ابراهیم آن موضع را یهوه پری نامید، چنان که تا امروز گفته می‌شود: در کوه یهوه دیده خواهد شد» (پیدایش ۲۲ : ۱۴).

یهوه رافا (יהוה רפא) به معنی "یهوه شفا دهنده" «^{۴۳} و گفت: هر آینه اگر قول یهوه، خدای خود را بشنوی و آن چه را در نظر او راست است به جا آوری و احکام او را بشنوی و تمامی فرایض او را نگاه داری، همانا هیچ یک از همهٔ مرضهایی را که بر مصریان آورده‌ام بر تو نیاورم، زیرا که من یهوه، شفا دهندهٔ تو هستم» (خروج ۱۵ : ۲۶).

یهوه نسی (יהוה נסי) به معنی "یهوه پرچم من است" «^{۴۵} و موسی مذبحی بنا کرد و آن را یهوه نسی نامید» (خروج ۱۷ : ۱۵).

یهوه شلم (יהוה שלום) به معنی "یهوه سلامتی می‌دهد" «^{۴۴} پس جدعون در آن جا برای خداوند مذبحی بنا کرد و آن را یهوه شلم نامید که تا امروز در عُقره ابیغزریان باقی است» (داوران ۶ : ۲۴).

یهوه صدکنو (יהוה צדקנו) به معنی "یهوه عدالت ما" «در ایام وی یهودا نجات خواهد یافت و اسرائیل با امنیّت ساکن خواهد شد و اسمی که به آن نامیده می‌شود این است: یهوه صدکنو، یهوه عدالت ما» (ارمیا ۲۳ : ۶).

یهوه شمه (יהוה שמה) به معنی "اسم او" «و محیطش هجده هزار، نی می‌باشد و اسم شهر از آن روز یهوه شمه خواهد بود» (حزقیال ۴۸ : ۳۵).

یهوه صوأت (יהוה צבאות) به معنی "یهوه لشکرها" «داوود به فلسطینی گفت: تو با شمشیر و نیزه و مزارق نزد من می‌آیی، امّا من به اسم یهوه صوأت، خدای لشکرها، اسرائیل که او را به ننگ آورده‌ای نزد تو می‌آیم» (اوّل سموئیل ۱۷ : ۴۵).

توضیح: اسامی عبری دقیقاً مانند گویش در این زبان، برگردان و نوشته شده است.

إِحْيِ أَشِرِ إِحْيِ (اِهِيه اِشِر اِهِيه):

إِحْيِ أَشِرِ إِحْيِ، اوّلین پاسخ از سه پاسخی است که موسی هنگامی که نام خداوند را در خروج ۳ : ۱۴ می‌پرسد دریافت می‌کند: «^{۱۴}خدا به موسی گفت: هستم آن که هستم. و گفت: به بنی‌اسرائیل چنین بگو: إِحْيِ، هستم مرا نزد شما فرستاد.» در ترجمه انگلیسی "جیمز پادشاه (King James)" این جمله به معنی "من آنم که هستم" ترجمه می‌شود که یکی از نامهای خداوند است. "إِحْيِ" شکل سوّم شخصِ واژه "حی" به معنی "بودن" است. "أشِر" نیز در این جمله واژه تأکید است که معمولاً به معنی "آن" ترجمه می‌شود. با این که جمله معمولاً به زمان حال برداشت می‌شود، امّا اشاره به آینده دارد، شاید به این گونه ترجمه می‌شد رفع ابهام می‌گردید: "من خواهم بود آن که خواهم بود." زیرا شکل استفاده شده در این جمله آینده است.

نامهای متداول دیگر:

تئوس (Theos):

در کتب مقدّسهای عهد جدید که تقریباً تمامی آن به زبان یونانی نوشته شده (به جز در چند جای محدود که به زبان آرامی نوشته شده است)، هنگام اشاره به نام خدا، از نام تئوس (Theos) استفاده گردیده. تئوس ۱۱۷۲ بار در کتب عهد جدید تکرار شده است.

ادونای (אדני):

ادونای به معنی آقا، سرور، بزرگ، پادشاه و پروردگار من است که نامی عبری است. نام ادونای یکی از شایعترین نامهای خداوند در متون، عبادات و مکالمات دینی یهودیان است؛ و غالباً به جای کلمه یهوه که مهم‌ترین نام در نزد یهودیان محسوب می‌شود به کار می‌رود.

ادونای یکی از هفت نام ذکر شده خداوند در نسخ خطی تَنَخ است که در منابع خاخامی به حفظ و حراست از این نامها توصیه شده؛ تَنَخ یا تناخ (به عبری תנ"ך)، نام عبری کتاب مقدّس یهودیان است که نزد مسیحیان، کتاب مقدّس عبری خوانده می‌شود و با برخی تغییرات با عنوان عهد عتیق در کتاب مقدّس مسیحیان جای گرفته است و شامل سه بخش است:

✓ تورات یا تورا: به عبری תורה فرمان یا شریعت

✓ نوییم: به عبری נביאים کتب انبیا

✓ کتویم: به عبری כתובים مکتوبات (نوشته‌ها)

تَنخ در حقیقت کلمه‌ای است که از ترکیب حرف نخست این سه واژه در زبان لاتین ساخته شده است.

هر چند نامهای دیگر خداوند نیز بعضاً مورد استفاده قرار می‌گیرد. نکته قابل توجه در مورد نام ادونای و ارتباط آن با ذات الهی و جانشینی آن به جای نام یهوه (که نزد یهود از اسامی اعظم الهی و بلکه بالاترین و مهم‌ترین نام خداوند محسوب می‌شود) آن است که، این واژه تنها در متن یونانی عهد قدیم برای اشاره به ذات خداوند مورد استفاده قرار گرفته است و معنی‌ای بالاتر از سرور، آقا و امثال این معانی را برای یهودیان نداشته است؛ تا آن جا که برخی تقدس نام یهوه و جایگزینی نام ادونای را خرافه و از جعلیات می‌دانند، که چیزی جز نتیجه برداشت اشتباه از آیه ۱۶ باب ۲۴ سفر لاویان نمی‌باشد.

اما نکته قابل توجه، خطاب شدن بعضی از اشخاص با نام ادونای در کتاب مقدس است، که احتمال استخراج معنی آقا و سرور را برای نام ادونای، بسیار قوی‌تر می‌کند. به طور مثال در پیدایش ۱۸ : ۱۲ می‌بینیم که سارا همسرش ابراهیم را با نام ادونای می‌خواند که در ترجمه پارسی قدیم از آن با لفظ سرور تعبیر شده. «^{۱۲} پس ساره در دل خود بخندید و گفت: آیا بعد از فرسودگی‌ام مرا شادی خواهد بود، و آقایم نیز پیر شده است؟»

Therefore Sarah laughed within herself, saying, After I am waxed old shall I have pleasure, my **lord ('adon - אדני)** being old also?

و یا در اول سموئیل ۲۹ : ۸ نیز داوود، پادشاه را با نام ادونای که در ترجمه پارسی قدیم به معنی سرور و آقا ترجمه شده خطاب می‌کند: «^۸ و داوود به اخیش گفت: چه کرده‌ام و از روزی که به حضور تو بوده‌ام تا امروز در بندهات چه یافته‌ای تا آن که به جنگ نیایم و با دشمنان آقایم پادشاه جنگ نمایم؟»

And David said unto Achish, But what have I done? and what hast thou found in thy servant so long as I have been with thee unto

this day, that I may not go fight against the enemies of my lord ('adown - אֲדֹנִי) the king?

در یهودیت غالباً هنگام خواندن تورات و صحف انبیا هرگاه به نام یهوه می‌رسند نام ادونای (به معنی: آقا و ارباب) را جایگزین آن می‌کنند. و برای اشاره به یهوه در غیر از زمان عبادت از نام هاشم (به معنی: آن نام) استفاده می‌شود. این کار به این دلیل است که تصوّر می‌شود نام یهوه آن قدر مقدّس است که نباید در هیچ جای دیگری به غیر از معبد سلیمان خوانده شود.

نام ادونای در کتب مقدّس و در ارتباط با افراد مختلف ۲۸۷ بار تکرار شده است.

کورئوس (κυριος):

نام کورئوس در متون یونانی عهد جدید هم معنی با نام ادونای در عهد عتیق است؛ که این نام در متون یونانی عهد جدید به عیسی مسیح و در زبان انگلیسی به آقا و سرور اشاره دارد.

هاشم (שֹׁמֵר):

هاشم به معنی "آن نام" است (ها = آن، شم = نام) در نزد یهودیان معمول است که از نام ادونای فقط در عبادات خود به جای نام یهوه استفاده می‌کنند و در صحبت‌های متداول خود از نام هاشم به جای نام یهوه استفاده می‌نمایند. بعضی از یهودیان برای این که نام خداوند را به صورت معمول بر زبان نیاورند بعضی از حروف آن را با حروف دیگر جایگزین می‌کنند. مثلاً: "ه" را با "ک" جایگزین کرده و به جای "الوهیم" می‌گویند "الوکیم" و

یا به جای "شدای" می‌گویند "شکای". هاشم معمولاً به صورت غیر رسمی‌تری از ادونای مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ادوشم:

تا قبل از قرن ۲۰ استفاده از لغت ادوشم که ترکیبی از ادونای و هاشم است رایج بود. ولی خاخام دیوید هالوی سیگال این کار را ممنوع کرد زیرا معتقد بود که این کار بی‌احترامی به نام خداوند است. در یهودیتِ امروزی این لغت بسیار به ندرت استفاده می‌شود.

عیسی (ישוע):

عیسی، نام عجیب، بزرگ و بسیار قدرتمند خدا است. از آن جایی که این نام در عالم هستی از اهمیت فوق‌العاده خاص و حیاتی برخوردار است، در جلد دوم این کتاب به طور کامل و مفصل به این نام خواهیم پرداخت.

شکل خدا:

یکی از بزرگ‌ترین دلایل انحراف بسیاری نسبت به شناخت ذات خدا، عدم آگاهی از صورت و وجوه خدا است. برخی وقتی با قوّت خداوندی در شکل‌های مختلف مواجه می‌شوند، به چند خدایی شهادت می‌دهند و طریق شرک را پیش می‌گیرند؛ و برخی هم که در مذاهب دیگر هستند از اساس تنها به خدای نادیدنی اعتقاد دارند و در ذهن خود راه نمی‌دهند که خدای قادر مطلق توانایی آشکارسازی خود در وجوهات مختلف را دارد.

توجه داشته باشید که خدا در ذات الوهی خویش نادیدنی است و همان طور که پولس رسول می‌گوید: «^{۱۶} که تنها لایموت و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی‌تواند دید. او را تا ابدالآباد اکرام و قدرت باد. آمین» (اول تیموتاؤس ۶ : ۱۶). هرگز نمی‌توان خدای خالق آسمانها و زمین را دید و یا نزدیک به جایگاه آسمانی او شد. اما از آن جایی که اراده او به شناساندن و ارتباطی آشکار بوده و چون غیر از او موجود زنده دیگری وجود نداشت، ابتدا اقدام به خلقت جهان هستی نمود و برای خود صورت و جلّالی مشهود و آشکار شدنی در وجوهات متعدد و مختلف بساخت و سپس انسان خاکی را با قدرت فهم، احساس، انتخاب و به شباهت ظاهری و زمینی خود، بساخت.

کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که خدا برای شناساندن خود، یک نمونه کوچک از خودش در زمین ساخته که در تمام وجوهاتش به شباهت خدا است: «^{۲۶} و خدا گفت: آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید.^{۲۷} پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید» (پیدایش ۱ : ۲۶ - ۲۷).

متأسفانه از این آیات برداشتهای نادرستی شده و با ارائه تعالیم غلط، بسیاری را به گمراهی و انحراف کشانده‌اند. در این مجال اشاره‌ای کوتاه به این تعالیم و اشتباه بودن آنها خواهیم کرد تا اگر خواننده این کتاب نیز در آن اشتباهات هست از آن رها شده و سپس به ادامه مطالب خواهیم پرداخت.

به یک نکته بسیار مهمی که باعث برداشت اشتباه و انحراف بسیار شدیدی در این آیات شده باید خوب دقت کرد: «^{۲۶}و خدا گفت: آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم...^{۲۷} پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ...» (پیدایش ۱ : ۲۶ - ۲۷). در این آیات منظور از "ما" کیست؟ جالب است تا بدانید که جواب به این پرسش باعث لغزش و انحراف بنیادی در شناخت الوهیت در بسیاری از نهادهای کلیسایی شده است!

برخی معتقدند خدا مانند پادشاهان که از ضمیر جمع حاضر "ما" به جای "من" استفاده می‌کنند، استفاده کرده؛ سلاطین عادت داشتند برای بزرگ جلوه دادن خود از ضمیر ما به جای من استفاده کنند لذا برخی فرضیه پردازان چنین عنوان داشتند که خدا نیز به این طریق از ضمیر ما به جای من استفاده کرده است. این فرضیه در صورتی می‌توانست درست باشد که در کتاب مقدس می‌بایست خدا باز هم به این گونه سخن گفته باشد، اما آن چه در کتاب مقدس مکتوب و مشهود هست، خدا حتی یک بار هم وقتی که در خصوص خودش صحبت می‌کرد از ضمیر ما برای خودش استفاده نکرده بلکه همیشه ضمیر من را به کار برده است. لذا این برداشت و تعلیم کاملاً اشتباه و غیر کتاب مقدسی است.

برخی دیگر معتقدند خدا این سخن را در حضور پسر و روح القدس، (خدایان دیگر تثلیث) گفته! و از این آیه چنین استنباط می‌کنند که از ازل سه خدا وجود داشته است. ظاهراً تمام هم و غم آنان این بود که فقط از دل این آیات به زور سه خدا را بیرون بکشند و به زور به خورد دیگران بدهند که از ازل سه خدا وجود داشته. اینان هرگز به مفهوم و

تعلیمی که آیات دارند توجّه نکردند چون غیر از معرفّی تثلیث هیچ فکر دیگری در سر نداشتند و جالب است که معتقدین این فرضیه نیز وقتی که تثلیث را از آن بیرون می‌کشیدند، در خصوص خود تعریفِ تثلیث نیز با هم هیچ تفاهمی نداشته و ندارند و روز به روز با تعاریف مختلفی که از آن ارائه می‌دهند، فرقه‌های متعدّدی را پایه‌گذاری می‌کنند.

در هر صورت اگر به این آموزه از این منظر بخواهیم نگاه کنیم که خدا این سخن را در حضور خدایان دیگر تثلیث یعنی پسر و روح‌القدس گفته، در ادامه تنها دو برداشت از آن می‌توان کرد و بس:

۱- آدم به شباهت خدایان تثلیث ساخته شده؛

۲- آدم توسط خدایان تثلیث ساخته شده؛

۱- آدم به شباهت خدایان تثلیث ساخته شده: اگر خدا با بیان این که «آدم را به صورت "ما" و موافق شبیه "ما" بسازیم» می‌خواست که او را به شکلی بسازد که در شکل ظاهری به شباهت هر سه خدای در تثلیث یعنی خدای پدر، خدای پسر و خدای روح‌القدس باشد، آدم می‌بایست حتماً امروزه به شکل هر سه خدای تثلیث می‌شد، به عبارتی گاهی نادیدنی و غیب مانند خدای پدر، گاهی جسمانی و آشکار مانند خدای پسر، و گاهی همچون روح مانند روح‌القدس دیده می‌شد! که هر کدام به یک شکلی خاص و متفاوت از یک دیگر هستند! ترکیبی از سه خدای متفاوت که در ظاهر هیچ تشابه‌ای به هم ندارند! اما در ادامه کتاب مقدس می‌گوید که خدا «... آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ...» یعنی، نتیجتاً آدم تنها به صورت خدای نادیدنی (پدر) آفریده شد نه به شکل هر سه خدای تثلیث. آیا این درست است؟

اگر آدم تنها به شباهت خدای نادیدنی یعنی پدر ساخته شد، پس چرا دیدنی هست در حالی که خدا، نادیدنی است؟ و آدم نیز اصلاً نمی‌بایست دیده می‌شد و حال آن چه کاملاً مشهود است، آدمی که ساخته شد تماماً به شباهت خدای پسر در تثلیث است،

کاملاً دیدنی ساخته شده، در جلالتی دیدنی، نه مانند پدر و یا روح القدس. اگر او به شکل خدای پسر در تثلیث ساخته شده که در ظاهر امر هم این گونه است پس کتاب مقدس دروغ می گوید که او به شکل خدا ساخته شده. اوه! این کفر به کلام خدا است. این قطعاً اشتباه است. این مشکل دارد. هیچ تعریفی برای این نمی توان سرهم کرد. کاملاً باطل است. حقیقت این است که کتاب مقدس می گوید، خدا. پس باید در این آیات بیشتر تأمل کرد. حال خوب دقت کنید کتاب مقدس نگفته "خدای پدر" یعنی یکی از سه شخصیت در تثلیث، بلکه به روشنی و واضح می گوید "خدا" یعنی خدای واحد و مفرد. از صفت پدر استفاده نکرد، بلکه صفت کل آورد یعنی خدا که در ادامه به این خواهیم پرداخت.

۲- آدم توسط خدایان تثلیث ساخته شده: این دیدگاه می گوید که او توسط خدایان تثلیث ساخته شده، نه به شباهت آنان. با در نظر گرفتن "ما" در این آیه که می گوید: «آدم را به صورت "ما" و موافق شبیه "ما" بسازیم» گواه بر این دارد که منظور عمل ساختن توسط سه خدای تثلیث صورت گرفته، باز دو جای کار می لنگد: اول آن که در آیه بعدی به روشنی می بینیم که فقط خدا به تنهایی این کار را کرده: «پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ...» نه با مشارکت دیگر خدایان تثلیث. و دوم این که اگر در خوش باوری و بی خیالی از آیه در برویم باز دقیقاً چنین معنی ای حاصل می شود که صحبت از یک خالق نیست بلکه جهان هستی توسط سه خدا ساخته شده. و حال آن که خود خدا در کتاب مقدس با قدرت در این خصوص اعلام کرده که: «^{۲۴}خداوند که ولی تو است و تو را از رحم سرشته است چنین می گوید: من یهوه هستم و همه چیز را ساختم. آسمانها را به تنهایی گسترانیدم و زمین را پهن کردم؛ و با من که بود» (اشعیا ۴۴: ۲۴)؟ بله. غیر از او هیچ خالقی نیست. او آدم را به تنهایی سرشته. در تمام کتاب مقدس فقط همین همیشه گفته شده. اوه! این هم یک فرضیه آشفته، وحشتناک و ضد کتاب مقدسی است زیرا در کل کتاب مقدس، ما خالق دیگری غیر از خدای واحد حقیقی نمی بینیم.

وقتی به کل این فرضیه نگاه می‌کنیم از آن ضدیت با کلام خدا بلند می‌شود که با هیچ کجای کتاب مقدس کوچک‌ترین رفاقت و نزدیکی ندارد. و کل این فرضیه بوی شرک می‌دهد.

خدا گفت: «آدم را به صورت "ما" و موافق شبیه "ما" بسازیم.» دو بار "ما" به کار برده شده است: ۱- به صورت ما. ۲- موافق شبیه ما. این جا خدا علاوه بر خود به دو گروه و شخص دیگر نیز اشاره دارد، یک گروه آنانی که به شباهت خدا و همراه با او هستند "ما"، و دیگری کسی است که در شباهت، مانند خدا است ولی با او و همراهانش در یک راستا نیست "شبیه ما" است.

در نتیجه، می‌فهمیم که آن "ما"ی اوّل به جمعی که متشکل از خود خدا و کسانی دیگر که به شباهت خدا هستند اشاره می‌کند، و آن "شبیه ما" به یک شخص دیگری که به شباهت خدا و همراهانش هست اما با آنان همراهی نمی‌کند.

وای که چگونه این را اشتباه می‌گیرند و به پدر، پسر و روح‌القدس نسبت می‌دهند! پدر و پسر و روح‌القدس تنها سه وجه آشکارسازی خدا است که هیچ شباهتی در صورت به هم ندارند! در ثانی این سه وجه همیشه در یک راستا و با هم همراه هستند؛ اما در این آیه خدا به گونه‌ای اشاره دارد که آن سوّمی یعنی "موافق شبیه ما" با آن که به شباهت آنان است اما با آنان یکی و همراه نیست. او فقط در ظاهر به خدا شباهت دارد اما در مسیری دیگر به پیش می‌رود.

حال این "ما" که همراه خدا هستند چه کسانی می‌باشند؟ به ده‌ها آیه و نشانه می‌توان اثبات کرد که آنان فرشتگان مقرب و همراه با خداوند هستند. به عنوان اثبات این ادعا نظر شما را به ملاقات خداوند با ابراهیم در بلوطستان ممری جلب می‌کنم که با خداوند دو فرشته به شباهت خداوند با او همراه بودند: «^۱ و خداوند در بلوطستان ممری بر وی ظاهر شد و او در گرمای روز به در خیمه نشسته بود.^۲ ناگاه چشمان خود را بلند کرده،

دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده‌اند. و چون ایشان را دید از در خیمه به استقبال ایشان شتافت، و رو بر زمین نهاد» (پیدایش ۱۸ : ۱ - ۲).

برای آشکار شدن بیشتر موضوع به این آیات خوب دقت کنید:

✓ «و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند؛ و شیطان نیز در میان ایشان آمد» (ایوب ۱ : ۶).

✓ «و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند؛ و شیطان نیز در میان ایشان آمد تا به حضور خداوند حاضر شود» (ایوب ۲ : ۱).

وقتی گفته می‌شود پسران خدا، یقیناً از کسانی صحبت می‌شود که می‌بایست شباهتهایی به خدا داشته باشند. در کتاب ایوب دو بار شهادت داده شده که خدا در حضور پسران خود صحبت می‌کند. دقت کنید "پسران" نه فقط یک پسر! پسرانش چه کسانی هستند؟ از کجا باید فهمید این پسران چه کسانی هستند؟ اینان هر که باشند حتماً باید از یک جنس بوده باشند. بله! دقیقاً کمی جلوتر نام یکی از این پسران برده می‌شود. «... و شیطان نیز در میان ایشان ...» اشاره شده که شیطان نیز در جمع پسران خدا حاضر بوده است، یعنی او نیز با پسران خدا محسوب شده. می‌دانیم شیطان فرشته است. پس منظور از پسران خدا، فرشتگان است.

بسیار جالب است که در این جا نیز مانند کتاب پیدایش، اول اشاره به پسران همراه خدا (فرشتگان) شده و بعد از آن سومی یعنی شیطان نام برده شده که خود را جدا و متمایز از دیگر فرشتگان ساخته!

چرا در کتاب مقدس از فرشتگان به عنوان پسران، یاد شده؟ شاید بزرگ‌ترین وجه نسبت شباهت ظاهری باشد چون فرشتگان نیز در بسیاری از مواقع به شباهت خدای مجسم شده دیده شدند. مثلاً ملاقات خداوند و دو فرشته همراه او با ابراهیم در بلوطستان ممري و حاضر شدن همین دو فرشته در شهر سدوم و اشتباه گرفتن آنها توسط مردم به

جای دو مرد زیبا روی. و در بسیاری از قسمتهای کلام می‌بینیم که فرشتگان به شباهت آدم ظاهر شده‌اند به حدی که حتی نویسندهٔ عبرانیان نیز چنین اشاره دارد: «و از غریب نوازی غافل مشوید زیرا که به آن بعضی نادانسته فرشتگان را ضیافت کردند» (عبرانیان ۱۳: ۲).

یک نکتهٔ مهم دیگر را هرگز فراموش نکنید! می‌دانیم که خدا واحد است پس آن شخص سوّم نمی‌توانست خدا باشد، اما فرشتگان بسیارند و از آن جایی که هنوز آدم به شباهت خدا خلق نشده بود پس یقیناً او نیز یک فرشته باید بوده باشد. اما خدا حساب او را از سایر فرشتگان جدا نموده. به او "شبیّه ما" اطلاق نمود. او با خدا و فرشتگانش محسوب نشد اما به شباهت آنها بود. شبیه آنها! چرا؟ او چه تفاوتی داشت؟

لازم است به این نکتهٔ مهم توجه کنید! خدا و فرشتگان همراه او مقدّس هستند و بر آنها گناهی محسوب نیست، این فرشتگان در اطاعت از خدا زندگی می‌کنند. اما این شخص سوّم با آن که فرشته و به شباهت خدا است، با خدا محسوب نمی‌شود، حساب او جدا است. او نمی‌تواند هیچ کس به جز شیطان باشد. بله، این درست است.

حال دوباره به این آیات دقت کنید: «و خدا گفت: آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم...»^{۲۷} پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ... آفریننده تنها خود خدا بود. از ابتدا نیز او همه چیز را به تنهایی خلق کرد و بسرشت. به غیر از او خدای دیگری نبود. لذا از ابتدا خود او بود که قصد داشت آدم را بسازد چون به غیر از او هیچ کس دیگری توانایی چنین کاری را نداشت. ولی این "ما" دلالت بر شباهت آدم به شباهت کلّ خدا و چند شخص حاضر دیگر دارد. اگر به آیه خوب دقت کنید خدا داشت می‌گفت که آدم را به شباهتی مانند خودش و فرشتگانش می‌خواهد بسازد. این "ما" از نظر ظاهر دلالت به شباهت آدم به خدا در همهٔ وجوہاتش و همچنین نیز به فرشتگان او به دلایلی! دارد.

به شباهت ظاهر از لحاظ بصری و به شباهت روحانی از لحاظ تمام خصوصیات و عواطفی که روح دارد و از لحاظ اختیار آن چنان که در فرشتگانش نیز بوده است و ... و نیز به شباهت نفسانی از لحاظ داشتن نفس و بذری خدا گونه که او را در زمین، مانند فرشتگان در آسمان پسر خدا بسازد.

حال در این جا یک رازی نیز نهفته است! چرا وقتی خدا گفت آدم را به شباهت ما بسازیم، فرشتگان را نیز پیش کشید؟ خدا گفت آدم علاوه به شباهتِ او، به فرشتگان او نیز شبیه خواهد بود؛ خدا با بیان این جمله اشاره داشت که آدم نیز مانند فرشتگان خواهد بود، چه طور؟ آیا در جسم؟

کتاب مقدس می آموزد که فرشتگان برخی برای حیات و برخی برای آتش ابدی ذخیره شده اند؛ در انتهای دوره جهان هستی، فرشتگانی که شرارت ورزیده اند، ابتدا در آتش ابدی نابود خواهند شد. برای انسانها نیز چنین خواهد بود و بعد از فرشتگان، انسانهایی که شرارت ورزیده اند نیز ابتدا در آتش ابدی هلاک خواهند شد. آن چه در آسمان توسط فرشتگان سرکش اتفاق افتاد، در زمین نیز توسط انسانهای سرکش اتفاق افتاد. خدا همه این وقایع را از پیش می دانست! این اراده خدا بود زیرا می بایست این گونه اتفاق می افتاد.

این بخشی از سرِ عظیم خدا برای چگونگی نجاتِ بشر و وارد ساختن آنها به ابدیت بود. تمام جهان هستی فانی است؛ تمام جنود آسمان فانی است؛ آن چه در آسمان و بر روی زمین می باشد فانی است؛ انسانها نیز فانی هستند؛ چرا؟ چون خدا همه چیز را به نفخه دهان خود آفرید.

نفخه دهان یا همان "ها" توده بخاری در هوای سرد است که شکل می گیرد و پس از اندکی گرما دیدن محو می شود، در کتاب پیدایش به توده بخار حاصل از نفخه دهان خدا آنها گفته می شود. خدا جهان هستی را در سرمای تاریکی که هنوز در آن نور و گرمایی نبوده، به نفخه دهان خود آفرید و سپس این توده بخار که کتاب مقدس به آن آنها می گوید

را شکل داد. پس از آن گفت تا روشنایی بشود، این روشنایی که با خود گرما را نیز به همراه دارد در گذر زمان همه چیز را محو خواهد نمود، دقیقاً چیزی که در حال وقوع است. جهان شاهد خاموش شدن یکایک ستارگان و فرو رفتن سیارات در سیاه چالهای فضایی است. همه چیز در حال منقبض شدن و برگشتن به نقطهٔ اولیّهٔ شکل‌گیری خود است. این یعنی به سوی نابودی رفتنی که در ریشه و ذات همهٔ جهان هستی است.

خدا برای قرار دادن چیزی در ابدیت می‌بایست ابتدا آن را از نفخهٔ دهان خود به صورت فانی وارد جهان هستی می‌کرد، تا پس از آن بتواند به آن چیزی که زندگی داده، حیات نیز ببخشد. چه طور؟ این راز عظیم خدا بود؛ می‌بایست ابتدا آدم به شکل فانی وارد دنیا می‌شد، چون به غیر از این هیچ طور دیگری نمی‌شد. و آنگاه پیش از آن که محو و فانی شود در بین راه از روح جاودانی خدا پر گردد و جامهٔ فناپذیری را بر خود بگیرد.

انسان تا نمیرد، حیات را نخواهد گرفت زیرا انسان در ذاتِ ابتدایی خود در فناپذیری سرشته شده بود؛ انسان از خاک سرشته شده و او تنها صاحبِ روحِ ذی حیات برای زندگی است، اما برای حیات ابدی می‌بایست تا از روحِ خدا از نو متولد گردد و این به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست مگر این که وجود او تا قبل از نابودی و محو شدنِ طبیعی که سرشت بنیادی تمام جهان هستی است، به یک مرگ پیش از موعد و غیر طبیعی گرفتار بشود که خداوند بتواند مانند یک منجی در میانهٔ راهِ نابودی، او را برگرد و با عطای روحِ قدّوس خود به او حیات ابدی را ببخشد.

پس لازم بود تا در ابتدا شیطان و فرشتگانی سقوط می‌کردند و باعث سقوط تمام نسل آدم می‌شدند تا در این مرگِ پیش از موعد برای نسل آدم، خداوند بتواند مانند یک منجی به روی صحنه بیاید.

قانون طبیعت است که هر چیز فانی می‌بایست نابود گردد، آن چه ازلی نباشد، ابدی نیز نخواهد بود؛ از این روی انسان نیز می‌بایست نابود گردد. اما اگر تا پیش از نابودی

انسان بتواند جامه نامیرایی را بر خود بگیرد دیگر برای ابد نخواهد مرد. از این روی خدا، پسر یگانه خود را فرستاد تا او به عوض همه، مرگ را بچشد و آن را در خود ببلعد و از آن جا که در او حیات جریان دارد، تمام کسانی را که به او ایمان بیاورند و به نزد او بروند را صاحب حیات جاویدان خود بسازد. این تنها راه و راستی برای حیات جاودانی است.

پطرس رسول می گوید: «^۵ زیرا که ایشان عمداً از این غافل هستند، که به کلام خدا آسمانها از قدیم بود، و زمین از آب و به آب قائم گردید و به این هر دو، عالمی که آن وقت بود در آب غرق شده، هلاک گشت. لیکن آسمان و زمین الآن به همان کلام برای آتش ذخیره شده و تا روز داوری و هلاکت، مردم بی دین نگاه داشته شده اند» (رساله دوم پطرس ۳: ۵ - ۷). زمان اشاره شده در این آیه را اشتباه نگیرید این تنها عاقبت زمین در پایان روز ششم خداوند نیست! کلام می گوید: "آسمان و زمین"، بله! او به تمام جهان هستی اشاره می کند؛ به انتهای همه چیز.

خدا آدم را به شباهت خود و فرشتگانش ساخت. اما چه اهمیتی داشت که علاوه بر خود، به فرشتگان و حتی به شیطان نیز اشاره کرد؟ این نیز بسیار ساده و آشکار است، چون انسان نیز مانند فرشتگان و شیاطین (و البته فرشتگان سقوط کرده با شیطان) به دو گروه تقسیم می گردند؛ بذر و کرکاس - مقدس و شریر - برای عزت و ذلت - برای حیات ابدی و هلاکت ابدی.

از منظری دیگر کاملاً مشخص می گردد که نه تنها تمام انسانها بلکه فرشتگانی نیز به شباهت خدا ساخته شده اند. یعنی چه؟ یعنی این که خدا علاوه بر بُعدی روحانی که در آسمان دارد و فرشتگانش را به شباهت خود ساخته، در زمین نیز برای خود از ابتدا بُعدی جسمانی و زمینی ساخته بود تا آدم را نیز در زمین به شباهت خود بسازد و با آنها ملاقات رو در رو داشته باشد. هرگز اشتباه نکنید! خدا شبیه به آدم نیست! این جمله کاملاً اشتباه است؛ بلکه آدم به شباهت خدا ساخته شده.

اکنون برای داشتن شناخت درست از شکل خدا می‌دانیم که می‌بایست به آدم نگاه کرد که نمونه خدا بر روی زمین است. پی بردن به وجوهات ساخت آدم ما را در شناخت شکل خدا یاری می‌کند. کتاب مقدس در این راستا در آیه ۷ از باب ۲ کتاب پیدایش، آدم را چنین توصیف می‌کند: «لخداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید، و آدم نفس زنده شد» (پیدایش ۲: ۷).

با توجه به این آیه و آیات ۲۶ و ۲۷ در باب ۱ کتاب پیدایش آشکار می‌شود که خدا آدم را در سه وجه ساخته: نفسانی (نادیدنی و نامحسوس) جسمانی (دیدنی و محسوس) روحانی (نادیدنی و محسوس). وقتی که خدا قصد نمود تا نفس (اولین وجه) وجودی آدم که نادیدنی و نامحسوس است را خلق کند، نفس آدم در دم در فکرهای خدا ساخته شد و آنگاه خدا از خاک زمین وجه جسمانی (دومین وجه) او را بساخت و سپس روح حیات (سومین وجه) را در آن جسم دمید تا نفس آدم زنده (هوشمند و متحرک) گردد. این شکل آدم دقیقاً حکایت از شباهت او به سه وجه خدا دارد که در طول تاریخ بشریت آشکار شده است.

۱- نفس نادیدنی و نامحسوس آدم که اصالت وجودی هر آدمی است، دقیقاً مترادف است با ذات الوهی خدا که کتاب مقدس شهادت می‌دهد: «که تنها لایموت و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی‌تواند دید. او را تا ابدالآباد اکرام و قدرت باد. آمین» (اول تیموتاؤس ۶: ۱۶).

مطابق انجیل متی ۱۳: ۲۴ - ۲۵ و در ادامه آیات ۳۷ - ۳۹، و با توجه به شکل‌گیری گناه در باغ عدن و نقش شیطان در سرشت انسان حسب حکمتی که به آنان در خصوص تولید مثل توسط مار آموخته بود، می‌دانیم که پس از آدم اول نفس هر انسان یا از خدا است یا از ذریت حاصل از حکمت شیطان (خدا یا ابلیس - ایمان یا شک - ذریت برگزیده یا ذریت شیطان). این جا دو پدر ذریتی از ابتدا در باغ عدن بودند؛ درخت حیات و درخت معرفت نیک و بد (پیدایش ۲: ۹)؛ که عداوت میان این دو ذریت از همان

پیدایش ۳: ۱۵ پیشگویی شده بود: «^{۱۵} و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید.»

۲- جسم دیدنی و محسوس آدم که حامل حواس پنجگانه او است: بویایی، چشایی، بینایی، شنوایی، لامسه. که مترادف است با وجه جسمانی خدا که رد پای او را در کتاب مقدس به وضوح می‌بینیم، خدا در باغ عدن کاملاً مجسم بود و همان درخت حیات در باغ عدن بود که با آدم و حوا راه می‌رفت و سخن می‌گفت. با دقت در باب ۳ کتاب پیدایش به وضوح می‌بینیم که خدا در قالبی جسمانی با آدم و حوا راه می‌رفت و سخن می‌گفت و آنان با خدا رو در رو ملاقات می‌کردند. بعد از گناه در باغ عدن وقتی که صدای راه رفتن خداوند را شنیدند خود را در پشت درختان مخفی داشتند تا خدا آنان را نبیند که این به طور واضح به ما می‌آموزد که آنان خود را از دید چشمان خدا مخفی کردند، نه این که مثلاً یک صدایی از آسمان بوده باشد که اگر این طور بود دیگر پنهان شدن از دید کسی که از بالا به همه چیز ناظر است چه معنی داشت؟! «^{۱۶} و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند.^{۱۷} و خداوند خدا آدم را ندا داد و گفت: کجا هستی؟»

همچنین او همان ملاقات کننده با ابراهیم در بلوطستان ممری بود که در جسم ظاهر شد و بر سفره ابراهیم خورد و آشامید چرا که خدا در آسمان و در هیئت فرشتگان در جسم آسمانی خود از غذای زمینی نه می‌خورد و نه می‌آشامد: «^{۱۸} و خداوند در بلوطستان ممری بر وی ظاهر شد و او در گرمای روز به در خیمه نشسته بود. آنگاه چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده‌اند. ...^{۱۹} پس کره و شیر و گوساله‌ای را که ساخته بود، گرفته، پیش روی ایشان گذاشت و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند» (پیدایش ۱۸: ۱ - ۸). حتی دو فرشته همراه خداوند نیز در جسمی زمینی آشکار شدند چنان که مردم سدوم قصد لذت بردن جنسی با آنان را داشتند: «^{۲۰} و وقت

عصر، آن دو فرشته وارد سدوم شدند، ...^۵ و به لوط ندا در داده، گفتند: آن دو مرد که امشب به نزد تو در آمدند، کجا هستند؟ آنها را نزد ما بیرون آور تا ایشان را بشناسیم» (پیدایش ۱۹: ۱-۵).

باز ما در واقعه کشتی گرفتن یعقوب با خداوند به وضوح یک کشتی جسمانی با یک مرد را می بینیم که وقتی سپیده صبح زده شد آنگاه بود که یعقوب پی برد، آن مردی که با او کشتی گرفت همان خداوند مجسم شده بود: «^{۲۴} و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می گرفت» (پیدایش ۳۲: ۲۴).

۳- روح نادیدنی و محسوس آدم که حامل قوای روحانی او است مثل: فهم، هوش، استدلال، تخیل، عواطف، حافظه. که مترادف است با وجه روح خدا که در سرتاسر کتاب مقدس با این وجه خدا به طرق مختلف آشنا می شویم؛ از پیدایش ۱: ۲ که اولین آشنایی با روح خدا است تا یوحنا ۴: ۲۴ که شهادت داده می شود که «^{۲۴} خدا روح است ...»؛ و در سرتاسر عهد جدید که به طور خاص روح خدا با نام روح القدس معرفی می گردد.

همان گونه که مجموع سه وجه هر انسان یعنی: نفس، جسم و روح، گویای یک شخص واحد است و از یک دیگر تفکیک ناپذیر و با هم تشکیل دهنده شخصیت یک انسان کامل می باشد و هرگز نمی توانیم یک انسان سه وجهی را سه شخص مجزا از هم بدانیم، خدا را نیز که با ساختن آدم به صورت و شباهت خود خواسته تا شکل وجودی خود را به ما بشناساند، هرگز نمی توانیم سه شخص مجزا از هم بدانیم، او در وجه ذات نفسانی خود به عنوان خدای نادیدنی و نامحسوس که جهان را آفرید، پدر (نفس) است.

و زمانی که در زمین بر بنی آدم در جسم انسانی به عنوان منجی از طریق یک دختر باکره وارد دنیا شد و بسیاری جلال و پری الوهیت را در او دیده و شهادت دادند، چون در جسمی زمینی و به گونه انسانی آشکار شد به پسر خدا (همان خداوند ما عیسی مسیح مجسم شده) معروف گردید، یا به عبارتی این همان بُعد جسم آدمی است. در کل

هرگاه خداوند خود را در جسم انسانی و در ارتباط با انسانها ظاهر نماید، نمی‌توان او را پدر خواند بلکه نقش او در جلال آشکار و دیدنی، نقش پسر خواهد بود. همان گونه که خود او نیز در حق پدر می‌فرماید: «^۹ و هیچ کس را بر زمین، پدر خود مخوانید زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است» (متی ۲۳ : ۹).

و نیز هر زمان که خدا توسط روح خود بر انبیای عهد عتیق قرار می‌گرفت و یک ارتباط روحانی برقرار می‌کرد، و همچنین از پنطیکاست به بعد که با عنوان روح‌القدس بر کلیسای خود آشکار می‌گردد، یعنی وجه نادیدنی و محسوس خدا، روح‌القدس است. این هر سه وجه گویای سه شخص، سه خدا و ... نیست؛ بلکه یک شخص و شخصیت واحد است که در زمانها و شرایط مختلف، سه وجه ذات الوهی خود را آشکار نموده که از یک دیگر تفکیک‌ناپذیر می‌باشند.

طرق ارتباط خدا:

آیا می‌توان با خداوند ارتباطی مستقیم داشت؟ آیا می‌توان صدایی از او شنید؟ آیا خداوند قابل دیدن و لمس کردن است؟ در هر جای دنیا تعریفی خاص از ذات و طریق ارتباط با خداوند وجود دارد. این تعاریف به طور کلی صادر شده از ادراکات فردی اشخاص است که بعضاً در قالب یک اعتقاد و باور آیینی، نمود و القا می‌گردد. این که اهل دنیا چه نظری دارند مهم نیست، بلکه مهم و آن چه حقیقت است، و می‌توان به آن استناد کرد، کلام خدا است و این که خدا در آن خودش را چه طور معرفی می‌کند.

در کتاب پیدایش می‌خوانیم، خدا آدم را به شکل خود آفرید و نیز او با آدم و حوا در باغ عدن راه می‌رفت و سخن می‌گفت، حتی خداوند خودش را بر ابراهیم آشکار نمود و با او سخن گفت و در زمانی به شکل مردی با یعقوب کشتی گرفت و با او تکلم نمود و بارها از آسمان سخن گفت و بسیاری صدای او را شنیدند. بارها خداوند از آمدنش نزد قوم برگزیده‌اش خبر داده، آن گونه که از زبان زکریای نبی فرموده: «ای دختر صهیون ترنم نما و شادی کن زیرا خداوند می‌گوید که اینک می‌آیم و در میان تو ساکن خواهیم شد» (زکریا ۲: ۱۰). با نگاهی اجمالی در سرتاسر کتاب مقدس می‌بینیم که خداوند بارها خود را به صورتهای مختلف بر بشر ظاهر نمود و سخن گفته. این حاکی از آن است که خداوند پیوسته خواستار ارتباطی نزدیک با بشر می‌باشد، اما قدوسیّت او همیشه در ارتباطش با بشر، به جهت وجود یک مانع بزرگ به نام گناه، باعث عدم یک ارتباط مستقیم شده است.

کتاب مقدس حکایت از اشتیاق عجیب خداوند در برقراری ارتباط با انسانها دارد از این روی به تمام طرقی که می‌توان شمرد و وصف نمود خداوند در طول تاریخ بشری با بنی‌آدم ارتباط برقرار نمود. شاید یکی از بزرگ‌ترین موانعی که هنوز در بین مردم دنیا و خصوصاً در کلیسا در زمینه شناخت خدا وجود دارد، عدم دانستن طرق ارتباطی خدا با بشر است. جالب است بدانید، آگاهی از طرق ارتباطی خدا، می‌تواند یک شخص را از بسیاری لغزشها باز بدارد.

آن چه از کتاب مقدس در می‌یابیم خدا به ده طریق ممکن، چه مستقیم و چه غیر مستقیم؛ و در هر سه حالت ممکن یعنی: دیدنی، نادیدنی و محسوس، خود را بر بشر آشکار نموده؛ که در زیر اشاره‌ای بر این ده طریق خواهیم داشت.

روح القدس:

با اهمیت‌ترین، متداول‌ترین و بیشترین طریقی که خداوند پس از عروج عیسی مسیح به آسمان به صورت زنده و بدون واسطه با مسیحیان ارتباط برقرار می‌کند و سخن می‌گوید، به شکل نادیدنی و کاملاً محسوس از طریق روح القدس است. عیسی مسیح از پیش به این مهم، وعده و بشارت داده بود: «^{۲۶}لیکن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آن چه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد» (یوحنا ۱۴ : ۲۶).

تأثیرگذار بودن روح القدس در زندگی هر فرد مسیحی غیر قابل چشم‌پوشی و انکار است. روح القدس علاوه بر نقشهای بسیار مهم و کلیدی که در زندگی هر فرد دارد، حتی نیاز ضروری و حیاتی برای یک مسیحی می‌باشد، روح القدس طریق ارتباط مستقیم و دائمی خداوند با هر فرد ایماندار مسیحی است. پولس رسول در خصوص این ارتباط دائمی با روح القدس چنین شهادت داده: «^{۲۳}جز این که روح القدس در هر شهر شهادت داده، می‌گوید که بندها و زحمات برایم مهیا است» (اعمال رسولان ۲۰ : ۲۳).

روح القدس پیوسته با ایمانداران مسیحی سخن می‌گوید و آنان را در لحظه لحظه زندگی هدایت و رهبری می‌کند، اما گرایش و نگاه‌های بسیاری از ایماندارانی که هنوز نتوانستند خود را از علایق و لذتهای دنیوی آزاد کنند، از سمت روح القدس منحرف شده و گوش دل‌هایشان به شنیدن صدای او بسته شده است: «^۷پس چنان که روح القدس می‌گوید: امروز اگر آواز او را بشنوید،^۸ دل خود را سخت مسازید، ...» (عبرانیان ۳ : ۷ - ۸).

خداوند همیشه به وسیله روح القدس با کسانی که به او اشتیاق دارند و اراده او را در زندگی خود خواهانند سخن می‌گوید، خداوند هیچگاه جانهای مشتاق را رها نمی‌نماید و از راهنمایی آنان دریغ ندارد، چنان که در کتاب مقدس شهادت‌های بسیاری در این خصوص مکتوب است: «چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول می‌بودند، روح القدس گفت: برنابا و سولس را برای من جدا سازید از بهر آن عمل که ایشان را برای آن خوانده‌ام» (اعمال رسولان ۱۳: ۲).

با توجه به این که، این مهم‌ترین و به روزترین طریق ارتباطی خدا با کلیسایش است اما بسیاری هنوز معنی محسوس بودن روح القدس را درک نکردند تا جایی که هر تفکر ذهنی خود و خواسته دل خویش را به روح القدس نسبت می‌دهند؛ و حتی بدتر از آن هر صدای شریری را با صدای روح القدس اشتباه گرفته و اعلام می‌کنند که روح القدس به آنان چنین می‌گوید! عدم تمیز صدای روح القدس با هر صدای دیگری و نسبت دادن هر صدایی به صدای روح القدس، او را محزون ساخته و ادامه این روند باعث دوری شخص از ارتباط با روح القدس شده تا جایی که دیگر توانایی شنیدن صدای او را نخواهد داشت.

سخن در خصوص معرفی روح القدس و اهمیت شناخت آن، چنان مهم و حیاتی است که در جلد سوم این کتاب به طور کامل و جامع به آن خواهیم پرداخت.

صدای خداوند:

یکی از طرق ارتباط خدا به شکل نادیدنی ولی محسوس از طریق شنیدن صدای او است. بارها در کتاب مقدس می‌خوانیم که خدا از آسمان سخن گفته. غالباً وقتی خداوند بخواهد اهمیت و بزرگی کاری را بر شخصی یا جمعی هشدار دهد، بدین گونه ارتباط برقرار می‌کند، که شباهتی به معجزه آسمانی دارد.

نمونه‌اش هنگام قربانی نمودن اسحاق، زمانی که ابراهیم می‌بایست بزرگ‌ترین و سخت‌ترین امتحان زندگی خود را می‌گذراند تا وعدهٔ بزرگ خدا را دریافت کند، در لحظه‌ای که دست به کار برد تا فرزندش را ذبح نماید: «^{۱۱} در حال، فرشتهٔ خداوند از آسمان وی را ندا در داد و گفت: ای ابراهیم! ای ابراهیم! عرض کرد: لبیک.^{۱۲} گفت: دست خود را بر پسر دراز مکن و بدو هیچ مکن زیرا که الآن دانستم که تو از خدا می‌ترسی، چون که پسر یگانهٔ خود را از من دریغ نداشتی.^{۱۳} آنگاه ابراهیم چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک قوچی در عقب وی در بیشه‌ای به شاخه‌هایش گرفتار شده. پس ابراهیم رفت و قوچ را گرفته، آن را در عوض پسر خود برای قربانی سوختنی گذرانید.^{۱۴} و ابراهیم آن موضع را یهوه یری نامید، چنان که تا امروز گفته می‌شود: در کوه، یهوه دیده خواهد شد.^{۱۵} بار دیگر فرشتهٔ خداوند به ابراهیم از آسمان ندا در داد^{۱۶} و گفت: خداوند می‌گوید: به ذات خود قسم می‌خورم چون که این کار را کردی و پسر یگانهٔ خود را دریغ نداشتی،^{۱۷} هر آینه تو را برکت دهم و ذریت تو را کثیر سازم، مانند ستارگان آسمان و مثل ریگهایی که بر کنارهٔ دریا است. و ذریت تو دروازه‌های دشمنان خود را متصرف خواهند شد.^{۱۸} و از ذریت تو، جمیع امت‌های زمین برکت خواهند یافت چون که قول مرا شنیدی» (پیدایش ۲۲: ۱۱ - ۱۸).

حتّی زمانی که خداوند خواست تا اهمّیت سخنان خود را بر موسی و قوم اسرائیل آشکار نماید و آنان را مرعوب و متوجّهٔ کلام خود سازد، از آسمان با آنان شروع به سخن گفتن نمود: «^{۱۸} جمیع قوم رعدها و زبانه‌های آتش و صدای گَرِنا و کوه را که پر از دود بود دیدند و چون قوم این را بدیدند لرزیدند و از دور بایستادند.^{۱۹} و به موسی گفتند: تو به ما سخن بگو و خواهیم شنید، امّا خدا به ما نگوید مبادا بمیریم.^{۲۰} موسی به قوم گفت: مترسید زیرا خدا برای امتحان شما آمده است تا ترس او پیش روی شما باشد و گناه نکنید.^{۲۱} پس قوم از دور ایستادند و موسی به ظلمت غلیظ که خدا در آن بود، نزدیک آمد.^{۲۲} و خداوند به موسی گفت: به بنی اسرائیل چنین بگو: شما دیدید که از آسمان به شما سخن گفتم» (خروج ۲۰: ۱۸ - ۲۲).

و ایضاً زمانی که عیسی مسیح برای گرفتن تعمید آب نزد یحیی تعمید دهنده می‌رود، پس از تعمید و خروج از آب، در لحظه‌ای که روح خدا مثل کبوتری نزول فرمود و بر او قرار گرفت، در میان آن جمع کثیر: «^{۱۷}آنگاه خطابی از آسمان در رسید که این است پسر حبیب من که از او خشنودم» (متی ۳ : ۱۷). تا اهمیت این جمله خدا بر تمام حاضرین آن مکان آشکار و شهادت داده شود.

هر زمان که خدا قصد هشدار، جلب توجه و ایجاد یک ترس مقدس به شخص یا گروهی داشته باشد تا مکاشفه‌ای را آشکار سازد، با صدایی از آسمان تکلم می‌کند.

نکته مهم: در هیچ کجای کتاب مقدس نمی‌بینیم که شیطان از آسمان با شخص و یا جماعتی سخن بگوید زیرا او روح است و برای سخن گفتن با گوش انسان، نیازمند به دستگاه تکلم جسمانی زمینی دارد. او در باغ عدن برای سخن گفتن با حوا از کالبد مار که قدرت تکلم داشت استفاده نمود، زیرا مار دارای دستگاه تکلم زمینی بود و تا قبل از لعنت خداوند می‌توانست سخن بگوید.

شیطان برای سخن گفتن با انسانها تنها در یک ارتباط روحانی در فکر (دل) ها است که می‌تواند سخن بگوید؛ از این روی کتاب مقدس به ما هشدار می‌دهد که: «ای حبیبان، هر روح را قبول نکنید بلکه روحها را بیازمایید...» (اول یوحنا ۴ : ۱). پس از گناه در باغ عدن بود که شیطان جسم و روح بشر را به تسخیر خود درآورد و از آن پس به فکرهای نسل آدمی راه یافت و امروزه به این طریق وسوسه، تهدید و تشویق به گناه می‌کند.

پس یک ایماندار مسیحی باید بداند که هر صدایی که با صوت و از طریق گوش سر بشنود بدون شک از سوی خداوند است و نباید به آن صدا شک کند.

فرشتگان:

یکی دیگر از طرق ارتباطی خداوند که دیدنی و محسوس است، توسط فرشتگان می‌باشد. فرشتگان ساکنان آسمان و روحهای خدمتگزار خدا می‌باشند. در عهد عتیق بیش از ۱۰۰ بار و در عهد جدید بیش از ۱۶۵ بار در خصوص فرشتگان صحبت شده است.

فرشته در زبانهای عبری و یونانی، یک مفهوم دارد و به معنی "پیام‌آور" است. به پیام‌آور، رسول نیز گفته می‌شود. تنها با توجه به معنی آیه و از محتوای متن است که می‌توان فهمید منظور از پیام‌آور، انسان است یا فرشته.

فرشتگان، فاقد جسم مادی زمینی هستند و در کتاب مقدس از آنها به باده‌ها و یا روحها تعبیر شده است: «و در حق فرشتگان می‌گویند که فرشتگان خود را باده‌ها می‌گردانند و خادمان خود را شعله آتش» (عبرانیان ۱: ۷). فرشتگان غالباً در ارتباط با انسانها خود را به شکل جسمانی ظاهر کرده و می‌کنند، هر چند جنسیت (مرد و زن) در خصوص فرشتگان بی‌معنی است، اما همیشه به شکل مردان ظاهر شده‌اند، مانند: دو فرشته‌ای که به سمت سدوم فرستاده شده بودند (پیدایش ۱۹: ۱ - ۱۶). و یا دو فرشته‌ای که در قبر عیسی بر شاگردان آشکار شدند: «و واقع شد هنگامی که ایشان از این امر متحیر بودند که ناگاه دو مرد در لباس درخشنده نزد ایشان بایستادند» (لوقا ۲۴: ۴)، یوحنا شهادت می‌دهد که آن دو نفر فرشته بودند: «و دو فرشته را که لباس سفید در بر داشتند، یکی به طرف سر و دیگری به جانب قدم، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید» (یوحنا ۲۰: ۱۲).

فرشتگان دارای دانش و حکمت فراوانی هستند، خداوند عیسی می‌فرماید: «اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد، حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس» (متی ۲۴: ۳۶). که شهادتی بر دانش زیاد فرشتگان است. و نیز در کتاب حزقیال نبی در وصف

شیطان که یکی از فرشتگان آسمان است مکتوب است که: «^{۱۲}... تو خاتم کمال و مملو حکمت و کامل جمال هستی» (حزقیال ۲۸ : ۱۲).

کتاب مقدس به فرشتگان، پسران خدا نیز می گوید: «و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان آمد» (ایوب ۱ : ۶)، و ایضاً «هنگامی که ستارگان صبح با هم ترم نمودند و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند» (ایوب ۳۸ : ۷)؟

فرشتگان را در آسمان رئیسی است. اصطلاح رئیس فرشتگان در کتاب مقدس، دو بار ذکر شده است: «^{۱۶} زیرا خود خداوند با صدا و با آواز رئیس فرشتگان و با صور خدا از آسمان نازل خواهد شد و مردگان در مسیح اوّل خواهند برخاست» (اوّل تسالونیکیان ۴ : ۱۶)، میکائیل رئیس فرشتگان است، چنان که کتاب مقدس اشاره می کند، او دارای فرشتگانی می باشد و رئیس قوم اسرائیل نیز شمرده شده است: «اما میکائیل، رئیس ملائکه چون درباره جسد موسی با ابلیس منازعه می کرد، جرأت نمود که حکم افترا بر او بزند بلکه گفت: خداوند تو را توبیخ فرماید» (یهودا ۱ : ۹).

فرشتگان چهره ها و شکل های گوناگون و نیز نام های متفاوت از یک دیگر دارند، دارای شخصیت و خلق و خوی خاص به خود می باشند، دارای وظایف و خدمت های مختلفی در آسمان هستند، دارای قدرت تصمیم گیری و انتخاب هستند، از این روی بود که ابلیس سقوط کرد و حدود یک سوّم از فرشتگان آسمان نیز با اختیار خود با او خطا کردند و از جایگاه های آسمانی خود سقوط نمودند: «و فرشتگانی را که ریاست خود را حفظ نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند، در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت به جهت قصاص یوم عظیم نگاه داشته است» (یهودا ۱ : ۶). به این گروه از فرشتگان، روح های شریر، روح های بد، دیو و ... گفته می شود.

در زیر تنها به چند نمونه از فرشتگان اشاره می شود:

برخی از فرشتگان را "کروبی" (محافظ و ندیم) می‌گویند، کروبیان فرشتگان محافظ و خدمتگزار هستند: «^{۲۴} پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن، کروبیان را مسکن داد و شمشیر آتشی را که به هر سو گردش می‌کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند» (پیدایش ۳: ۲۴). کروبیان فرشتگانی هستند بالدار: «^{۲۵} و کروبیان بالهای خود را بر زیر آن پهن کنند و تخت رحمت را به بالهای خود بپوشانند و رویهای ایشان به سوی یک دیگر باشد و رویهای کروبیان به طرف تخت رحمت باشد» (خروج ۲۵: ۲۰).

برخی از فرشتگان نیز هستند که به آنها "سرافین" (سوزان، آتشین) می‌گویند، سرافین در بالای تخت خداوند ایستاده و آماده خدمت به او هستند، سرافین به شکل انسان و با شش بال ظاهر می‌شوند، سرافین از سرایندگان قدوسیّت و جلال خداوند می‌باشند و کسانی را که در موقعیت حضور در جلو تخت خداوند قرار می‌گیرند را حمایت و تقویّت کرده و گناهان آنان را با اخگر آتشین می‌سوزانند. «^{۲۶} و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هر یک از آنها شش بال داشت و با دو از آنها روی خود را می‌پوشانید و با دو پایهای خود را می‌پوشانید و با دو پرواز می‌نمود. ^{۲۷} و یکی دیگری را صدا زده، می‌گفت: قدّوس قدّوس قدّوس یهوه صبايوت، تمامی زمین از جلال او مملو است. ^{۲۸} و اساس آستانه از آواز او که صدا می‌زد می‌لرزید و خانه از دود پر شد. ^{۲۹} پس گفتم: وای بر من که هلاک شده‌ام زیرا که مرد ناپاک لب هستم و در میان قوم ناپاک لب ساکنم و چشمانم یهوه صبايوت پادشاه را دیده است. ^{۳۰} آنگاه یکی از سرافین نزد من پرید و در دست خود اخگری که با انبر از روی مذبح گرفته بود، داشت. ^{۳۱} و آن را بر دهانم گذارده، گفت که اینک این لبهایت را لمس کرده است و عصیان رفیع شده و گناهت کفّاره گشته است» (اشعیا ۶: ۲-۷). این نام تنها در کتاب اشعیا باب ۶ آیات ۲ و ۶ آمده است.

و برخی فرشتگان نیز هستند که تماماً به شکل انسانی و بدون بال آشکار می‌شوند؛ مانند دو فرشته‌ای که به سمت سدوم برای نابودی آن شهر فرستاده شده بودند و مردم آن شهر آنان را دو جوان زیبا پنداشتند: «^۱ و وقت عصر، آن دو فرشته وارد سدوم شدند،

...^{۱۵} و هنگام طلوع فجر آن دو فرشته، لوط را شتابانیده، گفتند: برخیز و زن خود را با این دو دختر که حاضرند بردار، مبدا در گناه شهر هلاک شوی.^{۱۶} و چون تأخیر می نمود، آن مردان دست او و دست زنش و دست هر دو دخترش را گرفتند، چون که خداوند بر وی شفقت نمود و او را بیرون آورده، در خارج شهر گذاشتند» (پیدایش ۱۹ : ۱ - ۱۶).

و ...

در کتاب مقدس بارها خداوند به دلایل مختلف با انسانها از طریق فرشتگانش ارتباط برقرار نموده:

چه برای تنبیه خطاکاران مانند زمانی که فرشتگانش را برای کمک به الیشع می فرستد و سپاهیان دشمن را به دست او اسیر می سازد: «...^{۱۷} و الیشع دعا کرده، گفت: ای خداوند چشمان او را بگشا تا ببیند. پس خداوند چشمان خادم را گشود و او دید که اینک کوه های اطراف الیشع از سواران و آرا به های آتشین پر است ...» (دوم پادشاهان ۶ : ۸ - ۲۳).

چه برای حفاظت از مقدسین مانند وقتی که فرشته ای را برای بستن دهان شیران به جهت حفاظت از جان دانیال مأمور می کند: «^{۲۲} آنگاه دانیال به پادشاه جواب داد که ای پادشاه تا به ابد زنده باش! ^{۲۳} خدای من فرشته خود را فرستاده، دهان شیران را بست تا به من ضرری نرسانند چون که به حضور وی در من گناهی یافت نشد و هم در حضور تو ای پادشاه تقصیری نورزیده بودم» (دانیال ۶ : ۲۲ - ۲۳).

و چه زمانی که پیغامی برای شخصی می خواهد بفرستد مانند ظاهر شدن جبرائیل بر مریم: «^{۲۶} و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد. ^{۲۷} نزد باکره ای نامزد مردی مسمی به یوسف از خاندان داوود و نام آن باکره مریم بود. ^{۲۸} پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: سلام بر تو ای نعمت رسیده، خداوند با تو است و تو در میان زنان مبارک هستی» (لوقا ۱ : ۲۶ - ۲۸).

فرشته خداوند:

در عهد عتیق بسیار با نام "فرشته خداوند" مواجه می‌شویم. اما آیا منظور فرشتگان آسمانی هستند؟ با دقت در وقایع و گفتگوهای فرشته خداوند در کتاب مقدس به وضوح آشکار می‌شود که منظور از فرشته خداوند، خود خداوند است. در خیلی مواقع خداوند خود را به صورت فرشته‌ای بر انسانها ظاهر می‌کند. و این یکی دیگر از ده طریق ارتباط خدا با بشر است.

مثلاً با کمی دقت در سخنان فرشته خداوند با هاجر به وضوح آشکار می‌گردد که این فرشته خود خداوند است: «^۷ و فرشته خداوند او را نزد چشمه آب در بیابان، یعنی چشمه‌ای که به راه شور است، یافت. ^۸ و گفت: ای هاجر، کنیز سارای، از کجا آمدی و کجا می‌روی؟ گفت: من از حضور خاتون خود سارای گریخته‌ام. ^۹ فرشته خداوند به وی گفت: نزد خاتون خود برگرد و زیر دست او مطیع شو. ^{۱۰} و فرشته خداوند به وی گفت: ذریّت تو را بسیار افزون گردانم، به حدی که از کثرت به شماره نیایند. ^{۱۱} و فرشته خداوند وی را گفت: اینک حامله هستی و پسری خواهی زایید و او را اسماعیل نام خواهی نهاد، زیرا خداوند تظلم تو را شنیده است. ^{۱۲} و او مردی وحشی خواهد بود، دست وی به ضد هر کس و دست هر کس به ضد او، و پیش روی همه برادران خود ساکن خواهد بود. ^{۱۳} و او، نام خداوند را که با وی تکلم کرد، انت ایل رئی خواند، زیرا گفت: آیا این جا نیز به عقب او که مرا می‌بیند، نگریستم» (پیدایش ۱۶ : ۷ - ۱۳).

و همچنین هنگام ملاقات موسی با خداوند در بوته آتش، کتاب مقدس به صراحت ابراز می‌دارد که فرشته خداوند همان خداوند است: «^۲ و فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته‌ای بر وی ظاهر شد و چون او نگریست، اینک آن بوته به آتش مشتعل است اما سوخته نمی‌شود. ^۳ و موسی گفت: اکنون بدان طرف شوم و این امر غریب را ببینم که بوته چرا سوخته نمی‌شود. ^۴ چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدان سو می‌شود، خدا از میان بوته به وی ندا در داد و گفت: ای موسی! ای موسی! گفت: لبیک. ^۵ گفت: بدین جا نزدیک

میا، نعلین خود را از پایهای بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس است. ^۶ و گفت: من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب. آنگاه موسی روی خود را پوشانید، زیرا ترسید که به خدا بنگرد» (خروج ۳ : ۲ - ۶).

و نیز واقعه ملاقات مانوح و زنش با فرشته خداوند که یکی از زیباترین و جالب‌ترین وقایع عهد عتیق است، زیرا فرشته خداوند اشاره‌ای به عجیب بودن نامش دارد:

«^۲ و شخصی از صُرعه از قبیله دان، مانوح نام بود و زنش نازاد بوده، نمی‌زایید. ^۳ و فرشته خداوند به آن زن ظاهر شده، او را گفت: اینک تو حال نازاد هستی و نزاییده‌ای. لیکن حامله شده، پسری خواهی زایید. ^۴ و الآن با حذر باش و هیچ شراب و مسکری منوش و هیچ چیز نجس مخور. ^۵ زیرا یقیناً حامله شده، پسری خواهی زایید و استره بر سرش نخواهد آمد، زیرا آن ولد از رحم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود؛ و او به رهانیدن اسرائیل از دست فلسطینیان شروع خواهد کرد.

^۶ پس آن زن آمده، شوهر خود را خطاب کرده، گفت: مردِ خدایی نزد من آمد و منظر او مثل منظر فرشته خدا بسیار مهیب بود. و نپرسیدم که از کجا است و از اسم خود مرا خبر نداد. ^۷ و به من گفت اینک حامله شده، پسری خواهی زایید، و الآن هیچ شراب و مسکری منوش و هیچ چیز نجس مخور زیرا که آن ولد از رحم مادر تا روز وفاتش برای خدا نذیره خواهد بود. ^۸ و مانوح از خداوند استدعا نموده، گفت: آه ای خداوند! تمنا این که آن مرد خدا که فرستادی، بار دیگر نزد ما بیاید و ما را تعلیم دهد که با ولدی که مولود خواهد شد، چگونه رفتار نماییم.

^۹ و خدا آواز مانوح را شنید و فرشته خدا بار دیگر نزد آن زن آمد و او در صحرا نشسته بود، اما شوهرش مانوح نزد وی نبود. ^{۱۰} و آن زن به زودی دویده، شوهر خود را خبر داده، به وی گفت: اینک آن مرد که در آن روز نزد من آمد، بار دیگر ظاهر شده است. ^{۱۱} و مانوح برخاسته، در عقب زن خود روانه شد و نزد آن شخص آمده، وی را گفت: آیا تو آن

مرد هستی که با این زن سخن گفتی؟ او گفت: من هستم.^{۱۲} مانوح گفت: کلام تو واقع بشود. اما حکم آن ولد و معامله با وی چه خواهد بود؟^{۱۳} و فرشته خداوند به مانوح گفت: از هر آن چه به زن گفتم اجتناب نماید.^{۱۴} از هر حاصل مو زنه‌ار نخورد و هیچ شراب و مسکری ننوشد و هیچ چیز نجس نخورد و هر آن چه به او امر فرمودم، نگاه دارد.^{۱۵} و مانوح به فرشته خداوند گفت: تو را تعویق بیاندازیم و برایت گوساله‌ای تهیه بینیم.^{۱۶} فرشته خداوند به مانوح گفت: اگر چه مرا تعویق اندازی، از نان تو نخواهم خورد و اگر قربانی سوختنی بگذرانی آن را برای یهوه بگذران. زیرا مانوح نمی‌دانست که فرشته خداوند است.^{۱۷} و مانوح به فرشته خداوند گفت: نام تو چیست تا چون کلام تو واقع شود، تو را اکرام نماییم.^{۱۸} فرشته خداوند وی را گفت: چرا درباره اسم من سؤال می‌کنی؟ چون که آن عجیب است.

^{۱۹} پس مانوح گوساله و هدیه آردی را گرفته، بر آن سنگ برای خداوند گذرانید و فرشته کاری عجیب کرد و مانوح و زنش می‌دیدند.^{۲۰} زیرا واقع شد که چون شعله آتش از مذبح به سوی آسمان بالا می‌رفت، فرشته خداوند در شعله مذبح صعود نمود و مانوح و زنش چون دیدند، رو به زمین افتادند.^{۲۱} و فرشته خداوند بر مانوح و زنش دیگر ظاهر نشد. پس مانوح دانست که فرشته خداوند بود.^{۲۲} و مانوح به زنش گفت: البته خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم» (داوران ۱۳ : ۲ - ۲۲).

تنها یک نام عجیب وجود دارد که به قوت آن نام دیوها اخراج، بیماران شفا، معجزات پدیدار، ... و هر دعایی به انجام می‌رسد، و مهم‌تر از همه نجات بشر از اسارت گناه و مرگ تنها در این نام است: «^{۱۲} و در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر در زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم» (اعمال رسولان ۴ : ۱۲). این نام عجیب در کتاب مقدس، عیسی است. فرشته خداوند خطاب به مانوح به طور غیر مستقیم با عجیب خواندن نامش اشاره‌ای بر نام عیسی داشته که امروزه این نام بر کلیسا آشکار است. حتی اشعیای نبی نیز زمانی که منجی را معرفی می‌کند، او را که اسمش عجیب است را با عنوان خدای قدیر و پدر سرمدی (خالق جهان هستی) معرفی می‌کند:

«زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد» (اشعیا ۹ : ۶). به این نام عجیب در جلد دوم کتاب مفصلاً خواهیم پرداخت.

انسان:

در معدود مواقعی خداوند خود را به شکلی انسانی آشکار نموده. این طریق ارتباط خداوند نشان از یک ارتباط بسیار صمیمی و دوستانه با شخص دارد، ارتباطی حتی در حد خویشاوندی و قومیتی. در کتاب مقدس به چند مورد از این طریق ارتباط خداوند می‌توان اشاره کرد.

خداوند در بلوطستان ممری خود را به ابراهیم در هیئت انسانی ظاهر نمود، آن چنان که مانند انسانها نشست و خورد و آشامید «^۱ و خداوند در بلوطستان ممری بر وی ظاهر شد و او در گرمای روز به در خیمه نشسته بود.^۲ ناگاه چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده‌اند. و چون ایشان را دید، از در خیمه به استقبال ایشان شتافت و رو بر زمین نهاد^۳ و گفت: ای مولا، اکنون اگر منظور نظر تو شدم از نزد بنده خود مگذر.^۴ اندک آبی بیاورند تا پای خود را شسته در زیر درخت بیارامید^۵ و لقمه نانی بیاورم تا دلهای خود را تقویت دهید و پس از آن روانه شوید، زیرا برای همین، شما را بر بنده خود گذر افتاده است. گفتند: آن چه گفتی بکن. پس ابراهیم به خیمه نزد ساره شتافت و گفت: سه کیل از آرد میده به زودی حاضر کن و آن را خمیر کرده، گردها بساز.^۶ و ابراهیم به سوی رمه شتافت و گوساله نازک خوب گرفته، به غلام خود داد تا به زودی آن را طبخ نماید.^۸ پس کره و شیر و گوساله‌ای را که ساخته بود، گرفته، پیش روی ایشان گذاشت و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند» (پیدایش ۱۸ : ۱ - ۸).

در این روایت دو نکته برجسته و مهم وجود دارد:

۱- اشاره به واژه "مرد" است که برای جنس مذکر انسان اطلاق می‌شود که اگر منظور غیر از هیئت انسانی می‌بود می‌بایست از واژگانی چون شخص، فرشته، فرشته خداوند استفاده می‌شد؛ واژگانی که بسیار در کتاب مقدس با آن مواجه می‌شویم که فرشته به جنود آسمان اطلاق می‌گردد، فرشته خداوند به خود خداوند در هیئت فرشتگان اطلاق می‌گردد و شخص هم به خدا، انسان و فرشتگان نیز اطلاق می‌گردد.

۲- اشاره به خوردن و آشامیدن از نان، گوشت بره، کره و شیر است که خوراک بدن زمینی و خاکی است و نه جنود آسمان؛ این که فرشتگان آسمان آیا نیاز به خوردن و آشامیدن دارند یا نه موضوعی است دیگر؛ اما در هیچ کجای کلام دیده نشده که فرشته‌ای برای خوراک به زمین بیاید یا از خوراک زمینی خورده باشد.

ما حتی در واقعه حاضر شدن فرشته خداوند به نزد مانوح و زنش می‌خوانیم وقتی که مانوح پیشنهاد نمود تا فرشته خداوند در نزدشان بماند تا برای او خوراکی مهیا نمایند با مخالفت فرشته خداوند مواجه می‌شوند: «^{۱۶}فرشته خداوند به مانوح گفت: اگر چه مرا تعویق اندازی، از نان تو نخواهم خورد و اگر قربانی سوختنی بگذرانی آن را برای یهوه بگذران. زیرا مانوح نمی‌دانست که فرشته خداوند است» (داوران ۱۳ : ۱۶).

در باب ۳۲ کتاب پیدایش می‌بینیم که مردی با یعقوب تا صبح کشتی می‌گرفت و آن مرد خداوند بوده: «^{۲۴}و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می‌گرفت.^{۲۵} و چون او دید که بر وی غلبه نمی‌یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد.^{۲۶} پس گفت: مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکافد. گفت: تا مرا برکت ندهی، تو را رها نکنم.^{۲۷} به وی گفت: نام تو چیست؟ گفت: یعقوب.^{۲۸} گفت: از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی.^{۲۹} و یعقوب از او سؤال کرده، گفت: مرا از نام خود آگاه ساز. گفت:

چرا اسم مرا می‌پرسی؟ و او را در آن جا برکت داد.^{۳۰} و یعقوب آن مکان را فنوئیل نامیده، گفت: زیرا خدا را رو به رو دیدم و جانم رستگار شد» (پیدایش ۳۲: ۲۴ - ۳۰).

در این روایت نیز نکات برجسته‌ای وجود دارد که گواه بر کشتی گرفتن جسمانی یعقوب با خدا در هیئت انسانی دارد. اوّل این که آن کشتی‌گیر دیگر را با عنوان "مردی" معرفی می‌کند، همان طور که پیش‌تر گفته شد مرد به جنس مذکر انسانی اطلاق می‌شود؛ و دوم این که او را خود خدا معرفی می‌کند. این واقعه دارای نکات تعلیمی بسیار بزرگی برای ما است اما چون موضوع این کتاب نیست به آنها نمی‌پردازیم.

انبیا:

معروف‌ترین طریق ارتباط خدا با بشر که در نزد تمام مردم دنیا معروف است، انبیا هستند. با نام نبی یا همان پیامبر تقریباً تمام بشر در تمام طول تاریخ آشنا هستند. یک نبی همیشه از جنس انسان خاکی و نوع بشر هست. به عبارتی حتی می‌توان گفت نفوذی‌ترین طریق ارتباط خدا در بین انسانها و از جنس خود انسان است، «^{۱۰} و خداوند به واسطهٔ بندگان خود، انبیا تکلم نموده» (دوم پادشاهان ۲۱: ۱۰). اما متأسفانه چون یک نبی، انسان و از جنس بشر است غالباً به او به دیدهٔ شک نگریسته می‌شود و نهایتاً در نزد مردم گناهکار، بی‌حرمت می‌گردد.

"نب" در لغت به معنی "بانگ کردن" است و نبی به معنی آن که بانگ می‌زند است. از نام نبی چنین بر می‌آید که وظیفهٔ او بانگ زدن و خبر کردن است مانند یک منادی در ایام قدیم که اخبار و احکام سلاطین و حکام را به گوش عموم می‌رساند؛ منادیان یا به اصطلاح امروزی‌تر گویندگان رسانه‌های خبری کسانی هستند که از امور متفاوت و مربوطه اخبار می‌کنند و یا از وقوع اتفاقاتی که در پیش است هشدار می‌دهند؛ همان گونه که آنان پیام رسانانی هستند که فقط مأمور رساندن پیام و اخبار می‌باشند و اجازه به افزودن یا

کاستن حتی کلمه‌ای به خبر و یا تفسیر در مورد آن را ندارند، انبیا نیز فقط می‌بایست پیام خدا را بی‌کم و کاست ابلاغ نمایند و اجازه هیچ حرف اضافه و تفسیری را ندارند، حتی در هنگام پیام رسانی می‌بایست هر پیغام را با لحن محتوای آن پیغام ابلاغ نمایند.

با دقت در حالات و طریق ارتباط یک نبی با خدا به این نتیجه می‌توان رسید که سه عضو بدن او به طور خاص در ارتباط و اختیار خدا قرار دارد: زبان، گوش، چشم.

زبان: یک نبی، ندا کننده‌ای است از سوی خدا در خطاب به بشر، که واسطه بین خدا و انسان است. او زبان گویا و کاملاً محسوس و دیدنی خدا بر روی زمین است که کلام خدا را به اراده او برای بشر بیان می‌کند: «زیرا خداوند یهوه کاری نمی‌کند جز این که سر خویش را به بندگان خود انبیا مکشوف می‌سازد» (عاموس ۳: ۷).

در این راستا با واقعه عجیبی در کتاب مقدس مواجه می‌شویم، زمانی که بالاق با وعده ثروت بسیار می‌خواست بلعام را مجاب نماید تا قوم اسرائیل را لعنت کند، ولی وقتی بر بلندیا چشم بلعام به قوم اسرائیل افتاد شروع به برکت دادن قوم نمود: «^{۱۰} پس خشم بالاق بر بلعام افروخته شده، هر دو دست خود را بر هم زد و بالاق به بلعام گفت: تو را خواندم تا دشمنانم را لعنت کنی و اینک این سه مرتبه ایشان را برکت تمام دادی.^{۱۱} پس الآن به جای خود فرار کن! گفتم که تو را احترام تمام نمایم. همانا خداوند تو را از احترام باز داشته است.^{۱۲} بلعام به بالاق گفت: آیا به رسولانی که نزد من فرستاده بودی نیز نگفتم ^{۱۳} که اگر بالاق خانه خود را پر از نقره و طلا به من بدهد، نمی‌توانم از فرمان خداوند تجاوز نموده، از دل خود نیک یا بد بکنم بلکه آن چه خداوند به من گوید آن را خواهم گفت» (اعداد ۲۴: ۱۰ - ۱۳)؟

یک نبی نمی‌تواند کلمه‌ای به آن چه خداوند در دهان او گذاشته یا به او اجازه سخن گفتن را داده، اضافه یا کم کند. مگر این که آن نبی کاذب بوده یا پیغامی از دل خود یا از کسی غیر از خدا (ابلیس) دریافت کرده باشد.

گوش: یکی از وجوہات تمایز انبیا با سایر مقدّسین دیگر در این است که یک نبی در اغلب مواقع صدای خدا را در گوشهای خود می‌شنود و حال آن که سایر مقدّسین صدای خدا را توسط روح القدس در دلهای خود دریافت می‌کنند.

یک نکته بسیار مهم و کلیدی! "از آن جایی که شیطان و روحهای شریر فاقد جسم خاکی (زمینی) مانند انسان می‌باشند لذا فاقد دستگاه تکلم انسانی می‌باشند تا بتوانند صدای خود را به گوشِ سر انسان برسانند از این روی چون روح هستند در فکرهای انسان که بعد روحانی هر شخص است با او سخن می‌گویند." در باغ عدن نیز شیطان برای اغوای زن از مار استفاده نمود که در آن زمان می‌توانست سخن بگوید. باید توجه داشت که شیطان و فوج شریران توانایی سخن گفتن با گوش انسان را ندارند و تنها طریق ارتباط کلامی آنها از دریچه فکرهای انسان است. لذا هرگاه سخنی از غیب به گوش انسان شنیده گردد بدون شک تنها از سوی خدا خواهد بود. از این روی انبیا کلام خدا را مستقیم با گوشهای خود دریافت می‌نمایند تا هیچ شکی در دریافت کلام خدا ایجاد نشود.

به طریق تکلم خدا با موسی در خیمه اجتماع که در کتاب اعداد مکتوب است و نیز به تکلم خدا با سموئیل در کتاب اوّل سموئیل باب ۳ دقت کنید که چگونه آنان صدای خدا را با گوشِ سر خود می‌شنیدند. اما در هیچ کجای کتاب مقدّس نمی‌توان یافت که شیطان یا روحی شریر توانسته باشد مستقیم با گوش هیچ انسانی سخن گفته باشد.

چشم: چشمان یک نبی چیزهایی را می‌بیند که چشمهای دیگری نمی‌تواند ببیند زیرا هنوز به وقوع نپیوسته و از پیش باید اعلام گردد. یک نبی غالباً با چشمان خود آن چه می‌بایست در آینده اتفاق بیفتد را در رؤیا یا خواب دریافت می‌کند. که به آن نبوت یا پیشگویی می‌گویند. نبوتها گاه کاملاً آشکار و در بیشتر مواقع در تمثیلهای به نبی داده می‌شود. «^{۱۰} به انبیا نیز تکلم نمودم و رؤیایا افزودم و به واسطه انبیا مثلاً زدم» (هوشع ۱۲: ۱۰).

انبیای بسیاری از زمانهایی که مکاشفات و رؤیایها با چشمان خود دریافت می کردند را ثبت و اخبار نمودند. مثلاً:

✓ «^۱و در روز پنجم ماه چهارم سال سی ام، چون من در میان اسیران نزد نهر خابور بودم، واقع شد که آسمان گشوده گردید و رؤیایهای خدا را دیدم» (حزقیال ۱ : ۱).

✓ «^۲پس دانیال متکلم شده، گفت: «شبگاهان در عالم رؤیا شده، دیدم که ناگاه چهار باد آسمان بر روی دریای عظیم تاختند» (دانیال ۷ : ۲).

✓ «^۵من در شهر یافا دعا می کردم که ناگاه در عالم رؤیا ظرفی را دیدم که نازل می شود مثل چادری بزرگ به چهار گوشه از آسمان آویخته که بر من می رسد» (اعمال رسولان ۱۱ : ۵).

✓ و...

اما نظرتان را به اتفاق جالب دیگری در کتاب مقدس جلب می کنم. آنگاه که سربازان آرامی برای دستگیری الیشع او را محاصره کرده بودند و خادم او به شدت ترسیده بود که الیشع نبی دعا نموده و چشمان خادمش گشوده شد تا فوج جنود آسمانی که برای کمک به آنان آمده بودند را ببیند: «^{۱۵}و چون خادمِ مردِ خدا صبح زود برخاسته، بیرون رفت، اینک لشکری با سواران و ارابه ها شهر را احاطه نموده بودند. پس خادمش وی را گفت: آه ای آقایم چه بکنیم؟^{۱۶} او گفت: مترس زیرا آنانی که با مایند از آنانی که با ایشانند بیشترند.^{۱۷} و اَلِیشع دعا کرده، گفت: ای خداوند چشمان او را بگشا تا ببیند. پس خداوند چشمان خادم را گشود و او دید که اینک کوه های اطراف اَلِیشع از سواران و ارابه های آتشین پر است» (دوّم پادشاهان ۶ : ۱۵ - ۱۷).

چرا نبوت داده می شود؟

نبوت اخبار از آینده‌ای است که می‌بایست به وقوع بپیوندد و برای آیندگان مکتوب و گواه بماند تا وقتی که اراده خدا برای مردم آن عصر به انجام می‌رسد حکم بر آنان تمام شده باشد چنان که: «^{۱۷} خداوند یهوه چنین می‌گوید: آیا تو آن کس نیستی که در ایام سلف به واسطه بندگانم انبیای اسرائیل که در آن ایام درباره سالهای بسیار نبوت نمودند در خصوص تو گفتم که تو را بر ایشان خواهم آورد» (حزقیال ۳۸ : ۱۷)؟

و در بیشتر مواقع نبوت از آن جهت داده می‌شود تا عموم مردم به حقانیت و درستی آورنده آن نبوت ایمان آورده و تأیید گردد که او از جانب خدا است تا خداوند بتواند به واسطه او با بشر سخن بگوید. در این راستا کتاب مقدس برای شناختن یک نبی از سوی خدا با انبیای کذب چنین به ما هشدار می‌دهد: «^{۲۰} و اما نبی‌ای که جسارت نموده، به اسم من سخن گوید که به گفتنش امر نفرمودم، یا به اسم خدایان غیر سخن گوید، آن نبی البته کشته شود.^{۲۱} و اگر در دل خود گویی: سخنی را که خداوند نگفته است، چگونه تشخیص نماییم.^{۲۲} هنگامی که نبی به اسم خداوند سخن گوید، اگر آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد، این امری است که خداوند نگفته است، بلکه آن نبی آن را از روی تکبر گفته است. پس از او نترس» (تثیبه ۱۸ : ۲۰ - ۲۲).

نبوت در بدنه کلیسا یکی از بنیادی‌ترین ارکان است و بنای یک کلیسای راستین بر پایه مکاشفات و نبوت‌هایی است که از طریق انبیای خداوند به کلیسا داده می‌شود: «^{۲۰} و بر بنیاد رسولان و انبیا بنا شده‌اید، که خود عیسی مسیح سنگ زاویه است» (افسسیان ۲ : ۲۰).

از این روی برای استقرار و جلوگیری از فروپاشی کلیسا می‌بایست این کلام را جدی گرفت که: «^{۱۵} اما از انبیای کذب احتراز کنید، که به لباس میشها نزد شما می‌آیند ولی در باطن، گرگان درنده می‌باشند» (متی ۷ : ۱۵).

اما در ارتباط با یک نبی کاذب چگونه باید برخورد نمود؟ خود کلام خدا به ما چنین می‌گوید: «اگر در میان تو نبی‌ای یا بیننده خواب از میان شما برخیزد و آیت یا معجزه‌ای برای شما ظاهر سازد^۲ و آن آیت یا معجزه واقع شود که از آن تو را خبر داده، گفت خدایان غیر را که نمی‌شناسی پیروی نماییم و آنها را عبادت کنیم،^۳ سخنان آن نبی یا بیننده خواب را مشنو، زیرا که یهوه، خدای شما، شما را امتحان می‌کند تا بداند که آیا یهوه، خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود محبت می‌نمایید؟^۴ یهوه خدای خود را پیروی نمایید و از او بترسید و اوامر او را نگاه دارید و قول او را بشنوید و او را عبادت نموده، به او ملحق شوید.^۵ و آن نبی یا بیننده خواب کشته شود، زیرا که سخنان فتنه انگیز بر یهوه خدای شما که شما را از زمین مصر بیرون آورد و تو را از خانه بندگی فدیہ داد، گفته است تا تو را از طریقی که یهوه خدایت به تو امر فرمود تا با آن سلوک نمایی، منحرف سازد. پس به این طور بدی را از میان خود دور خواهی کرد» (تثنیه ۱۳: ۱ - ۵).

خشم خداوند بر کسانی که کلامی به ناروا و دروغ به او نسبت می‌دهند بسیار سخت افروخته خواهد شد: «آ خداوند یهوه چنین می‌گوید: وای بر انبیای احمق که تابع روح خویش می‌باشند و هیچ ندیده‌اند.^۶ ای اسرائیل انبیای تو مانند روباهان در خرابه‌ها بوده‌اند.^۷ شما به رخنه‌ها برنیامدید و دیوار را برای خاندان اسرائیل تعمیر نکردید تا ایشان در روز خداوند به جنگ بتوانند ایستاد.^۸ رؤیای باطل و غیبه‌گویی کاذب می‌بینند و می‌گویند: خداوند می‌فرماید، با آن که خداوند ایشان را نفرستاده است و مردمان را امیدوار می‌سازند به این که کلام ثابت خواهد شد.^۹ یا رؤیای باطل ندیدید و غیبه‌گویی کاذب را ذکر نکردید چون که گفتید خداوند می‌فرماید با آن که من تکلم ننمودم؟

^۸ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: چون که سخن باطل گفتید و رؤیای کاذب دیدید، اینک خداوند یهوه می‌فرماید من به ضد شما خواهم بود.^۹ پس دست من بر انبیایی که رؤیای باطل دیدند و غیبه‌گویی کاذب کردند، دراز خواهد شد و ایشان در مجلس

قوم من داخل نخواهند شد و در دفتر خاندان اسرائیل ثبت نخواهند گردید و به زمین اسرائیل وارد نخواهند گشت و شما خواهید دانست که من خداوند یهوه می‌باشم.^{۱۰} و از این جهت که قوم مرا گمراه کرده، گفتند که سلامتی است در حینی که سلامتی نبود و یکی از ایشان دیوار را بنا نمود و سایرین آن را به گِلِ ملاط مالیدند.^{۱۱} پس به آنانی که گِلِ ملاط را مالیدند بگو که آن خواهد افتاد. باران سیّال خواهد بارید و شما ای تگرگهای سخت خواهید آمد و باد شدید آن را خواهد شکافت.^{۱۲} و هان چون دیوار بیفتد، آیا شما را نخواهند گفت: کجا است آن اندودی که به آن اندود گردید؟

^{۱۳}لهذا خداوند یهوه چنین می‌گوید: من آن را به باد شدید در غضب خود خواهم شکافت و باران سیّال در خشم من خواهد بارید و تگرگهای سخت برای فانی ساختن آن در غیظ من خواهد آمد.^{۱۴} و آن دیوار را که شما به گِلِ ملاط اندود کردید منهدم نموده، به زمین یکسان خواهم ساخت و پی آن منکشف خواهد شد. و چون آن بیفتد شما در میانش هلاک خواهید شد و خواهید دانست که من یهوه هستم.^{۱۵} پس چون خشم خود را بر دیوار و بر آنانی که آن را به گِلِ ملاط اندود کردند به اتمام رسانیده باشم، آنگاه به شما خواهم گفت: دیوار نیست شده و آنانی که آن را اندود کردند نابود گشته‌اند.^{۱۶} یعنی انبیای اسرائیل که دربارهٔ اورشلیم نبوّت می‌نمایند و برایش رؤیای سلامتی را می‌بینند با آن که خداوند یهوه می‌گوید که سلامتی نیست» (حزقیال ۱۳ : ۳ - ۱۶).

یک هشدار جدی و بسیار مهم در خصوص شناخت برخی انبیای کذب:

بسیار دیده شده و متأسفانه در نزد بیشتر نهادهای کلیسایی بسیار مشهود و عادی است و تأسفبارتر این که هیچ کس به این مهم توجه نمی‌کند که وقتی یک شخص به عنوان خادم یا هر عنوان و جایگاه خدمتی، پشت منبر یا جایگاه وعظ می‌ایستد چنین شروع می‌کند: "پیغامی را که امروز خداوند در دلم گذاشت را می‌خواهم با شما قسمت کنم" (و یا چیزی شبیه به این) و یا این که وقتی مجری و رهبر گروه کلیسایی اعلام می‌کند: "اکنون در بخش پیغام گوش می‌دهیم به پیغام برادر فلانی"، در کمال تعجب

می‌بینید شخصی پشت منبر رفته و با عنوان دادن پیغامی که خدا به او داده جمع را سرگرم می‌کند!

کسی که با چنین ادعایی هر کجا دهان به سخن باز می‌کند، اگر یک نبی نباشد و حقیقتاً برای آن ساعت پیغامی به گوش سر یا در عالم مکاشفه و رؤیا یا خواب صادق از خدا دریافت نکرده باشد، یقیناً یک نبی کاذب است و خود را به دروغ در جایگاه نبوتی نشانده است حتی اگر بگوید نبی نیستم (که بدتر بلکه یک احمق خواهد بود در جایگاه خادم).

کل کتاب مقدس به ما می‌آموزد، پیغام از سوی خدا فقط توسط یک نبی داده می‌شود و خدا در هر عصر و مکانی تنها توسط یک نبی سخن می‌گوید. فقط نبی است که می‌تواند بگوید از سوی خدا پیغامی دریافت نموده و حامل پیغام است. فقط یک نبی است که می‌تواند بگوید "خداوند چنین می‌گوید" چون خداوند تنها به گوشه‌های یک نبی سخن می‌گوید و پیغام می‌دهد و مکاشفاتش را بر او آشکار می‌سازد. هیچ کس تا به گوش خود از سوی خدا چیزی نشنیده باشد، نمی‌تواند بگوید خداوند چنین می‌گوید چون آنگاه دروغگویی خواهد بود که کلامی را به خدا افترا بسته است.

اما متأسفانه همیشه در بین نهادهای کلیسایی بوده‌اند افراد کاذبی که خود را ناآگاهانه در جایگاه خدمتی یک نبی نشانده و به خدا افترا بسته‌اند. بله هر سخنی را که به قطعیت خداوند نزده باشد، نسبت دادن به او، افترا هست و حکم او مطابق کلام خدا حکم یک نبی کاذب خواهد بود.

چنین اشخاصی با چنین نادانی بزرگی نسبت به کلام خدا نه این که یک نبی نیستند بلکه هیچ جایگاه خدمتی از سوی خدا ندارند، آنان انبیای کذبه، خادمین دروغین و مسیحان کاذبی هستند که بر ضد کلام خدا و خداوند عیسی مسیح و کلیسای او در کار هستند و ثمره موعظت و تعالیم آنان جز جدایی از خداوند ثمری ندارد. آنان را باید یا از

کلیسا بیرون انداخت یا از کلیساهایی که خادمینش این گونه هستند بیرون آمد، مبدا در گناهانشان شریک گردید.

یک نکته بسیار مهم دیگر را نیز باید بدانید، نبوت‌های خدا برای نبی مسح شده او، در اکثر مواقع در شعاع بسیار بزرگ و همگانی مانند یک کلیسا، یک منطقه، یک قوم، یک مملکت و یا در سطح جهانی خواهد بود. و در برخی مواقع و به منظوری خاص، فردی خواهد بود. پس اگر باز کسی را دیدید که خود را نبی می‌داند و تمام حیطه‌های نبوتی او شامل پیغامهایی برای خانواده او و یا افراد دور و برش است و آنان را مخاطب قرار می‌دهد، او را باور نکنید، او یک نبی کاذب هست. زیرا در اکثر مواقع خداوند با مسیحیان از طریق روح القدس و در یک ارتباط شخصی با آنان سخن می‌گوید.

اما همان گونه که شنیدن و اطاعت از انبیای کذب می‌تواند دریدگی و نابودی یک نهاد کلیسایی را به بار آورد، همچنین: «^{۴۱} و آن که نبی‌ای را به اسم نبی پذیرد، اجرت نبی یابد و هر که عادل را به اسم عادل پذیرفت، مزد عادل را خواهد یافت» (متی ۱۰ : ۴۱). طریق ارتباط خداوند توسط یک نبی همیشه یکی از محکم‌ترین، دلگرم کننده‌ترین و رایج‌ترین طرق ارتباطی خدا با بشر بوده و هست.

پسر یگانه خدا:

پسر یگانه خدا کیست؟ بدون شک این آشکارترین شخصیت کتاب مقدس است که در خصوص اثبات نسبت او با خدا می‌توان دهها استناد کتاب مقدسی روشن و غیر قابل انکار برای او آورد، عیسی مسیح پسر یگانه خدا. همان گونه که شاگردانش که جلال کبریایی او را دیدند نیز بر او چنین شهادت داده‌اند: «^{۴۴} و ما دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم که پدر، پسر را فرستاد تا نجات دهنده جهان بشود.^{۴۵} هر که اقرار می‌کند که عیسی پسر خدا است، خدا در وی ساکن است و او در خدا» (اول یوحنا ۴ : ۱۴ - ۱۵).

پسر خدا دو بار در ارتباط با بشر آشکار شده و می‌شود:

بار اول فقط در یک دوره بسیار کوتاه از تاریخ بشریت، خدا توسط پسر یگانه خود با بشر ارتباط برقرار کرد. زیرا در این دوره می‌بایست فدیۀ جاودانی خدا برای گناهان بشر گذرانده می‌شد. از آن جایی که این فدیۀ و قربانی می‌بایست از جنس انسان می‌بود پس خدا در جسم انسانی آشکار شد. نویسنده رسالۀ عبرانیان در این خصوص به ما آگاهی می‌دهد که: «^۱خدا، که در زمان سلف به اقسام متعدّد و طریقه‌های مختلف به وساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود، در این ایّام آخر به ما به وساطت پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و به وسیلۀ او عالمها را آفرید» (عبرانیان ۱ : ۱ - ۲).

در ابتدای آفرینش آدم، با حیلۀ گری شیطان و اغواگری مار، آدم و پسران خدا جایگاه خود را از دست دادند و به سوی هلاکت رفتند. ارادۀ خدا بر داشتن فرزندانی به شباهت خود در زمین بود ولی شیطان در ابتدای خلقت آدم او را از درخت جاویدان حیات جدا کرد و با بذر کلامی که به خورد آدم داد او را بنده خود ساخت تا موت را به عوض فرزند خواندگی خدا دریافت کند.

لذا، می‌بایست به عوض نجات و رهایی نسل آدم فدیۀ ای بسیار گران به ابلیس پرداخت می‌شد تا تمام انسانها از موت رهایی یابند و در درخت حیات نشانده شوند. از این روی چون تمام نسل آدم در گناه سرشته شده بودند و هیچ انسان بی‌گناه و آزاد از اسارت شیطان وجود نداشت، خود خدا که حسب پیشدانی خود همه چیز را می‌دانست، از ابتدای خلقت برای خود جسمی زمینی و انسانی ساخته بود (با همان جسم بود که در باغ عدن با آدم و حوّا ملاقات می‌کرد) تا در وقت مقرر به طور طبیعی و از طریق رحم یک زن وارد دنیا شود و پس از اثبات قدّوسیّتش «^{۴۶}کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد» (یوحنا ۸ : ۴۶)؟ جان خود را به عنوان فدیۀ ابدی برای نجات تمامی بشر بر قربانگاه قرار دهد تا هر که به او ایمان آورد از اسارت شیطان برای او (خداوند عیسی مسیح) بازخرید گردد: «^{۲۲}زیرا غلامی که در خداوند خوانده شده باشد، آزاد خداوند است و همچنین شخصی آزاد

که خوانده شد، غلام مسیح است.^{۲۳} به قیمتی خریده شدید، غلام انسان نشوید» (اول قرن‌تیا ۷: ۲۲ - ۲۳).

برای نجات از مرگ و اسارت شیطان فقط می‌بایست تاوان و فدیهای بسیار بزرگ پرداخت می‌شد: «^{۱۷} زیرا اگر به سبب خطای یک نفر و به واسطه آن یک موت سلطنت کرد، چه قدر بیشتر آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می‌پذیرند، در حیات سلطنت خواهند کرد به وسیله یک، یعنی عیسی مسیح» (رومیان ۵: ۱۷).

از این جهت در ظهور اولیّه پسر خدا فرزند خواندگی به انسانها بازگشت: «^{۱۲} و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد،^{۱۳} که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولّد یافتند» (یوحنا ۱: ۱۲ - ۱۳).

و اما بار دیگر هنوز زمانش نرسیده و در راه است. زمانی که به پایان روز ششم از دوره آفرینشی خدا برسیم، عیسی مسیح با جمیع مقدّسین و سربازانش برای محاکمه به زمین خواهد آمد و پس از آن او به مدت هزار سال بر تمام زمین پادشاه خواهد بود: «^۴ و تختها دیدم و بر آنها نشستند و به ایشان حکومت داده شد و دیدم نفوس آنانی را که به جهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و آنانی را که وحش و صورتش را پرستش نکردند و نشان او را بر پیشانی و دست خود نپذیرفتند که زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند» (مکاشفه ۲۰: ۴).

در ابتدای آفرینش آدم، اراده خدا بر این بود تا آدم بر روی زمین با خدا بر تخت او بنشیند: «^{۲۶} و خدا گفت: آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید» (پیدایش ۱: ۲۶). اما گوش سپردن به حکمت شیطان و انجام گناه اولیه در باغ

عدن، این پادشاهی را از آدم گرفت و آدم نیز مانند فرشتگان سقوط کرده از جایگاه خود بیرون افکنده شد و پادشاهی زمین به خدا بازگشت.

زمانی که خدا از میان تمام قومهای فاسد دنیا که در طریق گناه راه می‌پیمودند، یک قوم را تقدیس و برای خود کنار گذاشت تا در اراده و فرمان او باشند، پس از آن که شریعت و مجموع قوانین را به ایشان داد و خادمین برایشان تعیین نمود با فرمان بر ساختن تخت رحمت و تمام اسباب در خیمهٔ قدس‌الاقداص، آشکارا پادشاهی خود را بر تنها قوم برگزیده‌اش اعلام نمود. اما در زمان سموئیل همین قوم نیز بر ضد خدا بلند شدند و پادشاهی خدا را رد کردند و او را عزل نمودند و خواستند مانند سایر امتهای دنیا که در اسارت شیطان بودند یک پادشاه زمینی و انسانی برای خود داشته باشند. این واقعه یکی از دردناک‌ترین اهانتهایی است که در طول تاریخ قوم به خدا شده بود که تبعاتش تا به امروز ادامه دارد.

«پس جمیع مشایخ اسرائیل جمع شده، نزد سموئیل به رامه آمدند.^۵ و او را گفتند: اینک تو پیر شده‌ای و پسرانت به راه تو رفتار نمی‌نمایند. پس الآن برای ما پادشاهی نصب نما تا مثل سایر امتهای ما حکومت نماید. و این امر در نظر سموئیل ناپسند آمد، چون که گفتند: ما را پادشاهی بده تا بر ما حکومت نماید. و سموئیل نزد خداوند دعا کرد.^۶ و خداوند به سموئیل گفت: آواز قوم را در هر چه به تو گفتند بشنو، زیرا که تو را ترک نکردند بلکه مرا ترک کردند تا بر ایشان پادشاهی ننمایم.^۸ بر حسب همهٔ اعمالی که از روزی که ایشان را از مصر بیرون آوردم به جا آوردند و مرا ترک نموده، خدایان غیر را عبادت نمودند، پس با تو نیز همچنین رفتار می‌نمایند.^۹ پس الآن آواز ایشان را بشنو لیکن بر ایشان به تأکید شهادت بده، و ایشان را از رسم پادشاهی که بر ایشان حکومت خواهد نمود، مطلع ساز.

^{۱۰} و سموئیل تمامی سخنان خداوند را به قوم که از او پادشاه خواسته بودند، بیان کرد. ...^{۱۱} اما قوم از شنیدن قول سموئیل ابا نمودند و گفتند: نی بلکه می‌باید بر ما پادشاهی باشد.^{۱۲} تا ما نیز مثل سایر امتهای باشیم و پادشاه ما بر ما داوری کند و پیش روی ما بیرون

رفته، در جنگهای ما برای ما بجنگد.^{۲۱} و سموئیل تمامی سخنان قوم را شنیده، آنها را به سمع خداوند رسانید.^{۲۲} و خداوند به سموئیل گفت: آواز ایشان را بشنو و پادشاهی بر ایشان نصب نما. پس سموئیل به مردمان اسرائیل گفت...» (اول سموئیل ۸ : ۴ - ۲۲ و ادامه در باب ۹).

تمام شد. حرمت خدا نادیده گرفته شد و پادشاهی او در نزد قوم برگزیده‌اش نیز رد شد. در ظهور ثانویه عیسی مسیح که به همراه مقدّسان و سربازانش خواهد بود، در ابتدا دنیا به خاطر تمام گناهان و رجاساتش داوری خواهد شد و سپس دوره‌ای نو که آرامی خدا است و آن دوره که مدّتش هزار سال می‌باشد فرا خواهد رسید و پسر خدا در آن عصر بر تمام قوم اسرائیل و دنیا پادشاه خواهد بود چنان که از پیش توسط جبرائیل به مریم گفته شده بود: «فرشته بدو گفت: ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای.^{۳۱} و اینک حامله شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید.^{۳۲} او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی، مسمی شود و خداوند خدا تخت پدرش داوود را بدو عطا خواهد فرمود.^{۳۳} و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود» (لوقا ۱ : ۳۰ - ۳۳).

و به این طریق پادشاهی خدا در زمین در ظهور دوم عیسی مسیح، پسر یگانه خدا به او باز خواهد گشت. این وعده خدا است برای هر که به او ایمان آورد و تا به انتها با او بماند و در انتها نیز آن چه اراده خدا در ابتدا بود به انجام خواهد رسید و وعده خدا برای هر که به او ایمان آورد و تا به انتها با او بماند این است: «آن که غالب آید، این را به وی خواهیم داد که بر تخت من با من بنشیند، چنان که من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم» (مکاشفه ۳ : ۲۱).

پسر یگانه خدا طریقی ارتباطی سوای ارتباط از طریق یک نبی است. در بار اول علاوه بر نبی بودن او منجی جهان، فدیة دهنده گناهان بشر، خدای مجسم و پسر یگانه

خدا بود و در بار دوم علاوه بر خدای مجسم شده و پسر یگانه خدا، بر تمام زمین پادشاه خواهد بود.

یک نبی فقط یک انسان است و این طریق ارتباط بسیار کوتاه و موقتی است. اما از طریق پسر یگانه خدا، حکایت از وجودی نه تنها تماماً انسانی بلکه در عین حال تماماً خدایی است، به عبارتی پسر یگانه خدا در عین این که تماماً انسان است در عین حال او پُری کامل خدا است، هم با تمام ضعفهای یک انسان و هم با تمام قدرتهای عظیم خداوندی که وجهی ابدی و بدون زوال دارد.

او به طریق طبیعی هر انسانی به دنیا آمد در عین این که تولّد او شباهت به هیچ انسانی نداشت! پس او یگانه بود چون هیچگاه کسی مانند او وارد دنیا نشد. کتاب مقدّس به او جایگاهی خاص و منحصر به فردی می‌دهد و یوحنا رسول او را این گونه معرفی می‌کند: «^۱در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.^۲ همان در ابتدا نزد خدا بود.^۳ همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. ...^۴ و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پُر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر» (یوحنا ۱ : ۱ - ۱۴).

پسر خدا چه معنی می‌دهد؟ بسیاری در بین امّت‌ها با عنوان پسر خدا مشکل دارند و نمی‌توانند درک کنند که پسر خدا به چه معنی است لذا این را شرک می‌دانند و متأسفانه در نزد خیلی از مسیحیان نیز دیده شده که هیچ آگاهی به این ندارند! لذا شایسته است که نگاهی دقیق به این عنوان داشته باشیم.

همیشه از عنوان پدر و پسر برداشت اشتباه و غلط شده است. مردم می‌پندارند که پدر به معنی کسی است که فرزندی در اثر ارتباط با جنس زن و زایش تولید می‌کند و پسر تولیدی حاصل شده از عمل پدر و مادری می‌باشد. اما این دیدگاه از منظر کتاب مقدّس اشتباه است.

در اولین آیه از کتاب مقدس چنین گفته شده: «در ابتدا خدا (الوهیم) آسمانها و زمین را آفرید» (پیدایش ۱: ۱). موسی برای معرفی خدا (الوهیم) ما را به ابتدای جهان می‌برد و از آن جا آغاز می‌کند. یوحنا رسول نیز برای معرفی خدای پدر و پسر یگانه او ما را به ابتدا می‌برد و می‌گوید: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود...»^{۱۴} و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پُر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر» (یوحنا ۱: ۱ - ۱۴). عیسی مسیح نیز برای آشکارسازی هر چیزی ما را به ابتدای امر ارجاع می‌دهد. اصل و بنیاد هر چیزی در ابتدای آن است جایی که پی‌ریزی و پایه‌گذاری شده است و همه اسرار خدا در ابتدای آن آشکار می‌گردد. این یک اصل تعلیم کتاب مقدسی است.

در ابتدا چه بود و چه شد؟ کتاب مقدس می‌گوید در ابتدا خدا بود که جهان را پایه‌ریزی کرد. کلام خدا در کتاب ایوب نیز ما را به تعمق به ابتدای خلقت وا می‌دارد: «وقتی که زمین را بنیاد نهادم کجا بودی؟ بیان کن اگر فهم داری» (ایوب ۳۸: ۴). کلمه بنیاد به یک اتفاقی درونی اشاره دارد نه بیرونی. خدا جهان هستی را زمانی که هیچ عنصری، آسمانی، فضا و محیطی وجود نداشت بنیاد و پایه‌ریزی کرد، یعنی از صفر مطلق، از درون خودش به نفخه دهانش، مانند پدری که فرزندش را از سلب درونی خودش پایه‌ریزی می‌کند و هیچ عنصری از این بچه در خارج از سلب پدرش وجود ندارد. آیا می‌دانید از آن جهت عنوان پدر به یک شخص اطلاق می‌گردد که او بنیاد فرزندش را در ابتدای خلقت او از درون خودش پایه‌ریزی می‌کند؟

اما معنی خدای پدر، تنها در ارتباط با پسر یگانه او عیسی نیست، چون می‌بینیم که به پذیرفتگان مسیح نیز این داده شده تا فرزندان خدا باشند: «^{۱۲} و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد،^{۱۳} که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند» (یوحنا ۱: ۱۲ - ۱۳). اما باز عنوان پدر برای خدا به خاطر داشتن فرزندان انسانی نیست. به

روشنی در کتاب ایوب دیده می‌شود که حتی به فرشتگان و شیطان نیز که در بین آنان بود عنوان پسران خدا اطلاق شده: «و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان آمد» (ایوب ۱ : ۶).

عنوان پدر برای خدا در کتاب مقدس بسیار فراتر از ارتباط پدر فرزندی در نزد بشر خاکی است. خدا را نمی‌توان تنها با معیارهای بشری سنجید و تعریف کرد. خدا از آن جهت پدر هست که در ابتدای جهان هستی پی‌ریز و بنیان‌گذار تمام جهان هستی از درون خودش بود در حالی که خارج از او هیچ چیز وجود نداشت: «همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت» (یوحنا ۱ : ۳). خارج از وجود او هیچ چیزی نبود. آسمان، فضا، حجم و عنصری نبود.

یک موسیقیدان وقتی از عمقهای درونی ذهن خود قطعه آهنگی بیرون می‌آورد آن آهنگ را چون فرزند خود می‌داند و ایضاً تمام کسانی که در رشته‌های گوناگون هنری اثری خلق می‌کنند. و یا هر شخصی که برای اولین بار دروازه‌ای ناگشوده از علم را می‌گشاید، او را پدر آن علم خطاب می‌کنند، مانند پدر فیزیک، پدر هندسه، پدر مهندسی و ...

فرزند یک پدر یعنی وجودی صادر شده از درون پدر، پسر یعنی صادر شده‌ای از پدر به شباهت او، دارای ژن توارثی و خصوصیات مشابه او، دارای اعتبار او، میراث برنده او، به ظهور آمده اندیشه و تفکر او، به عبارتی جزئی از ژن نهفته پدری که آشکار شده است. به عبارت دقیق‌تر سرآغازی از پدر، ابتدای آشکارسازی پدر، بیرون آمده و ساطع شده با تمام خصوصیات نهانی و معرف پدر.

عنوان پدر می‌تواند برای همه چیز اطلاق گردد چون مفهوم نامش در بر گیرنده همه است. اما پسر سرآغازی از وجه آشکار شدن پدر با تمام خصوصیات و شاخصه‌های او است. عیسی مسیح پسر خدا نیست از آن جهت که مانند ابنای بشر حاصل آمیزش و نکاح،

از خدا به وجود آمده باشد بلکه او پسر خدا است از آن جهت که او سرآغاز بر خدای مجسم شده و آشکار گردیده است، نخست‌زادهٔ تمام عالم.

«^{۱۵} و او صورت خدای نادیده است، نخست‌زادهٔ تمامی آفریدگان.^{۱۶} زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آن چه در آسمان و آن چه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوآت؛ همه به وسیلهٔ او و برای او آفریده شد.^{۱۷} و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد.^{۱۸} و او بدن یعنی کلیسا را سر است، زیرا که او ابتدا است و نخست‌زاده از مردگان تا در همه چیز او مقدم شود.^{۱۹} زیرا خدا رضا بدین داد که تمامی پُری در او ساکن شود» (کولسیان ۱ : ۱۵ - ۱۹).

وقتی پی‌ریز جهان هستی یعنی خدای پدر به شباهتی انسانی وارد جهان شد و شکلی بشری به خود گرفت در شکل انسانی خود که از شکوه و جلال بزرگ آسمانی خود خالی شده بود، دیگر نمی‌شد او را پدر خواند چون به شباهت مخلوقی بشری ریخته شده و وارد دنیا شد، اما چون با تمام پری الوهیتی خدا وارد جهان شد، در زمین بر تمام مخلوقات به معنی تصمیم گیرنده و حکم دهنده شد، او جلوه و جلالی از پدر نادیدنی بود.

پسر خدا یعنی جلال و جلوهٔ قابل رؤیت و دیدنی از خدای پدر نادیدنی. بر خلاف حکمت دنیا، پسر خدا فرزند زاده شده از پدر نیست، بلکه پدری است که به شکل دیدنی بشری با تمام الوهیت خدایی‌اش آشکار شده است. و از آن جایی که خدا (پدر) بیش از یک هرگز نبوده و نیست لذا وقتی مستقیماً خودش را به شکل انسان آشکار کرد، تنها او بود که می‌توانست عنوان پسر یگانهٔ پدر را به خود بگیرد. چون همان گونه که پدر یک است، پسر نیز یک خواهد بود. یگانه هست و نمی‌تواند دو یا چند باشد چون خدا (پدر) نیز یگانه هست و نه دو یا چند خدا. از این روی است که خداوند عیسی مسیح می‌فرماید: «^{۲۰} من و پدر یک هستیم» (یوحنا ۱۰ : ۳۰).

پولس رسول در این ارتباط و در حق عیسی خداوند چنین شهادت می‌دهد: «که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد،^۷ لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد^۸ و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید» (فیلیپیان ۲ : ۶ - ۸). توجه داشته باشید که غلام در لغت به معنی پسر هست.

در فرهنگ کتاب مقدسی پسر خدا یعنی خود خدایی که جسم زمینی گرفته و دیدنی و آشکار شده است. یعنی پدری که پسر شد؛ پیریز جهان هستی که خود به شباهت مردم داخل جهان هستی شد. تمام کتب به این شهادت می‌دهند و غیر از این هر تعریف دیگری اشتباه محض است. در جلد دوم کتاب به طور جامع، مستند و کاملاً دقیق‌تر به این موضوع خواهیم پرداخت.

خادمین:

از زمانی که خدا در کوه سینا به قوم اسرائیل احکام و قوانین شریعت را داد، برای آنان خادمین نیز گماشت تا وظیفه انجام فرامین خدا را در میان قوم داشته باشند از این روی به موسی گفت: «^۱ و تو برادر خود، هارون و پسرانش را با وی از میان بنی اسرائیل نزد خود بیاور تا برای من کهنات بکند، یعنی هارون و ناداب و ابیهو و العازار و ایتامار، پسران هارون» (خروج ۲۸ : ۱).

در عهد جدید نیز می‌بینیم که همین روند ادامه داشت: «...^{۱۱} و او بخشید بعضی رسولان و بعضی انبیا و بعضی مبشرین و بعضی شبانان و معلّمان را، ...» (افسسیان ۴ : ۱۰ - ۱۳). همیشه وقتی خداوند کلامی را صادر کرده به همراه آن کلام، ناظر و مجریانی برای صحت اجرای احکام خود مقرر فرموده است. هیچگاه هیچ شریعت و یا قوانینی بدون ناظر و مجریان نبوده؛ به این ناظرین و مجریان، خادمین گفته می‌شود.

همیشه خادمین خداوند دارای نگاهی خاص تر نسبت به کلام و فرامین خداوند هستند و این به آنان عطا شده است تا اسرار خدا بر آنان مکشوف گردد چنان که پولس رسول می‌فرماید: «هر کس ما را چون خدام مسیح و وکلای اسرار خدا بشمارد» (اول قرنتیان ۴ : ۱).

و خداوند نیز هرگز کاری نمی‌کند مگر این که سرِ خود را از قبل برای خادمین خود آشکار نماید. «زیرا خداوند یهوه کاری نمی‌کند جز این که سرِ خویش را به بندگان خود انبیا مکشوف می‌سازد» (عاموس ۳ : ۷).

خادمین خدا نه به اراده خود بلکه تحت نظارت و اراده کامل خدا عمل می‌کنند و در اجرای اراده خدا مستقیم از او هدایت و رهبری می‌شوند. پولس رسول در این خصوص چنین می‌گوید: «^{۲۵} که من خادم آن گشته‌ام بر حسب نظارت خدا که به من برای شما سپرده شد تا کلام خدا را به کمال رسانم؛^{۲۶} یعنی آن سری که از دهرها و قرنهای مخفی داشته شده بود، لیکن الحال به مقدّسان او مکشوف گردید،^{۲۷} که خدا اراده نمود تا بشناساند که چیست دولت جلال این سر در میان امتها که آن مسیح در شما و امید جلال است» (کولسیان ۱ : ۲۵ - ۲۷).

خداوند آن قدر به خادمینش اجازه داده تا در شرایط خاص با اعمال هر گونه برخوردی که در اجرای کلام خدا لازم است وارد عمل شده و حتی با متخلفین به صلاح دید برخورد کنند: «^{۲۸} و ما او را اعلان می‌نماییم، در حالتی که هر شخص را تنبیه می‌کنیم و هر کس را به هر حکمت تعلیم می‌دهیم تا هر کس را کامل در مسیح عیسی حاضر سازیم.^{۲۹} و برای این نیز محنت می‌کشم و مجاهده می‌نمایم به حسب عمل او که در من به قوّت عمل می‌کند» (کولسیان ۱ : ۲۸ - ۲۹).

خادمین خداوند بازوی اجرایی او در کلیساها هستند و هر عملی از مجرای آنان می‌بایست اجرا شود. تا زمانی که خادمی در کلیسایی باشد خداوند به طریقی دیگر عمل

نمی‌کند و همیشه از مجرای یک خادم پیش می‌رود. خدمتها و وظایف در کلیسا بسیار است و هر کسی وظیفه‌ای در کلیسا دارد. تا زمانی که هر خادمی در جایگاه خدمتی خودش و حیطة خدمتی محوله خود حرکت کند تحت نظارت خدا و کامل خواهد بود اما اگر جایگاه خود را ترک کرده و به امری که به آن خوانده و گماشته نشده، مشغول شود از نظارت و اراده خدا خارج شده و به جای نیکویی ویرانی به بار خواهد آورد.

بزرگ‌ترین و بدترین ضرباتی که پیوسته بر کلیساها وارد می‌شود، شقاق و انحراف کلیسا از اطاعت راستی است که باعث لغزش اعضای آن از ایمان راستین مسیحی و بالطبع شکل‌گیری تعالیم منحرف و غلط و هدایتهای اشتباه می‌گردد. که حاصل از حضور خادمین کاذب و یا در خوش بینانه‌ترین شکلش عدم حضور خادمین حقیقی در جایگاه خدمتی است.

چند نکته بسیار مهم و ضروری که در ارتباط با خادمین حتماً باید لحاظ گردد:

۱- خادمین خدا را بشناسید. این موضوع آن قدر مهم و ضروری است که پولس رسول با خواهش و التماس از کلیسا می‌خواهد تا در ابتدا خادمین خدا را شناسایی کنند: «اما ای برادران به شما التماس داریم که بشناسید آنانی را که در میان شما زحمت می‌کشند و پیشوایان شما در خداوند بوده، شما را نصیحت می‌کنند» (اول تسالونیکیان ۵: ۱۲). خادمین خدا تحت نظارت خدا کلیسا را هدایت و رهبری خواهند نمود اما خادمین ابلیس کلیسا را به نافرمانی از کلام خدا و به سوی وادی موت هدایت می‌کنند.

همیشه نوایمانان در سادگی وارد کلیسا می‌شوند لذا در سادگی تمام و شوق بسیار با هر صدایی که خود را خادم خدا می‌خواند به سوی او جلب شده و از عقبش می‌روند. اگر چنین شخصی خادم شریر یا بدون مسح خدمتی باشد، عاقبت آنان می‌تواند وحشتناک باشد، زیرا هدایتهای نادرست از آن خادم کاذب دریافت خواهند کرد، با لغزش و خطاهای

بسیار در مسیر کم ایمانی و در انتها بی ایمانی سقوط خواهند کرد. لذا بسیار اهمیت دارد به هر صدایی گوش نداد و از عقب آن نرفت.

چگونه می توان خدام خدا را شناخت؟

همیشه خدام خدا نشان خدا را با خود دارند. پس قبل از هر چیز به نشانه های او توجه و دقت کنید:

الف) آیا تعمید روح القدس دارد؟ تا کسی تعمید روح القدس نداشته باشد نمی تواند از خدا خدمتی دریافت کند. عیسی مسیح پس از قیام به شاگردانش اجازه هیچ حرکت خدمتی را نداد تا این که اول روح القدس را بیابند: «^۴ و چون با ایشان جمع شد، ایشان را قدغن فرمود که از اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده اید.^۵ زیرا که یحیی به آب تعمید می داد، لیکن شما بعد از اندک ایامی، به روح القدس تعمید خواهید یافت» (اعمال رسولان ۱ : ۴ - ۵). پس از واقعه عجیب روز پنطیکاست بود که وقتی همه به روح القدس تعمید یافتند شروع به حرکت و خدمت نمودند. تعمید روح القدس یک ملاقات و مسح عجیب از سوی خداوند و واقعه ماوراءالطبیعی است که همیشه با یک شهادت بسیار عجیب و محکم همراه هست. برای این منظور شهادت آن خادم را بشنوید.

ب) آیا ثمرات روح القدس در او مشهود است؟ وقتی روح القدس در شخصی ساکن گردد ثمرات روح باید در او آشکار گردد: «^۶ لیکن ثمره روح، محبت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکویی و ایمان و تواضع و پرهیزکاری است» (غلاطیان ۵ : ۲۲). شخصی که اینها در او نمایان نباشد، روح القدس در او ساکن نیست.

پ) آیا در خداوند ثمره دارد و زندگی او شایسته انجیل هست؟ خداوند گفت: «^۴ در من بمانید و من در شما؛ همچنان که شاخه از خود نمی تواند میوه آورد اگر در تاک نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید.^۵ من تاک هستم و شما شاخه ها. آن که در من

می ماند و من در او، میوه بسیار می آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی توانید کرد» (یوحنا ۱۵ : ۴ - ۵). به ثمرات او نگاه کنید که آیا به شباهت خدا هست یا نه. آیا نمود یک شخص ایماندار کتاب مقدسی هست یا نه زیرا باید به شباهت مردان کتاب مقدسی باشد نه مردم زمان حاضر.

ت) آیا به عیسی مجسم شده یعنی خدای جسم پوشیده اعتراف دارد یا نه؟ زیرا کلام می فرماید: «ای حبیبان، هر روح را قبول مکنید بلکه روحها را بیازمایید که از خدا هستند یا نه. زیرا که انبیای کذب بسیار به جهان بیرون رفته اند.^۲ به این، روح خدا را می شناسیم، هر روحی که به عیسی مسیح مجسم شده اقرار نماید از خدا است^۳ و هر روحی که عیسی مسیح مجسم شده را انکار کند، از خدا نیست. و این است روح دجال که شنیده اید که او می آید و الآن هم در جهان است» (اول یوحنا ۴ : ۱ - ۳).

ث) آیا مطیع کلام خدا هست؟ هیچ خادم خدایی که روح القدس در او ساکن باشد نمی تواند کلام خدا را منحرف، نقض، پایمال و ضایع کند. بلکه بدون چون و چرا مطیع کامل کلام خدا خواهد بود و شاگردی کلام را خواهد نمود حتی اگر برای او دشواری و زجر بسیار داشته باشد. چنان که تمام خادمین مسیح برای شهادت کلام خدا حتی جان خود را دادند. عیسی مسیح در این خصوص چنین می گوید: «... اگر شما در کلام من بمانید، فی الحقیقه شاگرد من خواهید شد،^۴ و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد» (یوحنا ۸ : ۳۱ - ۳۲).

ج) روح القدس بر او شهادت می دهد؟ بزرگ ترین و قوی ترین دلیل بر تأیید یک خادم شهادت خود روح القدس است. او آشکار کننده و تعلیم دهنده کلیسا است پس اگر از او سؤال کنید به شما خواهد گفت و شما را هدایت خواهد کرد. به شرط آن که در زندگی ایمانی خود روح القدس را محزون نکرده باشید و بتوانید صدای او را بشنوید. که متأسفانه در عصر حاضر آن قدر کلیساها به انحراف رفته اند که گویی برای شنیدن صدای روح القدس ندارند. او را در کلیسا بیرون افکنده اند و به جای او انواع فلسفه ها و تئوریه ها را

داخل کلیسا کردند تا جایی که خود عیسی بیرون کلیسا ایستاده و درب را می‌کوبد تا کلیسا درب را برای او باز کند: «^{۲۰}اینک بر در ایستاده می‌کوبم؛ اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او در خواهیم آمد و با وی شام خواهیم خورد و او نیز با من» (مکاشفه ۳ : ۲۰).

به یاد داشته باشید که یک خادم حقیقی خدا باید جمیع این نشانه‌ها را در خود داشته باشد، و اگر نه هیچگاه کسی که فاقد حتی یکی از این نشانه‌ها باشد را نپذیرید.

۲- در مواقعی که هیچ خادمی نیست، خادم تعیین نکنید. یک اشتباه بزرگ و کاملاً قابل مشهود در اکثر کلیساها این است که وقتی چند نفر جمعی تشکیل می‌دهند از میان خودشان خادمینی تعیین می‌کنند، در ادامه نیز همان خادمین در رأس قرار گرفته، بر حسب افکار انسانی خود خدام دیگری تعیین می‌نمایند و بالطبع کلیساها را در مسیری خارج از اراده خدا شکل‌دهی و گسترش می‌دهند. این طریق و اراده خدا نیست و چنین کلیسایی در نزد خدا هرگز رسمیت نخواهد داشت زیرا با کلام خدا صراحتاً مغایرت دارد. چنین افرادی پیروان ذهن خویش هستند و کلیسا را با اراده جابرانه خود رهبری می‌کنند. در کتاب مقدس خداوند به این افراد نقولاولی (به معنی کسانی که بر عوام مردم مسلط می‌گردند) می‌گوید. و اعلام می‌کند که شدیداً از آنان متنفر است: «^{۲۱}لیکن این را داری که اعمال نقولوایان را دشمن داری، چنان که من نیز از آنها نفرت دارم» (مکاشفه ۲ : ۶).

انتخاب خادمین در کلیسا فقط و فقط توسط روح‌القدس تعیین می‌گردد. پولس رسول واضح و صراحتاً این را اعلام می‌دارد: «^{۲۲}پس نگاه دارید خویشان و تمامی آن گله را که روح‌القدس شما را بر آن اسقف مقرر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آن را به خون خود خریده است» (اعمال رسولان ۲۰ : ۲۸). همین طور نیز در هنگام انتخاب برنابا و پولس این روح‌القدس بود که آنان را در کلیسا به خدمت برگزید و تعیین کرد: «^{۲۳}چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول می‌بودند، روح‌القدس گفت: برنابا و پولس را

برای من جدا سازید از بهر آن عمل که ایشان را برای آن خوانده‌ام» (اعمال رسولان ۱۳ : ۲). و تا امروز نیز روال به همین شکل است.

در عهد عتیق نیز تمام جایگاه‌های خدمتی را خداوند تعیین می‌کرد و به موسی می‌گفت که چه کسانی را به خدمت بگمارد، این طریقی است که امروزه کلیساها و یا هر جمع ایمانداری باید در پیش بگیرند و آن قدر در دعا و طلب از خداوند باشند تا خداوند به آنان خادمی امین ببخشد نه این که با مصلحت اندیشی و علم و اراده خود در صدد رفع احتیاجات کلیسا باشند زیرا تصمیم گیرنده برای کلیسا روح قدّوس خدا است: «^{۲۸} و خدا قرار داد بعضی را در کلیسا، اوّل رسولان، دوّم انبیا، سوّم معلّمان، بعد قوّات، پس نعمتهای شفا دادن و اعانات و تدابیر و اقسام زبانها» (اوّل قرن‌تیاں ۱۲ : ۲۸).

۳- از خادم بدون مسح، برای خدمتی دیگر استفاده نکنید. هرگز از خادمی در جایگاهی خارج از وظیفه خدمتی‌اش درخواست خدمت رسانی نداشته باشید و او را به معذورات نیاندازید زیرا بدون شک اشتباه خواهد کرد و تجربه او نیز کارگر نخواهد شد. بسیار دیده شده وقتی جایگاه خدمتی در کلیسا خالی بوده از خادمی در امری دیگر استفاده شده. مثلاً حسب نیاز جمعی برای شبانی، به علّت نبود یک شبان مسح شده یک مبشر به کار شبانی پرداخته و یا یک شماس به جای معلّم، کتاب مقدّس را به دست گرفته و مشغول تعلیم شده. این شروع یک فاجعه، انحراف و سقوط خواهد بود. همیشه بدانید اگر کلیسایی متعلّق به خداوند باشد، معمار آن نیز خود خداوند خواهد بود و او است که تمام خشتهای آن را می‌چیند و می‌سازد و خادمین خود را در آن قرار می‌دهد.

پولس رسول با جدیّت به ما می‌گوید: «^۳ زیرا به آن فیضی که به من عطا شده است، هر یکی از شما را می‌گویم که فکرهای بلندتر از آن چه شایسته است نکنید بلکه به اعتدال فکر نمایید، به اندازه آن بهره ایمان که خدا به هر کس قسمت فرموده است» (رومیان ۱۲ : ۳).

محبت، اشتیاق، حس همدردی و انسان دوستی ملاک برای انجام خدمتی خاص نیست، بلکه میزان اراده و انتخاب خدا و سپس شخص مجهّز به دانش آن خدمت لازم است. هرگز یک خادم را مجبور به انجام کاری نکنید. شاهد بودم در یکی از جلسات کلیسایی که اعضای نوایمانی نیز حضور داشتند در بین آنها یک دختر نوجوانی که دارای "سندروم دان" بود نیز حضور داشت و در هنگام پرستش، مادر آن دختر به اصرار از شبان آن کلیسا خواست تا برای دختر او دعا کند که شفا یابد! آن شبان نیز بدون درک و دانایی رفت بالای سر دختر و دست گذاشت و شروع به نهیب دادن روح کرد. او! چه فاجعه بزرگی! دختر نیاز به یک معجزه داشت، مادرش و کلیسا از شبان درخواست شفا کردند، و شبان برای اخراج روح نهیب زد. نتیجتاً هیچ نشد بلکه اعتماد از آن شبان برداشته شد، بسیاری لغزش خوردند و تبعات بد بیشتری که بعداً به وجود آمد.

۴- خادمین، خدام خدا هستند نه کلیسا. یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات بسیاری از ایمانداران و نهادهای کلیسایی این است که می‌پندارند خادمین، باید کلیسا و ایمانداران را خدمت کنند و در جهت جلب رضایت آنان بکوشند! این اشتباه است، خادمین در وهله اول خدام خدا و خدمتگزاران خدا در ارتباط با کلیسا هستند. مهم نیست عمل یک خادم چه قدر باعث رنجش کسی شود بلکه آن عمل باید در اراده و رضایت کامل خدا و اطاعت از کلام خدا انجام گیرد.

همان گونه که پولس رسول اشاره دارد: «آیا الحال مردم را در رأی خود می‌آورم یا خدا را؟ یا رضامندی مردم را می‌طلبیم؟ اگر تا به حال رضامندی مردم را می‌خواستیم، غلام مسیح نمی‌بودم» (غلاطیان ۱: ۱۰).

بسیاری از برخورد محکم یک خادم نسبت به عمل ناشایست و اشتباه خود یا دیگران گله‌مند و ناراضی می‌شوند و او را به بی‌محبتی و تندخویی متهم می‌کنند و نیز بسیار دیده شده که یک خادم برای به دست آوردن رضایت و دل کسی، و یا حتی آوردن شخصی به جمع کلیسا، کلام خدا را زیر پا گذاشته و رجاستی را در کلیسا وارد کرده و

کاذبی را مُحَقّ جلوه داده. این اشتباه است. نباید هیچ خادمی را به خاطر اجرای کلام خدا به بی‌محبتی و تندخویی محکوم نمود. و نیز خادمی که با چهرهٔ افراطی محبت داشتن، کلام خدا را نقض می‌کند را به عنوان خادم مسح شدهٔ خدا پذیرفت.

خدّام خدا، خدمتگزارانِ در خدمت کلام خدا و مأمورانِ اجرائی و ناظرین بر صحت اجرای کلام خدا می‌باشند و خداوند در این خصوص از افرادی استفاده می‌کند که در وفاداری و جدیت مورد اعتماد خدا باشند. چنان که پولس رسول می‌فرماید: «^۴ بلکه چنان که مقبول خدا گشتیم که وکلای انجیل بشویم، همچنین سخن می‌گوییم و طالب رضامندی مردم نیستیم، بلکه رضامندی خدایی که دلهای ما را می‌آزماید» (اول تسالونیکیان ۲: ۴). خدّام خدا رضایت خداوند را طالب خواهند بود نه کلیسا و مردم دنیا را. سقوط هر فرد در ارتباط با جدیت کلام خدا فقط به خود آن شخص مربوط است. اما نقض کلام خدا را خادم وقت باید در حضور خداوند روزی پاسخگو باشد.

۵- مطیع خادمین خدا باشید. در هر حال و شرایطی وارد هیچ جمع و تشکلاتی که اعتبارش از سوی خدا مورد تأیید نباشد نگردید، از عقب هیچ کس نروید و به او گوش ندهید، از تعلیم هیچ کس بهره نگیرید و نیاموزید، مگر آن که حقانیت خدمت او از سوی خدا برایتان کاملاً مسجّل شود. و زمانی هم که به خادم مسح شدهٔ خدا رسیدید به تمامی دل و جان و ایمان مطیع بی‌چون و چرای او باشید، با او منازعه نکنید، او را نرنجانید، و در رفع نیازهای او بکوشید که این است ارادهٔ خدا.

خادم خدا حکم از خدا دارد و مخالفت با او مخالفت با خدا است. خدا با چنین افرادی به سختی برخورد خواهد کرد چنان که وقتی قورح با موسی منازعه کرد و خدمت او را کوبید، خشم خدا را بر خود آورد و او با تمام اهل خانه و متعلقاتش هلاک شدند (رجوع شود به کتاب اعداد باب ۶). خادمین یکی از طرق ارتباطی خدا در کلیساها هستند.

کتاب مقدس:

وقتی خدا اراده نمود با ایجاد دوره‌ای نو، شریعت را ارزانی دارد و حسب آن دنیا را به گناه ملزم سازد، هم زمان با اولین عهد و شریعتی که عطا نمود فرمان بر مکتوب نمودن کلامش داد و موسی اولین نویسنده کلام خدا بود که این حکم را از خدا دریافت نمود: «^{۲۷} و خداوند به موسی گفت: این سخنان را تو بنویس، زیرا که به حسب این سخنان، عهد با تو و با اسرائیل بسته‌ام.^{۲۸} و چهل روز و چهل شب آن جا نزد خداوند بوده، نان نخورد و آب ننوشید و او سخنان عهد یعنی ده کلام را بر لوحها نوشت» (خروج ۳۴: ۲۷ - ۲۸). پس از آن تمام کلام خدا که بر انبیا نازل می‌شد و وقایع قوم به طور دقیق مکتوب و نگهداری گردید. به این مجموعه نوشته‌ها، کتب مقدس یا کتاب مقدس گفته می‌شود.

کتب مقدس نامه‌های سرگشاده خدا برای تمام اعصار بشری است. با آن که به واسطه یک قوم گردآوری و به وقایع مرتبط به آن قوم می‌پردازد اما آن قوم نماد و سایه‌ای است از برگزیدگان خدا از میان تمام اقوام دنیا برای حیات ابدی، و روی سخن این کتب با تمام امت‌های دنیا است نه تنها یک قوم.

کتب مقدس متشکل از ۶۶ کتاب، صحف نبوتی و نامه‌های رسولان عیسی مسیح است که توسط برگزیدگان خاص خدا به رشته تحریر در آمده. تمام این مکتوبات امروزه در یک کتاب بزرگ و واحد به نام کتاب مقدس و در دو دسته تقسیم بندی شده که در بر گیرنده دو دوره زمانی از منظر کتب مقدس است: ۱- عهد عتیق؛ ۲- عهد جدید.

عهد عتیق، به لحاظ نوع نگارشی و ردیف بندی شامل کتب و نوشته‌های زیر می‌باشد:

- ✓ کتب تاریخ بشری و شریعتی: پیدایش، خروج، لاویان، اعداد، تثنیه؛
- ✓ کتب تاریخی: یوشع، داوران، روت، اول سموئیل، دوم سموئیل، اول پادشاهان، دوم پادشاهان، اول تواریخ، دوم تواریخ، عزرا، نحمیا، استر؛
- ✓ کتب شعر و حکمت: ایوب، مزامیر، امثال سلیمان، جامعه، غزل غزل‌های سلیمان؛

✓ نوشته‌های نبوتی: اشعیا، ارمیا، مراثی ارمیا، حزقیال، دانیال، هوشع، یوئیل، عاموس، عوبدیا، یونس، میکاه، ناحوم، حبّوق، صفنیا، حجّی، زکریّا، ملاّکی؛

عهد جدید، به لحاظ نوع نگارشی و ردیف بندی شامل کتب، رسالات و نوشته‌های زیر می‌باشد:

- ✓ زندگی عیسی مسیح: انجیل متّی، انجیل مرقس، انجیل لوقا، انجیل یوحنا؛
- ✓ کارهای رسولان و گسترش کلیسا: اعمال رسولان؛
- ✓ نامه‌های رسولان: رومیان، اوّل قرنّیان، دوّم قرنّیان، غلاطیان، افسسیان، فیلیپیان، کولسیان، اوّل تسالونیکیان، دوّم تسالونیکیان، اوّل تیموتاؤس، دوّم تیموتاؤس، تیطس، فلیمون، عبرانیان، یعقوب، اوّل پطرس، دوّم پطرس، اوّل یوحنا، دوّم یوحنا، سوّم یوحنا، یهوذا؛
- ✓ کتاب نبوتی عیسی مسیح: مکاشفه عیسی مسیح؛

چرا به این کتب، مقدّس گفته می‌شود؟:

"مقدّس" در لغت به معنی "پاک، پاکیزه، منزّه و بی‌لکه" است. که این صفت، گویای یک کاملّیتِ مطلق و خالص می‌باشد. صفتی که تنها خاص خدا بوده و هست، چون که تنها در ذات او هیچ مرگبی وجود ندارد؛ از آن جایی که او ابتدا و پیش از ابتدای وجودیت تمام عالم هستی، یگانه حیاتِ وجودی بوده و غیر از او کسی مصوّر نبوده؛ کلام خدا نیز که از وجودیت ذات الهی او صادر شده نیز به همین قِسم، مقدّس می‌باشد؛ یعنی این که در کلام خدا نیز هیچ ترکیبی از سخنان غیر وجود ندارد و صرفاً کلام خدا است، چون به فرمان و الهام مستقیم خدا نگاشته شده است.

پولس، رسول عیسی مسیح در خصوص الهامی بودن کتب مقدس چنین شهادت می‌دهد: «تمامی کتب از الهام خدا است و به جهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است،^{۱۷} تا مرد خدا کامل و به جهت هر عمل نیکو آراسته بشود» (دوم تیموتاؤس ۳ : ۱۶ - ۱۷).

پطرس، رسول عیسی مسیح نیز در تأیید قدوسیّت کتب مقدس چنین بیان می‌دارد: «و این را نخست بدانید که هیچ نبوّت کتاب از تفسیر خود نبی نیست.^{۲۱} زیرا که نبوّت به اراده انسان هرگز آورده نشد، بلکه مردمان به روح القدس مجذوب شده، از جانب خدا سخن گفتند» (دوم پطرس ۱ : ۲۰ - ۲۱).

اراده خدا از ابتدا چنین بود که کلام او به عنوان تنها مرجع برای بشر، در تمامی ادوار تاریخ مکتوب و مقدس (پاکیزه و منزّه) بماند. از این رو به ناقلان کلام خود نیز امر نموده تا سخنان او را بنویسند. به طور مثال:

✓ به موسی گفت: «... این را برای یادگاری در کتاب بنویس، ...» (خروج ۱۷ : ۱۴).

✓ و نیز گفت: «^{۲۷} و خداوند به موسی گفت: این سخنان را تو بنویس، زیرا که به

حسب این سخنان، عهد با تو و با اسرائیل بسته‌ام.^{۲۸} و چهل روز و چهل شب آن جا نزد خداوند بوده، نان نخورد و آب ننوشید و او سخنان عهد یعنی ده کلام را بر لوحها نوشت» (خروج ۳۴ : ۲۷ - ۲۸).

✓ به ارمیا گفت: «^۲... تمامی سخنانی را که من به تو گفته‌ام، در طوماری بنویس» (ارمیا ۳۰ : ۲).

✓ به اشعیا گفت: «^۸الآن بیا و این را در نزد ایشان بر لوحی بنویس و بر طوماری مرقوم ساز تا برای ایام آینده تا ابدالابد بماند» (اشعیا ۳۰ : ۸).

✓ به حبقوق گفت: «^۲... رؤیا را بنویس و آن را بر لوحها چنان نقش نما که دونده آن را بتواند خواند» (حبقوق ۲ : ۲).

✓ به یوحنا رسول گفت: «^{۱۱}... من الف و یاء و اوّل و آخر هستم. آن چه می بینی در کتابی بنویس...» (مکاشفه ۱ : ۱۱).
✓ و ...

و نیز اگر کلام یا رؤیایی می داد که نمی بایست مکتوب شود، از ابتدا به آن اجازه مکتوب شدن نمی داد، چه رسد به آن که بگذارد تا انسانی به کلامش دست ببرد و تقدّس آن را باطل سازد! و آن را حذف یا تحریف نماید!

چنان که به دانیال نبی اعلام گردید: «^۴آما تو ای دانیال کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مَهر کن...» (دانیال ۱۲ : ۴).

و یوحنا رسول نیز چنین شهادت می دهد: «^۴و چون هفت رعد سخن گفتند، حاضر شدم که بنویسم. آنگاه آوازی از آسمان شنیدم که می گوید: آن چه هفت رعد گفتند مَهر کن و آنها را منویس» (مکاشفه ۱۰ : ۴).

بیان نمودن این که کلام خدا مورد دستبرد قرار گرفته و عده ای آن را تغییر داده یا حذف نموده اند، به مفهوم آن است که آشکارا تقدّس کلام را باطل کرده و خدا را در حفاظت از کلام خود ناتوان دانسته باشیم! این سخن بدان معنی است که کاملّیت و قادر مطلق بودن خدا را نفی نموده و او را چون بشر خلق شده خود ناتوان انگاشته باشیم! خدایی که کامل و قادر مطلق نباشد، نمی تواند پاکیزه و منزّه و بدون لکّه باشد، نهایتاً مقدّس خواندن او نیز خطا خواهد بود!

خود خدا بارها در خصوص قدّوسیّت خود اعلام داشته: «^{۴۴}... مقدّس باشید، زیرا من قدّوس هستم...» (لاویان ۱۱ : ۴۴).

و در خصوص اعتبار و دست نخورده بودن کلام خود نیز اعلام می دارد: «^{۳۱}آسمان و زمین زایل می شود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود» (مرقس ۱۳ : ۳۱).

در نزد خدای قادر مطلق، نابود شدن جهانِ پر عظمتی که متشکل از کهکشانها، منظومات، ستارگان، سیارات و قمرهای فراوانی است که هنوز بشر در شناخت ذره‌ای از آن ناتوان و عاجز مانده، بسیار سهل‌تر است تا این که اجازه دهد تنها نقطه‌ای از سخنان او حذف گردد! از این رو با قدرت می‌فرماید: «^{۱۷}لیکن آسان‌تر است که آسمان و زمین زایل شود، از آن که یک نقطه از تورات ساقط گردد» (لوقا ۱۶ : ۱۷).

در طول تاریخ هرگاه کسی قصد از بین بردن کلام خدا را داشت با واکنش سریع و متقابل خداوند مواجه شده، مثلاً:

در کتاب خروج از باب ۲۰ به بعد چنین مکتوب است که خداوند احکام را به همراه ده فرمان که مکتوب بر دو لوح سنگی بوده و نوشته آن صنعت دست خدا بود (خروج ۳۲ : ۱۶) به موسی داد، موسی در هنگام مراجعت از حضور خدا به نزد قوم، وقتی مجسمه گوساله طلایی و رقص کنندگان قوم را می‌بیند از شدت خشم لوحها را زیر کوه انداخته و می‌شکند (خروج ۳۲ : ۱۹). در ادامه می‌خوانیم که خداوند باری دیگر به موسی امر می‌کند تا دو لوح سنگی دیگر مثل آن اولین بتراشد تا خدا آن سخنانی را که در لوحهای اول نوشته بود را بر این لوحها مجدداً بنویسد (خروج ۳۴ : ۱).

باز در کتاب ارمیای نبی در باب ۳۶ می‌خوانیم که کلام خداوند بر ارمیای نبی نازل شده گفت: «^{۲۰}طوماری برای خود گرفته، تمامی سخنانی را که من درباره اسرائیل و یهودا و همه امتها به تو گفتم از روزی که به تو تکلم نمودم یعنی از ایام یوشیا تا امروز در آن بنویس» (ارمیا ۳۶ : ۲). این طومار وقتی در نزد یهوایقیم پادشاه یهود خوانده شد، او تمامی طومار را در آتشی که در منقل افروخته بود سوزاند: «^{۲۱}و پادشاه، یهودی را فرستاد تا طومار را بیاورد و یهودی آن را از حجره الیشامع کاتب آورده، در گوش پادشاه و در گوش تمامی سرورانی که به حضور پادشاه حاضر بودند خواند.^{۲۲} و پادشاه در ماه نهم در خانه زمستانی نشسته و آتش پیش وی بر منقل افروخته بود.^{۲۳} و واقع شد که چون یهودی سه چهار ورق خوانده بود، پادشاه آن را با قلم تراش قطع کرده، در آتشی که بر منقل بود

انداخت تا تمامی طومار در آتشی که در منقل بود سوخته شد» (ارمیا ۳۶ : ۲۱ - ۲۳).
 اما کلام خداوند بعد از آن که پادشاه طومار را سوزانید به ارمیا نازل شد و امر فرمود:
 «^{۲۸}طوماری دیگر برای خود بازگیر و همه سخنان اولین را که در طومار نخستین که
 یهوایقیم پادشاه یهودا آن را سوزانید بر آن بنویس» (ارمیا ۳۶ : ۲۸).

خدا به کلام خودش چنان تعصبی دارد که به متجاوزان آن چنین هشدار می‌دهد:
 «^{۱۸}زیرا هر کس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت می‌دهم که اگر کسی بر آنها
 بیافزاید، خدا بلایای مکتوب در این کتاب را بر وی خواهد افزود.^{۱۹} و هرگاه کسی از کلام
 این نبوت چیزی کم کند، خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدس و از چیزهایی
 که در این کتاب نوشته است، منقطع خواهد کرد» (مکاشفه ۲۲ : ۱۸ - ۱۹). این اخطار
 به کسانی است که در بیان کلام خدا از خود چیزی بر آن بیافزایند یا در بیان قسمتهایی
 از کلام خدا که در وقتش می‌بایست ادا شود کوتاهی نمایند.

دسته بندی کتب مقدس:

عهد عتیق:

کتب عهد عتیق که شامل ۳۹ عنوان می‌باشد، از اولین و قدیمی‌ترین کتب
 مقدس یعنی تورات (شامل پنج کتاب به نامهای: پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه
 است.) که حدود ۳۴۰۰ سال قبل (حدوداً ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح)، توسط
 موسی نوشته شده، شروع می‌شود؛ و با آخرین نوشته از ملاکی نبی، در حدود ۲۴۰۰ سال
 قبل (حدوداً ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح)، به پایان می‌رسد. یعنی این کتب در فاصله
 زمانی حدوداً ۱۰۰۰ سال نوشته شده‌اند. کتب عهد عتیق مورد پذیرش و مرجع یهودیان
 و مسیحیان جهان است.

محتوا و مطالب عهد عتیق به طور کلی عبارت است از: چگونگی پیدایش جهان هستی؛ خلقت آدم و حوّا، گناه و رانده شدن آنان از باغ عدن، محکومیت و چیرگی مرگ و لعنت بر زندگی انسانها، و طرح و نقشه خدا برای نجات بشر؛ تاریخ مقدّس قوم اسرائیل؛ احکام و شریعت موسی؛ وحیها و نبوتهای انبیا؛ سروده‌های روحانی؛ و حکمت الهی.

کتب عهد عتیق را به لحاظ نوع نگارش می‌توان به چهار دسته تقسیم نمود:

✓ کتاب تورات: پنج کتب اوّل عهد عتیق یعنی پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه، با نام "تورات" معروف می‌باشند؛ که توسط موسی نگاشته شده‌اند. در این پنج کتاب، از پیدایش عالم هستی؛ خلقت آدم و حوّا و چگونگی گناه و رانده شدن آنها از باغ عدن؛ محکومیت و چیرگی مرگ و لعنت بر زندگی انسانها و طرح و نقشه خدا برای نجات بشر؛ گسترش و ایجاد نسلها و قومها و زبانها؛ زندگی طوفان نوح؛ زندگی ابراهیم، اسحاق، یعقوب و یوسف؛ زندگی موسی و رهایی قوم بنی‌اسرائیل از مصر؛ کارهای عظیم و همراهی خدا با قوم بنی‌اسرائیل؛ عطای ده فرمان خدا و احکام و شریعت داده شده به موسی؛ و ... سخن گفته شده است.

✓ کتابهای تاریخی: دوازده کتاب بعدی عهد عتیق، از یوشع تا استر، به شرح رویدادهای تاریخی قوم اسرائیل می‌پردازد. این رویدادها از ورود این قوم به سرزمین موعود تحت رهبری یوشع، جانشین موسی آغاز می‌شود. و با شرح وقایع و دوره‌های مختلفی که قوم اسرائیل طی می‌کند ادامه می‌یابد، از جمله برگزیده شدن مردان و زنانی از سوی خدا به عنوان "داور" برای قوم اسرائیل تا قبل از شکل‌گیری پادشاهی در اسرائیل.

انتخاب پادشاه برای قوم اسرائیل به اصرار فراوان خود قوم بود، که اولین پادشاه منتصب آنان شاول نام داشت و پس از آن داوود نبی که پادشاهی بزرگی برای

اسرائیل بنا نمود. پس از او فرزندش سلیمان که خانه‌ای برای خدا در اورشلیم ساخت و ... (پادشاهان قوم اسرائیل پس از سلیمان، اکثراً مردانی فاسد و خطاکار بودند. از این رو سرانجام خدا این قوم را مجازات کرد و در حدود ۲۶۰۰ سال پیش، ایشان را به دست پادشاه بابل به اسارت فرستاد.) و شرح وقایعی که بر قوم اسرائیل در زمان اسارت گذشت و همچنین چگونگی رهایی آنان از این اسارت و حرکت برای بازسازی معبد که پس از هفتاد سال، طبق پیشگویی ارمیای نبی، این قوم به دست کورش پارسی آزاد شدند و به سرزمین خود بازگشتند و به مرمت شهر اورشلیم و بازسازی معبد بزرگ سلیمان پرداختند.

✓ کتابهای شعر و حکمت: پنج کتاب بعدی به صورت اشعار و حکمت گفته شده است. این کتابها شامل مزامیر داوود و سایر مردان خدا است که سروده‌های روحانی قوم اسرائیل را تشکیل می‌دهد. کتاب ایوب جزو کتب حکمت است که آن نیز در اصل به صورت شعر نوشته شده. کتاب امثال، جامعه، و غزل غزلها، منسوب به سلیمان می‌باشد و حاوی امثال و حکمت و اشعار تغزلی است.

✓ نوشته‌های انبیا: هفده کتاب آخر از نوشته‌های انبیای یهود است. در این کتابها پیامهای هشدار یا تسلی خدا برای مقاطع خاصی از تاریخ بنی‌اسرائیل ثبت شده است. علاوه بر این، پیشگوییهای متعددی نیز در مورد حکومت خدا و مسیحی موعود در آنها وجود دارد.

عهد جدید:

کتب عهد جدید که شامل ۲۷ عنوان می‌باشد، از انجیل متی که در بین سالهای ۷۰ تا ۸۰ میلادی توسط متی، رسول عیسی مسیح نگاشته شده، شروع می‌گردد. و با کتاب مکاشفه که در حدود بین سالهای ۹۰ تا ۹۵ میلادی توسط یوحنا، رسول عیسی مسیح در

دوران جفا بر کلیسا و به هنگام تبعید در جزیره‌ای به نام پَطْمُس نگاشته شده، به پایان می‌رسد.

نگارش عهد جدید از حدود سال ۵۰ میلادی آغاز شد. طبق نظر محققین، نخستین جزئی از عهد جدید که نوشته شد، احتمالاً رسالهٔ اوّل پولس رسول به کلیسای تسالونیکي (واقع در یونان امروزی) است. آخرین کتاب عهد جدید، یعنی مکاشفهٔ عیسی مسیح نیز احتمالاً در حدود سال ۹۰ میلادی نوشته شده است. به این ترتیب نگارش عهد جدید حدود ۴۰ سال به طول انجامیده است. به عهد جدید "انجیل عیسی مسیح" نیز گفته می‌شود که مرجع و خاص مسیحیان می‌باشد.

کتاب عهد جدید را به لحاظ نوع نگارش می‌توان به چهار دسته تقسیم نمود:

✓ **اناجیل چهارگانه:** شامل چهار انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا و انجیل یوحنا است که به شرح زندگی عیسی مسیح، کارهای عجیب او، تعالیم استثنایی او، شخصیت منحصر به فرد او، مصلوب شدن او، قیام او از مردگان و عروج او به آسمان می‌پردازد.

✓ **کتاب اعمال رسولان:** پنجمین کتاب عهد جدید است که نویسندهٔ آن لوقا، همان نگارندهٔ انجیل لوقا است که به شرح احوال و کارهای رسولان عیسی مسیح پس از عروج مسیح به آسمان می‌پردازد. در این کتاب چگونگی گسترش تدریجی پیام مسیح از اورشلیم تا سرزمینهای مجاور و از آن جا تا قلب امپراطوری روم، به اختصار تشریح شده است. در این کتاب از شهرها و قریه‌های بسیاری با ذکر محدودهٔ جغرافیایی آنها در زمان گذشته نام برده شده است.

✓ **رسالات (نامه‌ها):** که شامل ۲۱ رساله از رسولان برگزیدهٔ عیسی مسیح است. سیزده رساله از پولس، یک رساله از نویسنده‌ای ناشناس (که حسب عقیدهٔ عموم،

نویسنده این رساله نیز پولس می‌باشد.)، یک رساله از یعقوب، دو رساله از پطرس، سه رساله از یوحنا و یک رساله از یهودا می‌باشد. که این رساله‌ها، نامه‌هایی هستند که به کلیساهای مختلف نوشته شده‌اند تا آنها را راهنمایی و مشکلاتشان را برطرف نمایند.

✓ کتاب مکاشفه: آخرین کتاب عهد جدید است. این کتاب شرح رؤیایی است که خداوند به یوحنا رسول، نویسنده انجیل یوحنا و رساله‌های اوّل و دوّم و سوّم یوحنا، نشان داد تا مسیحیان را از امور آینده دنیا و حتی از وقایع هزاره هفتم جهان و پایان دنیا تا جهان ابدی آگاه سازد.

کتاب مقدّس بر خلاف برداشت بسیاری که تا کنون آن را نخوانده‌اند، نه تنها یک کتاب صرفاً شریعت گونه نیست، بلکه خدا برای بیان منظور اصلی خود در نگارش کتاب مقدّس، از طرق مختلف کتابتی استفاده کرده؛ به گونه‌ای که وقتی کسی کتاب مقدّس را در دست می‌گیرد و آن را ورق می‌زند، آن را کتابی همه بُعدی می‌بیند.

مثلاً: کسی که شریعتی است، آن را کتابی احکامی و شریعتی می‌بیند؛ کسی که محقّق تاریخی است، آن را کتابی روایتی و تاریخی می‌بیند؛ کسی که موقعیت جغرافیایی شهرها و قریه‌ها برای او مهم است آن را کتابی جهان نما می‌بیند، زیرا در این کتاب با دقت خاصی مختصات جغرافیایی مناطق تشریح شده است؛ کسی که در پی چگونگی زندگی اجتماعی مردم آن عصر است، آن را کتابی اجتماعی می‌بیند؛ کسی که در پی کسب حکمت است، آن را کتابی حکمتی می‌بیند؛ کسی که دوستدار کتابی داستانی و عاشقانه است، آن را کتابی داستانی و رمان گونه می‌بیند؛ کسی که ادیب و شاعر است، آن را کتابی ادبی و شعری می‌بیند؛ کسی که خواهان آگاهی از گذشته دور و آینده جهان است، آن را کتابی نبوّتی می‌بیند (از گذشته و آینده خبر می‌دهد.)؛ نامه است؛ موعظه است؛ تشویق کننده است؛ هشدار دهنده است؛ بازدارنده است؛ و ...

در کل به گونه‌ای نگاشته شده که تمامی اقشار جامعه را به طرق گوناگون مورد خطاب قرار داده که بگوید حامل پیغامی بسیار مهم و حیاتی برای همگان است و به هر طریقی که شده همگان باید از آن مطلع گردند و نمی‌بایست احدی از شنیدن آن محروم بماند! به راستی کتابی است عجیب!

ویژگیهای شکل دهنده کتاب مقدس:

خلقت و نظام طبیعی جهان هستی دارای چنان دقت و ظرافتی است که هیچ خلقتی در آن بی‌منظور و بی‌معنی نیست؛ و همه چیز در یک راستا و زنجیره‌وار به هم متصل شده و در یک نظام کلی، جهان هستی را برقرار و استوار می‌گردانند. اساساً خدا، منشأ نظم و کاملیت است و در مخلوقات و طبیعت شگرف او، هر چه قدر هم که عجیب باشند، هیچ بی‌حکمتی و عدم تعادل وجود ندارد. چنین خدایی به طور قطع در انتخاب نویسندگان کلام خود و شرایط و ویژگیهای خاصی که برای نگارش کتاب مقدس به وجود آورده، منظور و هدف خاصی را در نظر داشته است.

با کمی دقت در کتاب مقدس و نویسندگان آن، نکات جالب و حائز اهمیت بسیاری آشکار می‌گردد که نه تنها این کتاب را برجسته می‌نماید بلکه آن را کتابی بی‌همتا معرفی می‌کند. کتب مقدس، توسط نویسندگانی با خصوصیات و ویژگیهایی متفاوت از یک دیگر و در طول مدت زمانی طولانی و در مکانها و شرایطی مختلف و طرق و شیوه‌هایی متفاوت از یک دیگر به نگارش در آمده است که این، کتاب را بسیار ویژه و متمایز، نسبت به کتب دیگر می‌گرداند. در زیر نگاهی مختصر به ویژگیهای کتاب مقدس خواهیم داشت.

ویژگیهای نویسندگان کتاب مقدس:

با توجه به نویسندگان کتاب مقدس نکات مهمی برجسته می‌گردد:

۱. تمام نویسندگان کتاب مقدس در راستای نسل اسحاق و از قوم بنی‌اسرائیل بوده‌اند.

۲. کتاب مقدس توسط ۴۰ تا ۴۵ نویسنده و در ادوار مختلف تاریخ نوشته شده است. نویسندگان آن نه فقط به واسطهٔ صدها سال فاصلهٔ زمانی و صدها کیلومتر فاصلهٔ مکانی از یک دیگر جدا بودند، بلکه به طبقات و گروه‌های متفاوت اجتماعی نیز تعلق داشته‌اند.

۳. نویسندگان کتاب مقدس از طبقات مختلف اجتماع بوده‌اند، نظیر: پادشاهان، فرماندهان، دولت‌مردان، دانشمندان، فلاسفه، شاعران، موسیقیدانان، طبیبان، باجگیران، دهقانان، چوپانان، ماهیگیران و ... برای مثال: موسی رهبر سیاسی مذهبی و نبی خدا بود که در عالی‌ترین مراکز آموزشی تربیت شده بود؛ یوشع فرماندهٔ سپاه بود؛ داوود پادشاه، جنگاور، شاعر، موسیقیدان و چوپان بود؛ سلیمان پادشاه و فیلسوف بود؛ دانیال دولت‌مرد بود؛ لوقا طبیب و مورخ بود؛ پولس معلم شریعت یهود بود؛ مرقس منشی و کاتب پطرس بود؛ عاموس چوپان بود؛ نحمیا ساقی یک پادشاه بت پرست بود؛ پطرس ماهیگیر بود؛ متی باجگیر و خراجگزار بود؛ و ...

۴. نویسندگان کتاب مقدس در حالت خلقی متفاوتی دست به نگارش زده‌اند: برخی در حالی که در اوج شادی بوده‌اند؛ و برخی در حالی که در عمق غم و ناامیدی بوده‌اند؛ برخی در حالی که از اطمینان و یقین برخوردار بوده‌اند؛ و برخی در حالی که با سردرگمی و شک دست و پنجه نرم می‌کردند.

یک توضیح کوتاه:

تمام نویسندگان کتاب مقدس از قوم بنی اسرائیل بودند. این امر نشان دهنده آن است که خدا دارای نقشه‌ای بسیار مهم بوده که می‌بایست ابتدا زمینه لازم را برای اجرای نقشه خود آماده کند. همان گونه که یک نقاش برای زدن یک نقش، در ابتدا باید یک بوم نقاشی مناسب برای خود مهیا کند، خدا نیز برای اجرای نقشه خود نیاز به یک بوم نقاشی (قومی خاص و مناسب برای خود) داشت.

برای ترسیم یک نقش نمی‌توان قسمتی از آن را روی پارچه، قسمتی را روی پوست و قسمتی را روی کاغذ ترسیم کرد. یک نقش، تنها روی یک جنس بوم نقاشی است که مفهوم پیدا نموده و پایدار و ثابت می‌ماند. از این روی خدا کلام خود را در بین اقوام گوناگون نریخت بلکه قومی برای خود برگزید و سپس کلام خود را در این قوم جاری ساخت تا نقشه خود را بی‌نقص به انجام رساند. در این خصوص خود خداوند از زبان اشعیای نبی، قوم را چنین مخاطب می‌سازد: «ایهوه می‌گوید که شما و بنده من که او را برگزیده‌ام شهود من می‌باشید...» (اشعیای ۴۳ : ۱۰).

در کتاب مقدس، بارها مکتوب گردیده است که: «به گواهی دو سه شاهد، هر سخن ثابت خواهد شد.» با این حکم، خدا اعلام داشته که برای تأیید هر سخن می‌بایست شهودی بر درستی و اصالت آن شهادت دهند. از این روی او نیز سخنان خود را به زبان چند شخص و نه یک شخص اعلام نموده است، و در عمل شاهدان بسیاری برای کلام خود آورده. و در ضمن عدد چهل نشان از پختگی و رسیدگی نیز دارد.

نویسندگان کتاب مقدس، شاهدان خدا بر کلام او هستند. خدا توسط ۴۰ تا ۴۵ نویسنده از ابتدای عالم تا انقضای آن را اخبار نموده و آن چه را که باید بشر می‌دانست را به کمال رسانده است. در زیر به برخی از شهادتات نویسندگان کتاب مقدس در این خصوص اشاره می‌گردد:

✓ در کتاب تثنیه (آخرین کتابِ تورات)، موسی پس از قرائت تورات و پیشگویی سرکشی قوم بنی اسرائیل، چنین شهادت می‌دهد: «^{۴۵} و چون موسی از گفتن همه این سخنان به تمامی اسرائیل فارغ شد،^{۴۶} به ایشان گفت: دل خود را به همه سخنانی که من امروز به شما شهادت می‌دهم، مشغول سازید تا فرزندان خود را حکم دهید که متوجه شده، تمامی کلمات این تورات را به عمل آورند» (تثنیه ۳۲ : ۴۵ - ۴۶).

✓ نویسنده کتاب پادشاهان در خصوص سخن گفتن خدا به واسطه انبیا و رائيان و این که آنان شاهدان خدايند، چنین اعلام می‌دارد: «^{۱۳} و خداوند به واسطه جمیع انبیا و جمیع رائيان بر اسرائیل و بر یهودا شهادت می‌داد و می‌گفت: ...» (دوم پادشاهان ۱۷ : ۱۳).

✓ هنگامی که خداوند، یحیی تعمید دهنده آخرین نبی عهد عتیق را پیش روی خود می‌فرستد، نسبت به او چنین می‌گوید: « شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود،^۷ او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان آورند.^۸ او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد» (یوحنا ۱ : ۶ - ۸). و وقتی یحیی آمد «^{۱۵} یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، می‌گفت: این است آن که درباره او گفتم آن که بعد از من می‌آید، پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود» (یوحنا ۱ : ۱۵).

✓ لوقا، نویسنده کتاب اعمال رسولان، به نقل از پطرس رسول که در منزل کرنیلیوس، اعلام داشته، می‌فرماید: «^{۴۲} و ما را مأمور فرمود که به قوم موعظه و شهادت دهیم بدین که خدا او را مقرر فرمود تا داور زندگان و مردگان باشد.^{۴۳} و جمیع انبیا بر او شهادت می‌دهند که هر که به وی ایمان آورد، به اسم او آمرزش گناهان را خواهد یافت» (اعمال رسولان ۱۰ : ۴۲ - ۴۳).

✓ نویسنده رسالهٔ عبرانیان نیز چنین شهادت می‌دهد: «لهذا لازم است که به دقت بلیغ‌تر آن چه را شنیدیم گوش دهیم،^۳ که در ابتدا تکلم به آن از خداوند بود و بعد کسانی که شنیدند، بر ما ثابت گردانیدند؛^۴ در حالتی که خدا نیز با ایشان شهادت می‌داد به آیات و معجزات و انواع قوآت و عطایای روح‌القدس بر حسب ارادهٔ خود» (عبرانیان ۲: ۱ - ۴).

✓ و در انتهای کتاب مقدس نیز یوحنا رسول، دلیل نوشتن کتاب مکاشفه را صراحتاً چنین اعلام می‌دارد: «مکاشفهٔ عیسی مسیح که خدا به او داد تا اموری را که می‌باید زود واقع شود، بر غلامان خود ظاهر سازد و به وسیلهٔ فرشتهٔ خود فرستاده، آن را ظاهر نمود بر غلام خود یوحنا،^۵ که گواهی داد به کلام خدا و به شهادت عیسی مسیح در اموری که دیده بود» (مکاشفه ۱: ۱ - ۲).

ارادهٔ خدا چنین بود که به این طریق به بشر آگاهی دهد تا هر سخنی که به او نسبت داده می‌شود، باید توسط شاهدانی دیگر از او (انبیا و نویسندگان کتاب مقدس) تأیید و اعلام گردد. و در این خصوص بر خلاف بسیاری از مذاهب، که به پیروان خود اجازهٔ تفتیش و زیر و رو کردن کتب مذهبی را نمی‌دهند، خداوند صراحتاً از ما می‌خواهد که: «^{۳۸} کتب را تفتیش کنید، زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می‌دهد» (یوحنا ۵: ۳۸). به راستی کتابی که در او هیچ جای شک و ابهامی نیست و تماماً به الهام خدا است، هر چه قدر آن را زیر و رو کنید، چیزی جز حقیقت و خود خدا از آن بیرون نمی‌آید زیرا تماماً کلام مکتوب خدا است.

هر موضوعی در کتاب مقدس، چندین بار و توسط چندین تن به آن شهادت داده شده. به طور مثال: موسی در کتاب پیدایش (۲۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) در خصوص ربوده شدن و به آسمان رفتن خنوخ توسط خدا، چنین می‌گوید: «^{۲۳} و همهٔ ایام خنوخ، سیصد و شصت و پنج سال بود.^{۲۴} و خنوخ با خدا راه می‌رفت و نایاب شد، زیرا خدا او را

برگرفت» (پیدایش ۵ : ۲۳ - ۲۴). در این آیات اعلام شد، خنوخ بدون آن که طعم مرگ را بچشد به نزد خدا رفت. و نویسنده رساله عبرانیان (نیمه دوم قرن اول میلادی)، بیش از ۱۴۰۰ سال بعد از آن، باز شهادت داده و این گفته کتاب پیدایش را تأیید می‌کند: «به ایمان خنوخ منتقل گشت تا موت را نبیند و نایاب شد چرا که خدا او را منتقل ساخت زیرا قبل از انتقال وی شهادت داده شد که رضامندی خدا را حاصل کرد» (عبرانیان ۱۱ : ۵).

قابل توجه این که، این نویسندگان هم عصر نبوده‌اند، بلکه به واسطه صدها سال فاصله زمانی و صدها کیلومتر فاصله مکانی از یک دیگر دور بودند.

تمام نویسندگان کتاب مقدس بر یک ایمان بوده‌اند، و نه تنها نوشته دیگری را رد، باطل، ناقص، اشتباه و دست خورده اعلام نکرده‌اند، بلکه به سایر کتب و صحف انبیای پیشین خود بارها استناد نموده، و در یک راستا حرکت نموده‌اند. هیچ یک جرأت وارد آوردن کوچک‌ترین اتهامی به کلام خدا را نداشته‌اند؛ اصلاً به این مسائل حتی فکر هم نمی‌کردند، چون در تمام آنان روح خدا بود که عمل می‌کرد و تنها روح خدا بود که نویسنده تمام کتب بوده است.

هیچ یک از نویسندگان کتاب مقدس، مدعی آوردن شریعت و مذهب جدیدی نبودند، بلکه تماماً در راستای همان شریعتی که خدا توسط موسی آورده بود حرکت می‌کردند، یعنی این که خدا هیچ شریعت دیگری غیر از شریعت موسی نداده است؛ به این طریق، خدا ادیان و مذاهبی را که بر پایه یک شخص پایه‌گذاری شده و خود را فرستاده خدا می‌خوانند و سخنانشان با سخنان سایر نویسندگان کتاب مقدس هم راستا نیست، باطل اعلام می‌دارد.

اگر سرگذشت نویسندگان کتاب مقدس را مطالعه کنید، می‌بینیم که خدا در نگارش کلام خود، در قالبهای مذهبی، آیینی، فرقه‌ای و طبقاتی جامعه عمل نکرد، بلکه افرادی را از طبقات مختلف برگزید، که در هر جایگاه و طبقه‌ای که بودند در نگارش کتاب

مقدس امانتدار بودند و اطاعت خدا را بر تمایلات شخصی و تعصبات مرسوم طبقاتی ارجح می‌دانستند. آنان آن چنان مقید و مطیع خدا بودند که حتی اگر گناهی از یکی از آنان سر می‌زده که می‌بایست در کتاب مقدس برای عبرت و تعلیم آیندگان مکتوب می‌گردید، در نگاشتن آن شک نمی‌کردند و در کمال امانتداری عمل می‌نمودند و مطیع کلام خدا بودند. از این رو خدا بدون در نظر گرفتن جایگاه طبقاتی افراد، آنانی را که در بیان و مکتوب نمودن کلام او صدیق و امین بودند برای این مهم بر می‌گزید.

با توجه به ویژگیهای خاص نویسندگان کتاب مقدس، چنین نتیجه حاصل می‌شود که این کتاب، تنها می‌تواند زاینده ذهن برتر یک وجودیت باشد. زیرا حالات و خصوصیات روحی بسیاری از این نویسندگان با یک دیگر متفاوت بوده و به طور طبیعی دارای استعداد و سلاقی متفاوت از یک دیگر بوده‌اند. ضرب‌المثلی است که می‌گوید: "آشپز که دو تا شد، آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک." اما در کتاب مقدس، با وجود این همه تفاوت خلّقی و روحی در نویسندگان آن، حاصل کتابی است بس عجیب و بی‌همتا!

نتیجه این که، امروزه اگر کسی مدعی داشتن پیغامی از سوی خدا است، و چنان چه بخشی کتب مقدس و یا حتی یک آیه آن را رد نماید و یا کوچک‌ترین اتهامی بر آن وارد آورد، آن شخص کاذب و سخنگوی خدا نمی‌باشد. چنان که خداوند نیز از پیش در خصوص آمدن چنین افرادی به ما خبر داده: «^{۱۱} و بسا انبیای کذب ظاهر شده، بسیاری را گمراه کنند» (متی ۲۴: ۱۱).

ویژگیهای کتاب مقدس:

با توجه به مکتوبات کتاب مقدس نکات مهمی برجسته می‌گردد:

۱. کتاب مقدس در طول ۱۵۰۰ سال به رشته تحریر در آمده. که از حدود ۳۴۰۰ سال پیش (حدود ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح)، شروع شده و تا حدود ۱۹۰۰ سال پیش (بیش از ۹۵ سال پس از میلاد مسیح)، نگارش آن ادامه داشته است.

۲. کتاب مقدس در سبکهای مختلف ادبی و کتابتی به نگارش در آمده است که عبارتند از: احکام و شریعت، روایت تاریخی، شعر، سرود، داستان عاشقانه، رساله تعلیمی، مکاتبات شخصی، خاطره نویسی، هزلیات، زندگی نامه، نبوت و پیشگویی، مثل و حکایت و تمثیل.

۳. کتاب مقدس در نقاط مختلف به نگارش در آمده است. مثلاً: توسط موسی در بیابان؛ توسط ارمیا در سیاه چال؛ توسط دانیال در دامن طبیعت و در فقر؛ توسط پولس در زندان؛ توسط لوقا در حین سفر؛ توسط یوحنا به هنگام تبعید در جزیره پَطْمُس؛ و ...

۴. کتاب مقدس کتابی نبوتی است؛ نبوت در لغت به معنی "خبر دادن، آگاهی دادن، پیشگویی، اخبار کردن از غیب" است. حدود ۲۵٪ از مطالب کتاب مقدس نبوتی است، که در آن حدود ۱۸۰۰ پیشگویی در خصوص موضوعات مختلف وجود دارد، و بیش از ۳۰۰ پیشگویی آن مربوط به عیسی مسیح است؛ چگونگی و شرایط تولد او، شخصیت او، کارهای او، تعالیم او، معجزات او، دستگیری و مصلوب شدن او، قیام او از مردگان، عروج او به آسمان، و ...

۵. کتاب مقدس کتابی همه بُعدی است؛ در کتاب مقدس به ۷۰۰ موضوع مختلف پرداخته شده است. موضوعاتی بحث برانگیز نظیر: ازدواج، طلاق، ازدواج مجدد، همجنس‌گرایی، زنا، تربیت فرزندان، علوم گوناگون، اطاعت از مراجع قدرت، راستگویی و دروغ‌گویی، تحوّل شخصیت، حکمت، شریعت، ماهیت خدا، مکاشفه الهی و ...! علی‌رغم تنوع وسیع موضوعات مطرح شده، نه تنها در توضیح آنان فروگذاری نشده، بلکه به آنها به نحوی جامع و کامل پرداخته شده است.

۶. کتاب مقدس در سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا به نگارش در آمده است.

۷. کتاب مقدس به سه زبان عبری، زبان آرامی و زبان یونانی نوشته شده است.

یک توضیح کوتاه:

کتاب مقدس در طول ۱۵۰۰ سال نوشته شد، و از ابتدای عالم تا انقضای جهان هستی، و حتی وقایع عالم ابدی، در آن به رشته تحریر در آمده است. نگارش کتاب مقدس، از موسی با نگاشتن تورات شروع شده، که خداوند توسط او با آیات و معجزات بسیاری، قوم اسرائیل را از اسارت مصر بیرون می‌آورد و سپس آنان را به سوی سرزمین موعود هدایت می‌کند و در همین زمان شریعت را به قوم عطا می‌فرماید. پس از موسی نیز، نویسندگان بعدی کتاب مقدس، در همین راستا به طور دقیق سرگذشت قوم را مکتوب داشته‌اند.

اگر بپرسید چرا نگارش آن، چنین زمان طولانی‌ای را در بر گرفته؟ باید گفت که در این کتاب علاوه بر اخبار از گذشته دور (پیدایش جهان و انسانهای نخستین) و پیشگویی آینده (تا به انتهای عالم و ابدیت)، با سرگذشت قومی خاص آشنا می‌شویم که خدا آن قوم را برگزید تا توسط آن قوم با بشر سخن گفته و فیض و رحمت خود را بر تمام

امتهای جهان جاری سازد. و نقشه‌ای که برای نجات بشر از زیر لعنت و مرگی که حاصل انحراف و خطا رفتن آدم از حیطة قانون خدا بوده است را محقق سازد. انجام نقشه خدا نیاز به مقدماتی داشته که مستلزم گذر زمانی مشخص برای بشر بوده و می‌بایست برای رسیدن به مقصود، در ابتدا شرایطی خاص در یک قوم به وجود می‌آمد. ما در کتاب مقدس با شرح کامل مقدمات خدا و نقشه او آشنا می‌شویم.

از سویی دیگر می‌بینیم که دائماً فرامین و کلام خدا در کتاب مقدس تکرار می‌گردد و به زبانهای مختلف به آن شهادت داده می‌شود. آب که مایع حیات بدن است، تا زمانی که جاری است، آشامیدنی است و قابل مصرف. چنان چه راکد گردد، بو و طعم تعفن می‌گیرد و غیر قابل مصرف می‌شود. کلام خدا نیز که مایع حیات است، چون در تمامی زمانها جاری باشد، برای همگان حیات می‌بخشد؛ اما اگر راکد گردد برای آیندگان غیر قابل استفاده می‌شود.

اگر کلام خدا فقط در یک برهه از زمان مکتوب می‌شد، به راحتی می‌شد آن را برای ادوار آینده رد نمود و گفت که این کلام برای امروز ما نیست و مطالب آن متعلق به زمان گفته شده خود است؛ دیگر کاربردی ندارد، زیرا امروز ما با گذشته کاملاً متفاوت است. با این تفکر، کلام خدا به فراموشی تدریجی سپرده می‌شود. این وضعیّت، امروزه برای مذاهب دیگر رخ داده. در کمال تعجب می‌بینیم که اکثریّت پیروان مذاهب دیگر حتی کوچک‌ترین اطلاع و آگاهی از مذهب و رسوم مذهبی خود ندارند! و جالب‌تر این که شارعین آنان به راحتی احکام مندرج در کتب مذهبی خود را رد نموده و آشکارا تعلیم و اعلام می‌دارند که مثلاً این حکم و سخن، برای آن زمان و مردم جاهل آن زمان بوده و امروز کاربردی ندارد! و عملاً کتب خود را دِمْدِه معرفی می‌کنند! نتیجه آن می‌شود که رسوم و سنن آنان در طول زمان دچار تغییراتی اساسی و بنیادی با ابتدای تولّد خود می‌شود.

اما در خصوص کتاب مقدس می‌بینیم که علی‌رغم آن همه دگرگونی سیاسی و اجتماعی در طول ادوار مختلف تاریخ، نه این که جلای خود را از دست نداده و غبار فراموشی آن را فرا نگرفته، و حتی تغییری در اساس و بنیاد آن دیده نمی‌شود، بلکه چنان پیوستگی عمیق و محکمی در آن وجود دارد و چنان یکایک آیات آن، یک دیگر را تأیید و قوام می‌بخشد، که گویی بُعد زمان را نمی‌شناسد و همیشه تازه و زنده است.

مثلاً: در اولین کتاب از کتب مقدس، یعنی کتاب پیدایش باب ۳ از آیه ۱ تا ۱۵، به ما چنین آگاهی داده می‌شود که یک "مار" عامل فریب‌حوا شد، و او را به ناطاعتی و گناه کشانده است؛ این واقعه حدود ۶ هزار سال پیش اتفاق افتاد و موسی حدود ۳۴۰۰ سال پیش آن را اخبار نموده است؛ حال در ۱۵۰۰ سال بعد از خبر موسی از این واقعه، در کتاب مکاشفه، وقتی که از حدود ۲۰۰۰ سال آینده خبر می‌دهد، اعلام می‌دارد که این مار قدیمی، که در کتاب پیدایش از آن نام برده شده و چگونگی‌اش دقیقاً مشخص نیست، همان "ابلیس (شیطان)" می‌باشد: «^۱ و دیدم فرشته‌ای را که از آسمان نازل می‌شود و کلید هاویه را دارد و زنجیری بزرگ بر دست وی است. ^۲ و اژدها یعنی مار قدیم را که ابلیس و شیطان می‌باشد، گرفتار کرده، او را تا مدت هزار سال در بند نهاد» (مکاشفه ۲۰: ۱ - ۲).

بدین طریق آیات کتاب مقدس چون رنگهای متنوع روی یک بوم نقاشی، به این کتاب جلوه و قوام می‌بخشد. در مقیاس زمان، محدود نمی‌شود و برای تمامی اعصار دارای اعتبار و سندیت است.

اصولاً هر نوع نوشته و سخنی مخاطبین خاص خود را دارد. اراده خدا چنین بود که کلام او برای نسلهای آینده و تمامی امتها و اقشار گوناگون مکتوب بماند. پس لازم بود تا به زبان قابل فهم برای همگان گفته و مکتوب گردد. برای جلب توجه و برقراری ارتباطی همگانی، نمی‌توان تنها به زبان محاوره‌ای یک شخص یا یک قشر خاص سخن گفت چون فرهنگ و الفاظ گفتاری یک شخص یا قشری خاص، موجب فهم و یا خوشایند همگان نیست.

مثلاً برای یک شاعر و ادیب پرداختن به مباحث جامعه شناختی از منظر جامعه شناسی، ناخوشایند و کسل کننده است و اصولاً از آن پرهیز می‌کند؛ ولی همین شخص در اشعار و نثرهای ادبی خود و یا منقول از دیگران به ظریف‌ترین مباحث جامعه شناختی با لذتی غیر قابل وصف می‌پردازد؛ زیرا زبان فهم او ادبیات است. یا مثلاً برای یک محقق تاریخی که به دنبال اسناد تاریخی برای اثبات ادعاهای گوناگون است، سخن گفتن از آینده جهان و پیشگویی کردن آینده، مضحک است و برای شنیدن چنین چیزهایی حتی دقیقه‌ای وقت نخواهد گذاشت، اما اگر این پیشگوییها در قالب اسناد معتبر تاریخی که صحت وقوع آن پیشگوییها را با وجود شواهد معتبر تأیید کند، اگر شده تا سالیان درازی نیز به آن خواهد پرداخت؛ زیرا زبان فهم او تاریخ است.

به همین نسبت می‌بینیم که کتاب مقدس در سبکهای مختلف ادبی و کتابتی برای اقشار مختلف اجتماعی نوشته شده، تا توجه تمامی آحاد و اقشار مختلف را به سمت کلام خدا که حامل پیغامی بسیار مهم برای تمامی بشر است، جلب نماید. به طور مثال: شعرا و ادیبانی که با اشعار و سخنان فصیح سر و کار دارند، از کتاب مزامیر و کتاب امثال سلیمان بهره‌ها می‌برند؛ و حال آن که خدا در لوای این اشعار و سخنان حکیمانه، نبوتها و پیغام خود را اعلام می‌دارد.

وقتی با دقت به آیات کتاب مقدس توجه کنید، در لا به لای آیات آن نکات عجیب و جالب بسیاری می‌توانید بیابید؛ مثلاً در خصوص گروهی بودن زمین، با آن که ملت‌ها و مورّخین بسیاری به افراد گوناگونی در ازمینه‌های مختلف اشاره دارند، مانند: "گالیلئو گالیلئ" دانشمند و مخترع سرشناس ایتالیایی در صدهای ۱۶ و ۱۷ میلادی؛ یا محمد بن موسی خوارزمی ریاضیدان، ستاره شناس، فیلسوف، جغرافیدان و مورّخ شهیر ایرانی در دوره عباسیان که در حدود سال ۷۸۰ میلادی می‌زیسته؛ و یا حتی فیثاغورس یا پیساگوراس یا پیتاگراس فیلسوف و ریاضیدان یونان باستان که در ۵۷۰ پیش از میلاد مسیح زندگی می‌کرده، اما هیچ مدرک موثق و برهان مستندی در خصوص آنها نمی‌توان

یافت؛ ولی خدا از زبان اشعیای نبی، بیش از ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، گُرّوی بودن زمین را اعلام کرده بود که در کتاب مقدّس مکتوب است: «آیا ندانسته و نشنیده‌اید و از ابتدا به شما خبر داده نشده است و از بنیاد زمین نفهمیده‌اید؟^{۲۲} او است که بر کره زمین نشسته است و ساکنانش مثل ملخ می‌باشند. او است که آسمانها را مثل پرده می‌گستراند و آنها را مثل خیمه به جهت سکونت پهن می‌کند» (اشعیا ۴۰ : ۲۱ - ۲۲). در کتاب مقدّس، مسائل گوناگون مختلفی به طور دقیق مطرح شده است که برای تنبیه، تشویق و تعلیم بشر ضروری است. اما متأسفانه دوری بشر از خدا و بیگانگی آنان با کتاب مقدّس، باعث گردیده تعالیم و رازهای مکتوب خدا در کتاب مقدّس، همچنان برای بسیاری از انسانها پنهان بماند.

علی‌رغم تنوعی که در مطالب گوناگون کتاب مقدّس وجود دارد، و سبکهای ادبی و انواع کتابتی که بدان نگاشته شده است، ولی از ابتدای آن یعنی کتاب پیدایش تا انتهای آن یعنی کتاب مکاشفه، تمام نویسندگان کتاب مقدّس به این موضوعات به شکلی هماهنگ و یک راستا می‌پردازند که میزان این هماهنگی حیرت انگیز است.

کلام خدا در سه قاره دارای تمدّن و شناخته شده دنیا تا آن زمان، که دارای ارتباط زمینی مشترک بوده‌اند نگاشته شده. این به ما این را می‌فهماند که هر چند نقشه و حرکت خدا در یک قوم (اسرائیل) بوده ولی پیغام آن جهانی است و برای تمامی امّت‌ها است و می‌بایست در سرتاسر دنیا منتشر گردد. حکمت و اراده خدا غیر از حکمت و پندارهای دنیایی است. و کلام خدا، محدوده و مرز و جا و مکان جغرافیایی ندارد. همان طور که تمام جهان به کلام خدا آفریده شد و همه جا محضر خدا است، کلام خدا نیز برای تمامی نقاط جهان است؛ به همین خاطر است که خداوند می‌فرماید: «^{۱۹}پس رفته، همه امّت‌ها را شاگرد سازید...» (متی ۲۸ : ۱۹).

با مطالعه دقیق کتاب مقدّس پی می‌بریم که کتاب مقدّس صرفاً گلچینی از مطالب و داستانهای بی‌ربط یا زایدۀ تخیلات ذهن نویسندگان نیست، بلکه علاوه بر آن که تاریخ

یک ملت بزرگ را روایت می‌کند، وحدتی در آن وجود دارد که تمامی موضوعات مطرح شده و کل قسمتهای آن را به هم پیوند می‌دهد؛ که حامل یک پیام و بیانگر یک داستان واحد در کل مجموعه است! که خدا خود را در عیسی مسیح بر بشر آشکار ساخته تا طریق رهایی انسان از گناه و مرگ را برای او میسر سازد.

زبان نگارش و ترجمه‌های کتاب مقدس:

کتاب مقدس به سه زبان رایج و مهم در عصر خود نگاشته شده است:

(الف) زبان عبری: که زبان قوم اسرائیل و نیز زبانی است که تقریباً کل عهد قدیم به آن نوشته شده است. در کتاب دوم پادشاهان ۱۸ : ۲۶ - ۲۸ و صحیفه نحمیا ۱۳ : ۲۴، این زبان "زبان یهود" و در صحیفه اشعیا ۱۹ : ۱۸، "زبان کنعان" خوانده شده است. عبری زبانی است پر از تصاویر و حرکات؛ در این زبان، افعال علاوه بر صرف شدن، به تصویر نیز کشیده می‌شوند. این زبان همچون تابلو نیست، بلکه مانند تصویری است متحرک. در این زبان چرخه امور در چشم ذهن از نو بازسازی می‌شوند.

(ب) زبان آرامی: آرامی زبان رایج در خاورمیانه تا زمان اسکندر کبیر بود و بین قرن ششم تا چهارم پیش از میلاد مورد استفاده بوده است. فصلهای دوم تا هفتم کتاب دانیال و بیشتر قسمتهای فصلهای چهارم تا هفتم عَزْرَا به زبان آرامی نگاشته شده‌اند. در عهد جدید نیز در چند جای محدود، زبان آرامی به کار رفته است که از این میان برجسته‌ترین مورد، فریاد عیسی بر صلیب بود که فرمود: «^{۴۶}... ایلی ایلی لَما سَبَقْتَنی. یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی» (متی ۲۷ : ۴۶)؟

(پ) زبان یونانی: یونانی زبانی است که تقریباً تمامی عهد جدید به آن نوشته شده است. همان گونه که در زمان معاصر، زبان انگلیسی به زبان بین‌المللی تبدیل شده است،

زبان یونانی نیز زبان بین‌المللی مورد استفاده در زمان مسیح بود. این موضوع شایان توجه است که پولس رسول در نوشتن نامه به مسیحیان روم، به جای استفاده از زبان لاتین از زبان یونانی استفاده کرد. امپراطوری روم در آن زمان از نظر فرهنگی کاملاً تحت تسلط فرهنگ یونانی بود و صرفاً امور کشورداری بر اساس فرهنگ لاتینی انجام می‌شد. زبان عهد جدید که یونانی می‌باشد، زبانی غنی است و این قابلیت را دارد که دقیقاً معانی‌ای را انتقال دهد که مد نظر نویسنده بوده است.

امروزه نیز ترجمه، چاپ و انتشار کتاب مقدس در سرتاسر دنیا غیر قابل مقایسه با سایر آثار فاخر و مشهور جهان است. تا کنون کتاب مقدس یا بخشهایی از آن به بیش از ۲۲۰۰ زبان از ۶۵۰۰ زبان موجود در دنیا ترجمه شده است.

اولین بار در حدود سال ۲۵۰ پیش از میلاد، عهد قدیم که به زبان عبری بوده، به زبان یونانی ترجمه شد و نام سپتواجینت (Septuagint، یعنی هفتاد) را بر آن نهادند. این ترجمه برای یهودیانی بود که در اسکندریه زندگی می‌کردند و زبان عبری را به فراموشی سپرده و به زبان یونانی سخن می‌گفتند.

سخن پایانی:

کتاب مقدس را می‌توان از سه زاویه و دیدگاه مورد بررسی و مطالعه قرار داد:

۱- معرفی، شناخت و مطالعه آن؛

۲- بررسی و تحقیق در اعتبار و سندیت آن؛

۳- اتهامات وارده و پاسخ به اتهامات آن؛

از آن جایی که موضوع این کتاب و این گفتار پرداختن به دیدگاه‌های دوم و سوم نیست، وارد مباحث مستند در آن زمینه‌ها نشدیم، زیرا در آن زمینه‌ها تحقیقات، تجسّسات و بررسی‌های بسیاری توسط محققین و دانشمندان این فن صورت گرفته، و ده‌ها جلد کتاب و مقاله در این خصوص تهیّه و منتشر شده است. بلکه منظور این گفتار معرفی و شناخت مختصری از کتاب مقدّس برای آن عزیزی بود که آشنایی چندانی با آن ندارند.

کتاب مقدّس نه تنها یکی از طرق ارتباطی خدا است، بلکه محکم‌ترین، موثّق‌ترین و تنها مرجع در دسترس بشر به جهت شناخت و دانستن اراده خدا است که هر امری زیر نور او است که تصدیق می‌گردد.

به این بخش از آن جهت بیشتر پرداخته شده تا هر فرد مسیحی هوشیار، آگاه و بیدار باشد که هر صدا، پیغام، نبوّت، دریافت روحانی، تعلیم، مشاهده، مکاشفه روحانی و ... به هر طریق و شکلی که باشد، لازم و ضروری است تا اعتبار و راستی آن با کلام مقدّس و مکتوب خدا سنجیده و هماهنگ و یکی باشد و اگر نه از درجه اعتبار ساقط است.

در جلال:

یکی از طرق ارتباطی عجیب خدا که بسیار خیره کننده و شگفت انگیز است، در جلال خاص و منحصر به فردش می‌باشد. وقتی گفته می‌شود منحصر به فرد، یعنی هیچ کسی توانایی کپی برداری و تقلید از آن را ندارد و تنها خداوند است که به آن طریق آشکار می‌گردد. لذا این نکته مهم را همیشه به یاد داشته باشید که تنها خدا و همراهان او هستند که در چنین جلال‌های شکوهمند و بزرگ می‌توانند آشکار شوند و هیچ موجود زنده دیگری مانند ابلیس و لشکریانش قدرت و توانایی ایجاد چنین جلالی را برای خود ندارند.

جلالهای خدا که در کتاب مقدس با آن آشنا می‌شویم عبارت است از: شکینه (ستون ابر)، ستون آتش، گردباد، نور

هر چند این طریق ارتباطی، کمی متفاوت با سایر طرق ارتباطی خداوند است، اما مسلماً گویای حضوری خاص و ارتباط خداوند است. این گونه ملاقات همیشه برای افراد خاص یا گروه و جمعی خاص در نزد خدا اتفاق خواهد افتاد. این طریق ارتباطی گویای اهمیت بسیار خاص و ملاقات رسمی خداوند است، مانند یک پادشاه که در جلال شکوهمندش حاضر می‌شود تا فرمانی ملوکانه را ابلاغ کند یا منصبی را تعیین و نصب کند یا در تأیید و حمایت از فرستاده خود، او را آشکار کند و یا بخشش و عطیه‌ای بسیار بزرگ به شخص یا گروهی ببخشد.

این طرق آشکارسازی خداوند نه تنها یک ملاقات عجیب است، بلکه همیشه گویای یک ملاقات هدفمند خاص و بزرگ است که می‌تواند با پیغام بسیار مهمی، برای یک شخص یا گروهی همراه باشد. هرگاه خداوند در جلال پر شکوهش به شخص و یا قومی آشکار شود نشان از یک حضور و همراهی تمام و عطای مأموریت و یا برکتی خاص است تا جای هیچ گونه شک و ابهامی را برای شخص و یا شاهدین بر جای نگذارد.

در همین راستا نظر شما را به دو واقعه مکتوب در کتاب مقدس جلب می‌کنم:

«^۱و مریم و هارون درباره زن حبشی که موسی گرفته بود، بر او شکایت آوردند زیرا زن حبشی گرفته بود.^۲ و گفتند: آیا خداوند با موسی به تنهایی تکلم نموده است، مگر به ما نیز تکلم ننموده؟ و خداوند این را شنید.^۳ و موسی مرد بسیار حلیم بود، بیشتر از جمیع مردمانی که بر روی زمین‌اند.^۴ در ساعت خداوند به موسی و هارون و مریم گفت: شما هر سه نزد خیمه اجتماع بیرون آیید. و هر سه بیرون آمدند.^۵ و خداوند در ستون ابر نازل شده، به در خیمه ایستاد و هارون و مریم را خوانده، ایشان هر دو بیرون آمدند.^۶ و او گفت: الآن سخنان مرا بشنوید: اگر در میان شما نبی‌ای باشد، من که یهوه هستم، خود را

در رؤیا بر او ظاهر می‌کنم و در خواب به او سخن می‌گویم.^۷ اما بنده من موسی چنین نیست. او در تمامی خانه من امین است.^۸ با وی رو به رو و آشکارا و نه در رمزها سخن می‌گویم، و شبیه خداوند را معاینه می‌بیند. پس چرا نترسیدید که بر بنده من موسی شکایت آوردید؟^۹ و غضب خداوند بر ایشان افروخته شده، برفت.^{۱۰} و چون ابر از روی خیمه برخاست، اینک مریم مثل برف مبروص بود و هارون بر مریم نگاه کرد و اینک مبروص بود» (اعداد ۱۲ : ۱ - ۱۰).

«و بعد از شش روز، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته، ایشان را در خلوت به کوهی بلند برد.^۲ و در نظر ایشان هیئت او متبدل گشت و چهره‌اش چون خورشید، درخشنده و جامه‌اش چون نور، سفید گردید.^۳ که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان ظاهر شده، با او گفتگو می‌کردند.^۴ اما پطرس به عیسی متوجه شده، گفت که، خداوندا بودن ما در این جا نیکو است! اگر بخواهی سه سایبان در این جا بسازیم، یکی برای تو و یکی به جهت موسی و دیگری برای الیاس.^۵ و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که این است پسر حبیب من که از وی خشنودم. او را بشنوید!^۶ و چون شاگردان این را شنیدند، به روی در افتاده، بی‌نهایت ترسان شدند.^۷ عیسی نزدیک آمده، ایشان را لمس نمود و گفت: برخیزید و ترسان مباشید!^۸ و چشمان خود را گشوده، هیچ کس را جز عیسی تنها ندیدند» (متی ۱۷ : ۱ - ۸).

شکینه (ستون ابر):

شکینه که شباهت بسیاری به ابر دارد، ابر آسمانی نیست بلکه یک امر ماوراءالطبیعه به شباهت ابر است. در اکثر مواقع به ناگاه در یک مکانی ظاهر می‌گردد و گاهی نیز مستقیم از آسمان به زیر می‌آید و همیشه داخل شکینه مستقیماً خداوند نیز

حضور دارد. لذا شکینه یک ارتباط مستقیم با خداوند است به نحوی که حتی برخی روی خدا را نیز در آن ملاقات نموده‌اند. خداوند همیشه با موسی بر در خیمه اجتماع، مستقیم ملاقات می‌کرد و سخن می‌گفت و قوم نیز شاهد بر این ماجراها بودند:

«و موسی خیمه خود را برداشته، آن را بیرون لشکرگاه، دور از اردو زد و آن را خیمه اجتماع نامید. و واقع شد که هر که طالب یهوه می‌بود، به خیمه اجتماع که خارج لشکرگاه بود، بیرون می‌رفت.^۸ و هنگامی که موسی به سوی خیمه بیرون می‌رفت، تمامی قوم برخاسته، هر یکی به در خیمه خود می‌ایستاد و در عقب موسی می‌نگریست تا داخل خیمه می‌شد.^۹ و چون موسی به خیمه داخل می‌شد، ستون ابر نازل شده، به در خیمه می‌ایستاد و خدا با موسی سخن می‌گفت.^{۱۰} و چون تمامی قوم، ستون ابر را بر در خیمه ایستاده می‌دیدند، همه قوم برخاسته، هر کس به در خیمه خود سجده می‌کرد.^{۱۱} و خداوند با موسی رو به رو سخن می‌گفت، مثل شخصی که با دوست خود سخن گوید. پس به اردو بر می‌گشت. اما خادم او یوشع بن نون جوان، از میان خیمه بیرون نمی‌آمد» (خروج ۳۳ : ۷ - ۱۱).

اگر به ابر آسمان توجه کنید چند خصوصیت بارز با خود دارد: سایه گستر، باد، رعد، برق، باران. که اتفاقاً اینها در ظهور شکینه نیز صادق است. یکی از جذابیتهای کارهای خداوند این است که خلقت و جهان هستی به نوعی گویای ذات زیبای خداوندی است. همان گونه که اثر یک هنرمند تمام احساس و خصوصیات او را منعکس می‌کند، طبیعت و خلقت خداوند نیز منعکس کننده احساس و خصوصیات زیبای خدا است.

سایه گستر: سایه گستری نماد بزرگ‌تری، صاحب اختیاری و مالکیت است. هرگاه ستون ابر بر گروه یا شخصی آید، خداوند به این طریق اعلام می‌دارد که بزرگ‌تر، صاحب اختیار و مالک آن گروه یا شخص است. و این گونه به تمام ناظرین واقعه این مهم را هشدار می‌دهد.

مانند واقعه کوه تبدیل هیئت خداوند، که آواز خدا از درون شکینه به وضوح حق مالکیتش و هشدار به حاضرین را نشان می‌دهد: «ناگاه ابری بر ایشان سایه انداخت و آوازی از ابر در رسید که این است پسر حبیب من، از او بشنوید» (مرقس ۹: ۷).

باد: حضور و حرکت ابر نسبت به سرعت حرکتش همیشه با وزش باد نیز همراه هست. جالب است وقتی که شکینه خداوند ایجاد می‌گردد با نسیم خنک و روح‌افزا همراه است. در بسیاری از مواقع که منظور خداوند سایه گستری او بر شخص و یا گروهی نیست، شکینه دیده نمی‌شود اما جلوه‌های حضور او مانند باد، رعد، برق و باران کاملاً محسوس خواهد بود.

وزش نسیم از سوی شکینه نشان بر نوازش و لمس مهربانانه خداوند دارد و در برخی مواقع برای پُر شدن از روح‌القدس است. اما یک نکته بسیار مهم در این جا لازم به گفتن هست تا کسی به خطا و اشتباه نیفتد، اساساً خداوند همیشه در جلالش به هیئت عجیب و ماوراءالطبیعه ظاهر می‌شود. محال ممکن است وقتی شکینه ایجاد گردد و نسیم و لمس آن بر شخصی قرار گیرد، برگ درختی به حرکت درآید؛ حتی اگر کنار دریا باشید که همیشه باد می‌وزد و یا در جنگل پر درخت و یا در خانه‌ای که سیستم خنک کننده وجود داشته باشد؛ معمولاً در زمان حضور خدا در شکینه، هر جریان باد طبیعی کاملاً قطع خواهد شد.

رعد: ابر آسمان علاوه بر جلوه آشکار و وزش، گاه با صدای رعد نیز همراه است؛ به همین قیاس نیز حضور خداوند در شکینه گاه با صدای خداوند همراه هست و در بعضی مواقع این صدا با صدای مهیب آسمانی خداوند که به شباهت صدای رعد می‌باشد همراه می‌شود. «بعد از آن صدای غرش می‌کند و به آواز جلال خویش رعد می‌دهد و چون آوازش شنیده شد آنها را تأخیر نمی‌نماید.^۵ خدا از آواز خود رعدهای عجیب می‌دهد. اعمال عظیمی که ما آنها را ادراک نمی‌کنیم به عمل می‌آورد» (ایوب ۳۷: ۴ - ۵).

غالباً وقتی صدای خدا به سان رعد به گوش می‌رسد برای ایجاد رعب و وحشت و هشدار است تا هر کسی که می‌شنود به خودش آید. موضوع رساندن پیغام نیست چون برای این منظور خدا به وضوح از آسمان سخن می‌گوید بلکه وقتی بدین طریق سخن می‌گوید این صدای مهیب خداوند است برای ایجاد رعب و اعلام حضور قدرتمندانه خودش در نزد دشمنان.

برق: برخورد توده ابرهای آسمان به هم در بیشتر مواقع با ایجاد الکتریسیته و برق شدید همراه هست، این مواقع لحظات پُر التهاب و هیجانی شدن ابرها است، گویی آسمان چهره‌ای غضبناک بر خود گرفته و این چنین نیز هست در برخی مواقع که خداوند از شکینه ابر بر بنی‌بشر بنگرد: «^{۲۴} و در پاس سحری واقع شد که خداوند بر اردوی مصریان از ستون آتش و ابر نظر انداخت و اردوی مصریان را آشفته کرد» (خروج ۱۴: ۲۴).

اما همان گونه که برق عامل غضب و خشم است اندکی از آن در انسان ایجاد وجد و شادمانی می‌کند؛ ایضاً چنین است برای زمانی که خداوند حضور دارد و شخصی به دلیل عمل یا دعای خاصی که می‌نماید باعث توجه و شادی خداوند در آن لحظه می‌گردد، نگاه رضایت بخش و خاص خداوند که در آن زمان بر شخصی قرار گیرد همراه با یک موج الکتریسیته لذت بخش خواهد بود که بدن شخص را به اهتزاز و شادی می‌آورد. هرگاه بر کسی چنین اتفاقی افتد، نشان از نگاه خداوند در آن لحظه بر او است.

باران: در نهایت مهربانی ابر بر زمین با ریزش باران همراه است که زمین را سیراب و مرطوب می‌سازد و برکتی بر زمین خشک جاری می‌سازد، در برخی مواقع نیز چنین است که وقتی شکینه ابر ظاهر می‌گردد باران روح‌القدس نیز بر فرد یا حاضرین آن مکان ریخته خواهد شد. در چنین مواقعی شکینه ابر دیده نخواهد شد اما تأثیر حضور او با نشستن شب‌نم روح‌القدس بر بدن کاملاً ملموس و حس شدنی خواهد بود. کتاب مقدس به آن باران روح‌القدس می‌گوید که می‌تواند در برخی موارد با خود برکات و عطایی همراه داشته باشد.

ستون آتش:

جلال دیگر خدا که مانند شکینه گاهاً آشکار و دیدنی می‌گردد و در بسیاری مواقع قابل مشاهده نیست ولی کاملاً محسوس است ستون آتش است. این ستون آتش بازتاب و تابش گرما دارد اما سوزاننده و از بین برنده نیست. ملاقات عجیب و بسیار زیبای خداوند با موسی و برانگیختن او برای بازگشت به مصر به این شکل بود.

«و فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته‌ای بر وی ظاهر شد. و چون او نگریست، اینک آن بوته به آتش مشتعل است اما سوخته نمی‌شود.^۳ و موسی گفت: اکنون بدان طرف شوم و این امر غریب را ببینم که بوته چرا سوخته نمی‌شود.^۴ چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدان سو می‌شود، خدا از میان بوته به وی ندا در داد و گفت: ای موسی! ای موسی! گفت: لبیک.^۵ گفت: بدین جا نزدیک میا، نعلین خود را از پایهایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس است. و گفت: من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب. آنگاه موسی روی خود را پوشانید، زیرا ترسید که به خدا بنگرد» (خروج ۳: ۲ - ۶).

ستون آتش همیشه حضورش با گرمای شدید همراه هست، بر خلاف جلوه‌هایی که در شکینه (ستون ابر) وجود دارد و خبری از گرما نیست، اما حضور و عملکرد هر دوی این جلالهای خداوند خارج از حس گرما و خنکی، یکسان است. در اکثر اوقات خداوند فقط با یکی از این طرق با شخصی ملاقات می‌کند ولی کم دیده نشده که هر دوی این جلالها بر شخص یا گروهی آشکار شود.

مثلاً از ابتدایی که خداوند قوم خویش را از مصر بیرون آورد پیوسته با این دو جلال خود در بیابان همراه قوم بود: «و خداوند در روز، پیش روی قوم در ستون ابر می‌رفت تا راه را به ایشان دلالت کند و شبانگاه در ستون آتش تا ایشان را روشنایی بخشد

و روز و شب راه روند.^{۲۲} و ستون ابر را در روز و ستون آتش را در شب، از پیش روی قوم برنداشت» (خروج ۱۳ : ۲۱ - ۲۲).

در خصوص ستون ابر و آتش، کتاب مقدس به ما می آموزد که دو نماد از حضور آشکار روح القدس است. حضور روح القدس بر هر شخص ایماندار راستین فقط به یکی از دو شکل ستون آتش یا شکینه (ستون ابر) است. البته آن چه از شهادتهای بسیاری از مقدسین حاصل می شود بسیار معدود هستند کسانی که با جلوه های شکینه (ستون ابر) یعنی نسیم خنک لمس می شوند و شهادتها در اکثر قریب به اتفاق شاهدان، گویای لمسی از سوی ستون آتش (گرما) می باشد.

آیا طریق ارتباط خدا با اشخاص در ستون ابر و ستون آتش دلیلی خاص دارد؟ آیا فرقی می کند که خداوند با هر یک از مقدسین به چه طریقی ملاقات کند؟ چه موقع و چرا ستون آتش و چه موقع و چرا شکینه (ستون ابر)؟ به این پرسشها در جلد سوم این کتاب که در خصوص شناخت روح القدس است به طور کامل پرداخته خواهد شد.

گردباد:

یکی دیگر از جلالهای خداوند گردباد است. خداوند در گردباد بعضاً تکلم نیز می نماید چنان که با ایوب در گردباد سخن می گفت: «و خداوند ایوب را از میان گردباد خطاب کرده، گفت» (ایوب ۳۸ : ۱). و ایضاً: (ایوب ۴۰ : ۶).

کتاب مقدس به ما می فهماند گردباد حاصل از حرکت شدید مرکب خداوند است، زمانی که خداوند به سرعت برای امری حرکت می کند: «اینک او مثل ابر می آید و ارابه های او مثل گردباد و اسبهای او از عقب تیزروترند. ...» (ارمیا ۴ : ۱۳).

این گونه تردّد می‌تواند هم پیغامی مهم و فوری برای شخص یا گروهی داشته باشد و یا نشان از فوریت خشم خداوند است: «^{۱۵} زیرا اینک خداوند با آتش خواهد آمد و آریه‌های او مثل گردباد تا غضب خود را با حدّت و عتاب خویش را با شعله آتش به انجام رساند» (اشعیا ۶۶: ۱۵).

در برخی مواقع نیز خداوند مرکبش را برای انتقال و جا به جایی کسی از مکانی به مکان دیگر می‌فرستد مانند زمانی که خداوند می‌خواست ایلیا را از زمین برگیرد و برای زمانهای آخر نگه دارد: «^۱ و چون خداوند اراده نمود که ایلیا را در گردباد به آسمان بالا برد، واقع شد که ایلیا و اَلِیْشَع از جَلْجَل روانه شدند. ...^{۱۱} و چون ایشان می‌رفتند و گفتگو می‌کردند، اینک آریه آتشین و اسبان آتشین ایشان را از یک دیگر جدا کرد و ایلیا در گردباد به آسمان صعود نمود» (دوم پادشاهان ۲: ۱ - ۱۱).

ظهور گردباد در یک مکان همیشه برای همه حاضرین آن جمع قابل احساس نیست، در بعضی مواقع تنها برای شخصی خاص هست و در بعضی مواقع اگر کسی در جوار آن قرار گیرد برایش قابل احساس خواهد بود.

توجه داشته باشید گردباد همان باد شدید نیست که از جلوه‌های شکینه (ستون ابر) است، بلکه بسیار غلیظ و قوی‌تر است که به سختی در مقابل آن می‌توان چشمان خود را گشود. آن قدر شدید است که کسی توانایی ایستادن در برابرش را نخواهد داشت.

نور:

نور اولین پدیده‌ای بود که از بنیاد عالم، خدا از آن خوشش آمد و در آن سکونت نمود: «^{۱۶} که تنها لایموت و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان

او را ندیده و نمی‌تواند دید. او را تا ابدالآباد اکرام و قدرت باد. آمین» (اول تیموتاؤس ۶ : ۱۶).

نور از جلوه‌های خاص حضور خدا است که هرگز ابلیس و شریرانش نتوانستند به آن نزدیک یا در آن سالک شوند زیرا به همان گونه که «نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را دریافت» (یوحنا ۱ : ۵). هرگز شیطان و نیروهای تاریکی نتوانستند بدان استیلا پیدا کنند.

در کتاب ایوب خداوند اعلام داشت که نور شریران از ایشان گرفته خواهد شد و در تاریکی سلوک خواهند نمود: «^{۱۵} و نور شریران از ایشان گرفته می‌شود و بازوی بلند شکسته می‌گردد» (ایوب ۳۸ : ۱۵).

اما هر وقت خداوند در کتاب مقدس در جلال نور آشکار شده برای ایجاد ترس و حتی تنبیه بوده تا سیاهی و شرارت را بر بدکاران آشکار نماید. قوم نیز این را می‌دانستند و هرگاه با چنین جلالی مواجه می‌شدند انتظار مرگشان را می‌کشیدند و چشمانشان را می‌بستند.

زیباترین واقعه‌ای که این را به ما می‌فهماند ملاقات خداوند با پولس در مسیر دمشق بود که پولس از جانب خداوند توبیخ شده و بینایی‌اش به کوری مبدل شد: «^۳ و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید و به زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت: ای شاول، شاول، برای چه بر من جفا می‌کنی؟^۵ گفت: خداوند! تو کیستی؟ خداوند گفت: من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می‌کنی. لیکن برخاسته، به شهر برو که آن جا به تو گفته می‌شود چه باید کرد» (اعمال رسولان ۹ : ۳ - ۶).

در تمام ده طریق ارتباطی خداوند که دقت کنید، خداوند از هیچ طریقی که می‌شد با انسان در ارتباط باشد مضایقه نکرد، به هر طریقی پیش آمد تا همه طبعهای

انسانی را تحت شعاع و مورد توجه قرار دهد. لذا اگر انصاف دهید اشتیاق او بسیار بیشتر از هر انسانی برای برقراری ارتباط است. حال اگر تا کنون کسی نتوانسته به هیچ یک از این طرق با خداوند ارتباط برقرار کند، یقیناً و بدون شک او مشکلی اساسی و بنیادی دارد، نه خدا را شناخته، نه اشتیاقی برای ارتباط با او دارد و نه در مسیر اراده خدا قرار دارد و در کل مسیحی نیست.

فضای ارتباط خدا:

شور و اشتیاق خداوند برای برقراری ارتباط با انسان آن قدر زیاد است که علاوه بر تمام طرق ممکن که در بالا به آنها اشاره شد، از ویژگی حالات سه‌گانه ادراک انسانی نیز استفاده می‌کند، یعنی سه حالت: خواب، رؤیا، بیداری.

هر انسانی در طول حیات بشری خود حالت و فضایی خارج از این سه نمی‌تواند داشته باشد. خصوصیات و شخصیت‌های مختلف انسانی غالباً حداقل در یکی از این موارد تأثیرپذیری دارند. مثلاً برخی خوابها را بسیار باور دارند، بسیار بیشتر از آن چه در بیداری می‌بینند و می‌شنوند، برخی برعکس آن چه در بیداری و هوشیاری می‌بینند باور می‌کنند و برخی نیز عالم رؤیا با شگفتیهایش برایشان باورپذیرتر است. لذا خداوند برای شخصیت‌های مختلف به هر طریقی متوسل می‌شود تا برکت برساند.

خداوند در کتاب مقدس به ما چنین می‌گوید: «^{۴۹}الآن سخنان مرا بشنوید، اگر در میان شما نبی‌ای باشد، من که یهوه هستم خود را در رؤیا بر او ظاهر می‌کنم و در خواب به او سخن می‌گویم.^{۵۰} اما بنده من موسی چنین نیست. او در تمامی خانه من امین است.^{۵۱} با وی رو به رو و آشکارا و نه در رمزها سخن می‌گویم و شبیه خداوند را معاینه می‌بیند. پس چرا نترسیدید که بر بنده من موسی شکایت آوردید» (اعداد ۱۲ : ۶ - ۸)؟ دقیقاً سه حالت خواب و رؤیا و بیداری، هر چند منظور آیه با جمیع انبیا است، اما می‌دانیم که در عهد جدید خداوند با مقدسینش نیز به این حالت ارتباط برقرار می‌کند.

در خصوص ده طریق ارتباطی خدا دانستیم که برخی طرق در مقطعی خاص بوده اما آن طرقی که هنوز جاری است برای افراد مختلف بسته به اراده خدا در یکی از این سه حالت اتفاق خواهد افتاد. که در ذیل به بررسی آنها می‌پردازیم.

خواب:

یعقوب در خواب یهوه و فرشتگانش را می‌بیند و در همین حالت بود که وعدهٔ بزرگ خدا را دریافت نمود. هر چند او در بیداری نیز هنگام کشتی گرفتن با خداوند در هیئت انسانی با او ملاقات کرد اما در اکثر مواقع خداوند در خواب بر او ظاهر می‌شد: «^{۱۰} و اما یعقوب از پُرشع روانه شده به سوی حرّان رفت.^{۱۱} و به موضعی نزول کرده، در آن جا شب را به سر برد، زیرا که آفتاب غروب کرده بود و یکی از سنگهای آن جا را گرفته، زیر سر خود نهاد و در همان جا بخسبید.^{۱۲} و خوابی دید که ناگاه نردبانی بر زمین برپا شده، که سرش به آسمان می‌رسد و اینک فرشتگان خدا بر آن صعود و نزول می‌کنند.^{۱۳} در حال، خداوند بر سر آن ایستاده می‌گوید: من هستم یهوه، خدای پدرت ابراهیم و خدای اسحاق. این زمینی را که تو بر آن خفته‌ای به تو و به ذریت تو می‌بخشم» (پیدایش ۲۸ : ۱۰ - ۱۳).

و ایضاً وقتی خداوند به سلیمان در خواب ظاهر شد: «^۵ و خداوند به سلیمان در جبّون در خواب شب ظاهر شد. و خدا گفت: آن چه را که به تو بدهم، طلب نما» (اوّل پادشاهان ۳ : ۵).

شگفت‌انگیزترین ملاقاتهای خداوند در خواب را شاید بتوان از خوابهای یوسف نامزد مریم نام برد که در یک سری خوابهای زنجیره‌وار از خدا هدایت می‌گرفت. به عنوان مثال: «^{۲۰} اما چون او در این چیزها تفکّر می‌کرد، ناگاه فرشتهٔ خداوند در خواب بر وی ظاهر شده، گفت: ای یوسف پسر داوود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آن چه در وی قرار گرفته است، از روح‌القدس است» (متی ۱ : ۲۰).

و اما خوابها! نمی‌خواهم بی‌خبر باشید که خوابها لاجرم همه از سوی خدا نیست! بسیاری را دیدم و دائماً با این رویه مواجه هستم که ایمانداران عزیز با خوابهایی که دیده‌اند به نزد آمده و می‌آیند تا تعبیر آن را جويا شوند.

باید بدانید که علم تعبیر خواب یک موضوعی است و از خدا بودنش موضوعی دیگر. خوابها کلاً از سه منشأ سرچشمه می‌گیرد: خدا، شیطان، ذهن انسان.

خدا:

خوابهایی که از سوی خدا باشد بسیار کم و اندک هست. یک نکته بسیار مهم را آویزه گوش خود بسازید و از یاد مبرید، هیچ نیاز و مشکلی نیست که در کلیسا وجود داشته باشد ولی جوابش در کتاب مقدس نباشد، لذا خداوند برای تمام نیازهای کلیسا بخشش نمود بر کلیسای خودش برخی معلّمین؛ که محققین، استخراج کنندگان کلام خدا و آموزگاران کتاب مقدس هستند و نیز اگر هم نیاز به یک پاسخ به روز از سوی خدا باشد خداوند قرار داد در کلیسا برخی انبیا. لذا آگاه باشید اگر در منطقه‌ای حتی وسیع، اگر معلّمی مسح شده از سوی خدا و یا نبی‌ای تأیید شده و مسح شده خدا باشد، محال ممکن است که خداوند حتی در خواب به کسی دیگر هدایتی در خصوص کلیسا یا منطقه و کشور دهد.

اگر یادتان باشد دو طریق از طرق ارتباطی خدا انبیا و خادمین بودند، لذا تا این دو مسح آسمانی هستند خداوند به طرق دیگر توسط فردی دیگر از کلیسا عمل نخواهد کرد، مگر فقط در ارتباط با یک امر شخصی. و هرگاه خداوند به یکی از این دو طریق پاسخ دهد، دیگر امکان ندارد که به طریقی دیگر عمل کند و خادمش را بی‌حرمت نماید.

روزی فردی نزد من آمد و گفت: خواهری ایماندار مجبور به ازدواج با یک شخص غیر مسیحی شده و شبان کلیسای محلی، به او گفته اوّل بروید محضر ازدواج رسمی کشور و با آن شخص عقد کند و سپس بیایند و عقد کلیسایی نمایند. برادر اینها باید چه کار کنند؟ گفتیم: اوه! نه! این کتاب مقدسی نیست. این خودکشی است او اجازه این کار را

ندارد و اگر این کار را انجام دهد از ملکوت و کلیسا منقطع خواهد شد و در ادامه آیاتی که این را اثبات می‌کرد را به او دادم، و او از پیشم رفت.

چند ماه بعد خواهری را ملاقات کردم که در آن زمان عطیۀ نبوت داشته. در حین صحبت به من گفت که برادر فلانی چند وقت پیش نزد من آمد و در خصوص ازدواج یک خواهر با یک بی‌ایمان از من خواست تا از خداوند پرسش کنم. پرسیدم: شما چه جواب دادید؟ گفت: برادر من که فهم کتاب مقدسی ندارم و باید از خداوند بپرسم. پرسیدم: آیا از خداوند سؤال کردید؟ گفت: بله. پرسیدم: جواب چه بود؟ گفت: خداوند با قوت گفت مگر جواب ندادم؟ پاسخ همان هست که گفتم. پرسیدم: جواب را نداد؟ گفت: چون باز پرسیدم سکوت کرد و دیگر حرفی نزد. آن خواهر در ادامه پرسید: برادر، این یعنی چه؟ خندیدم و گفتم: خواهرم منظور خداوند از جواب، پاسخی بود که قبلاً از زبان من و به استناد کتاب مقدس شنیده بودند. قبل از شما برای پرسش پیش من آمده بودند. اما ظاهراً به کلام خدا ایمان نیاوردند و آیتی دیگر طلب نمودند که این گونه پاسخ شنیدند. بله. این درست است. این کتاب مقدسی است.

اما خوابی که از سوی خدا باشد را چگونه باید تشخیص داد؟ چهار خدمت و عطیۀ در ارتباط با کلیت خوابها وجود دارد:

✓ عطیۀ تعبیر خواب

✓ عطیۀ تمیز ارواح

✓ خدمت معلّمی

✓ خدمت نبی

این عطایا و خدمتها آسمانی است نه اکتسابی، لذا به طور دقیق کسی که این عطایا را دارد توانایی تعبیر و تعیین صحت و سقم خواب را دارد. اما نشانه‌هایی هست که

هر فرد ایماندار در یک دقت کلی بتواند بفهمد که خوابش از خدا هست یا نه که به این نشانه‌ها اشاره می‌کنیم:

- ✓ **اول:** همیشه آن چیزی که از سوی خدا باشد محکم، قاطع و بدون کوچک‌ترین شکی خواهد بود، یعنی وقتی کسی خوابی می‌بیند خداوند به او می‌فهماند از سوی او است، چه ایماندار باشد چه بی‌ایمان. مانند خواب فرعون در زمان یوسف و خواب نبوکدنصر در زمان دانیال.
- ✓ **دوم:** شخص از خواب به طریق غیر طبیعی بیدار خواهد شد، با بهتی ناشی از این که با خدا ملاقات کرده.
- ✓ **سوم:** تمام زوایای خواب در خاطر شخص دقیق خواهد ماند. زیرا محال است خداوند خوابی برای کسی بفرستد و شخص آن را فراموش کند.
- ✓ **چهارم:** در برخی مواقع خداوند خوابی که می‌دهد را مجدداً تکرار می‌کند، مانند خواب فرعون که یوسف در این ارتباط اعلام داشت: «^{۳۲} و چون خواب به فرعون دو مرتبه مکرر شد، این است که این حادثه از جانب خدا مقرر شده و خدا آن را به زودی پدید خواهد آورد» (پیدایش ۴۱ : ۳۲).
- ✓ **پنجم:** هر خوابی از سوی خداوند باید دقیقاً در راستای کارهای خدا در کتب مقدس باشد و هیچ مغایرتی با تعلیم کتاب مقدس نداشته باشد.

شیطان:

در عین تعجب درصد بسیار کمی از خوابها از سوی شیطان است. البته این درصد بسیار کم، بیشتر شامل حال ایمانداران در اطاعت اراده خداوند هست. البته شیطان اجازه ندارد و نمی‌تواند به برگزیدگان خدا خوابهای کاذب دهد مگر به دلایل خاص مثلاً برای تجربه شدن شخص، خداوند به شیطان این اجازه را می‌دهد.

از دیگر سوی وقتی کسی به مسیح ایمان می‌آورد از سیطره و استیلای شیطان خارج شده و به مسیح خواهد پیوست. لذا این موضوع همیشه موجب خشم شیطان بوده، با یک دقت بسیار جزئی در شهادت‌های نوایمانان کاملاً مشهود هست که خوابهای ارسالی از شیطان بیشتر در نزد اینان است چون با پذیرش مسیح از همه گناهان خود پاک شده و هیكل آنها در اوایل ایمان بری از تاریکی و گناه بوده و از طرفی دیگر چون هنوز با تعالیم کتاب مقدس قوی و زورآور نشده‌اند، لذا بسیار آسیب‌پذیرترند. از جنبه دیگر که بنگرید یک نوایمان در سادگی و پاکی اوایل ایمان بسیار خوش باور است لذا همین خصوصیات ابتدایی در نوایمانان روحهای شریر را بسیار ترغیب می‌کند تا با دادن خوابهای کاذب شخص را در ایمان متزلزل و در حد امکان او را از مسیر کلیسای خداوند خارج کنند. این امر کاملاً مشهود و غیر قابل انکار است.

اما ابلیس برای انحراف دادن ایماندارانی قدیمی‌تر و کمی پخته‌تر دست به شگردهایی متفاوت‌تر زده و کمی قوی‌تر عمل می‌کند مثلاً رؤیاهای کاذب می‌دهد.

اما چگونه خوابی که از شیطان هست را باید تشخیص داد؟ باز آن چهار عطیه و خدمت است که به کمک کلیسا می‌آید. این عطایا هر کدام از زاویه‌ای خاص به خود، خواب را مورد بررسی قرار می‌دهند اما نتیجه یکی خواهد بود. ولی برای این که هر ایماندار در یک نگاه ابتدایی بتواند تا حدودی تشخیص دهد که خواب از چه سمتی هست، باید این نشانه‌ها را مورد توجه قرار دهد.

- ✓ اول این که: پس از بیداری قسمتهایی از خواب در ذهن شخص نخواهد ماند.
- ✓ دوم این که: شخص با تشویش و شک از خواب بیدار می‌شود، زیرا کلام به ما می‌آموزد هر شک و تشویش از سوی ابلیس هست.
- ✓ سوم این که: خواب اصلاً با آموزه‌های کتاب مقدس تأیید نمی‌شود و ردی از آن در کتب مقدس نمی‌توان یافت.

ذهن انسان:

در عین ناباوری باید گفت که بیشتر خوابها ساخته ذهن و ضمیر ناخودآگاه هر شخص است. زمانی که شخصی به خواب می‌رود هوشیاری و ضمیر آگاه او از فعالیت می‌ایستد، لذا فرصت پیش می‌آید برای ناخودآگاه انسان تا با استناد به بخش حافظه و خاطرات مغز شخص، شروع به خلاقیت و قصه پردازی کند.

اگر اندکی توجه کنید این قبیل خوابها نشانه‌هایی دارد که کاملاً این را تأیید می‌کند مثلاً:

- ✓ هم راستا با اتفاقاتی هست که در طول روزهای اخیر برای شخص اتفاق افتاده.
- ✓ هم راستا با افکاری هست که در زمان بیداری شخص به آنها می‌اندیشید. مثلاً اگر شخص به موضوع بدی در خصوص شخصی فکر می‌کند، آن‌ا خوابی بر ضد او می‌بیند. و یا اگر از چیزی خوشش آمده و یا ذهنش را درگیر کرده، در راستای آن چیز خواب می‌بیند.
- ✓ این گونه خوابها هیچ تعبیری در آینده ندارد.
- ✓ وقایع را در خواب بر اساس میل شخص به تصویر می‌کشد.

دقت کنید که بیشتر این خوابها تعبیر دارد اما صحت ندارد. تعبیر از آن جهت که ذهن خلاق انسانی آن را ساخته، و عدم صحت از آن جهت که از سوی خدا نیست.

متأسفانه زیاد دیده شده در کلیساها خادمینی که هیچ یک از چهار خدمت و عطیۀ مربوطه را ندارند با جهل و ناآگاهی و با تعبیرهای عجیب و غریب ایمانداران را به گمراهی برده و بعضی اوقات نیز باعث خساراتی جبران‌ناپذیر شدند.

بهتر است با این شرایط ایمانداران زیاد به خواب توجه نکنند، زیرا خوابی که از خدا باشد از همان ابتدا خودش را با قوت و درکی قوی آشکار می‌کند. و در ادامه هرگاه

چنین دریافتی داشتید با کسانی که یکی از خدمت و عطیۀ مربوطه را دارند فقط مشورت کنید و قبل از این به تمام این شرایط توضیح داده شده در بالا توجه کنید.

یک نکته جالب دیگر این که طولانی‌ترین خوابی که یک شخص می‌بیند و شاید چند ساعت را در بر گیرد، در عمل و دنیای واقعی هرگز طولانی‌تر از ده دقیقه از زمان خواب شخص را در بر نمی‌گیرد.

رؤیا:

رؤیا نیز یک دروازه بصری است مانند خواب. رؤیا عالمی هست دقیقاً بین خواب و بیداری. گاهی وقتی کسی به این مرز می‌رسد ذهن او آن‌ا داستانی را برای شخص به تصویر می‌کشد. اما در اکثر مواقع شخص در بیداری و هوشیاری کامل وارد عالم رؤیا می‌شود که این گویای عملکرد دستی قوی‌تر از ذهن شخص است. یا خدا رؤیا می‌دهد و یا شیطان. برای دانستن این که یک رؤیا از خدا هست یا شیطان دقیقاً بستگی دارد به این که شخص در زندگی شخصی خود، چه قدر مطیع و پیرو کامل و مطلق کلام خدا است یا این که کلام خدا را بی‌حرمت می‌کند و آگاهانه به تعالیم ضد کتاب مقدسی از ابلیس روی می‌آورد. از آن جایی که عامل این وضعیّت خود شخص هست لذا خداوند با آنانی که رؤیای کاذب می‌بینند و به خدا نسبت می‌دهند بسیار سخت برخورد خواهد کرد.

«رؤیای باطل و غیبت‌گویی کاذب می‌بینند و می‌گویند: خداوند می‌فرماید، با آن که خداوند ایشان را نفرستاده است و مردمان را امیدوار می‌سازند به این که کلام ثابت خواهد شد.^{۷۴} آیا رؤیای باطل ندیدید و غیبت‌گویی کاذب را ذکر نکردید چون که گفتید خداوند می‌فرماید با آن که من تکلم ننمودم؟^{۷۵} بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: چون که سخن باطل گفتید و رؤیای کاذب دیدید، اینک خداوند یهوه می‌فرماید من به ضد شما خواهم بود.^{۷۶} پس دست من بر انبیایی که رؤیای باطل دیدند و غیبت‌گویی کاذب کردند، دراز

خواهد شد و ایشان در مجلس قوم من داخل نخواهند شد و در دفتر خاندان اسرائیل ثبت نخواهند گردید و به زمین اسرائیل وارد نخواهند گشت و شما خواهید دانست که من خداوند یهوه می‌باشم» (حزقیال ۱۳ : ۶ - ۹).

اما رؤیایی که از سوی خدا باشد را چگونه باید تشخیص داد؟ باز آن چهار عطیه و خدمت مسح شده دخیل در خوابها به کمک کلیسا می‌آید. و همان شرایط بررسی مشابه برای خوابها، در رؤیا نیز صدق می‌کند، که چون در بالا توضیح جامع داده شد از تکرارش می‌گذریم.

رؤیا در شرایطی به سراغ شخصی می‌آید که خدا در گفتن پیغام و خبری تعجیل دارد، مانند زمانی که رؤیایی در خصوص پولس به حنّانیا داده شد. «... و در دمشق، شاگردی حنّانیا نام بود که خداوند در رؤیا بدو گفت: ای حنّانیا! عرض کرد، خداوند لبیک! خداوند وی را گفت: برخیز و به کوچه‌ای که آن را راست می‌نامند بشتاب و در خانهٔ یهودا، سولس نام طرسوسی را طلب کن زیرا که اینک دعا می‌کند» (اعمال رسولان ۹ : ۹ - ۱۱).

و یا شخص سرسپرده به شیطان در شرایطی قرار دارد که می‌تواند یک انحراف ایجاد کند. اگر در کتاب مقدس خوب دقت کنید معمولاً رؤیاهای کاذب همیشه زمانی به سمت قوم رفته که از دل شریعت موسی فرقه‌هایی تشکیل شده و ایضاً امروزه نیز در نزد فرقه‌های مسیحیت هست.

به یاد دارم روزی در یکی از مشارکتهای کلیسایی، دختری رؤیایی عجیب دیده بود، که روح‌القدس چون زبانه‌های آتش بر سر عده‌ای خاص قرار گرفت و این را در پایان جلسه شهادت داده بود. نکتهٔ جالب توجه این بود، غیر از یک نفر از آن جمع که این دختر عاشقش بود و آن پسر برای ازدواج با وی ظاهراً مسیحی شده بود، هیچ یک از آن جمع

مسیحی نبودند! حال، نکته جالب این است که چه طور یک بی ایمان می تواند روح القدس داشته باشد؟!

اگر به کل کتاب مقدس توجه کنید، هیچ رؤیایی در عهد عتیق که از سوی خدا بوده، مانند وقایع جاری در زندگی حقیقی به تصویر کشیده نشده، بلکه همیشه در تمثیل و تشبیهات داده شده که با حکمت و دانش زمینی قابل تعریف نیست. در عهد جدید نیز اندکی از رؤیاهایی که مکتوب گردیده فقط به صورت کلامی است و می گوید که خداوند چنین می گوید؛ مثلاً: «^۹ شبی خداوند در رؤیا به پولس گفت: ترسان مباش، بلکه سخن بگو و خاموش مباش» (اعمال رسولان ۱۸ : ۹). این طریق خدا است. این طریقی است که همیشه خداوند رؤیاها را نشان می دهد و یا سخن می گوید.

بیداری:

از دیگر حالات فضای ارتباطی خدا در بیداری است. که نمونه های بسیار زیادی در کتاب مقدس می توان نشان داد که خدا به شکل انسان یا فرشته خداوند یا فرشتگانش یا توسط صدایی از آسمان و یا حتی انبیا ارتباط برقرار نموده است. اما در این بخش تنها به ذکر دو مورد اکتفا می کنیم.

«^۱ و خداوند در بلوطستان ممری بر وی ظاهر شد و او در گرمای روز به در خیمه نشسته بود.^۲ ناگاه چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده اند. و چون ایشان را دید از در خیمه به استقبال ایشان شتافت و رو بر زمین نهاد^۳ و گفت: ای مولا، اکنون اگر منظور نظر تو شدم از نزد بنده خود مگذر.^۴ آندک آبی بیاورند تا پای خود را شسته، در زیر درخت بیارامید^۵ و لقمه نانی بیاورم تا دلهای خود را تقویت دهید و پس از آن روانه شوید، زیرا برای همین شما را بر بنده خود گذر افتاده است. گفتند: آن چه گفتی بکن. پس ابراهیم به خیمه نزد ساره شتافت و گفت: سه کیل از آرد میده به زودی

حاضر کن و آن را خمیر کرده، گرده‌ها بساز.^۷ و ابراهیم به سوی رمّه شتافت و گوساله نازکِ خوب گرفته، به غلام خود داد تا به زودی آن را طبخ نماید.^۸ پس کره و شیر و گوساله‌ای را که ساخته بود، گرفته، پیش روی ایشان گذاشت و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند» (پیدایش ۱۸ : ۱ - ۸).

«^{۲۴} و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می‌گرفت.^{۲۵} و چون او دید که بر وی غلبه نمی‌یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد.^{۲۶} پس گفت: مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکافد. گفت: تا مرا برکت ندهی، تو را رها نکنم.^{۲۷} به وی گفت: نام تو چیست؟ گفت: یعقوب.^{۲۸} گفت: از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی.^{۲۹} و یعقوب از او سؤال کرده، گفت: مرا از نام خود آگاه ساز. گفت: چرا اسم مرا می‌پرسی؟ و او را در آن جا برکت داد.^{۳۰} و یعقوب آن مکان را فنیئیل نامیده، گفت: زیرا خدا را رو به رو دیدم و جانم رستگار شد» (پیدایش ۳۲ : ۲۴ - ۳۰).

در پایان این قسمت لازم دیدم یک توضیح مهم را بدهم. تعداد آیاتی که از ابتدا تا کنون و بعد از این نیز خواهم گذاشت به هیچ وجه همینها نیست! آیات و استنادهای بسیاری برای هر بخش وجود دارد اگر همه را می‌خواستم بگذارم هم از حوصله خواننده بیرون می‌زد و هم این که تعداد صفحات کتاب لااقل تا به این جا سه برابر می‌شد. به شما زاویه دید و طریق تفکر در آیات کلام را دادم مابقی را می‌توانید اگر دوست داشتید در کلام محقق شوید و به راحتی ببینید.

خدا یک است:

سرتاسر کتاب مقدس وقتی از خدا سخن می‌گویند یک خدای واحد را به ما معرفی می‌کند. خدا نامی مفرد است به معنی "آن که از خودش می‌آید." بزرگ‌ترین صفت خدا آفرینندگی او است. اساساً وقتی گفته می‌شود خدا، اولین خصیصه‌ای که از او به ذهن هر بشری می‌رسد آفریننده بودن او در تمام جهان هستی است. کتاب مقدس به وضوح اعلام می‌کند که خدا واحد است و غیر از او هیچ خدای دیگری وجود ندارد و قویاً اعلام می‌دارد که او پدید آورنده و آفریننده همه چیز است.

خالق جهان هستی هیچ شریک و خدایی دیگر را در جایگاه خدایی از روز ازل تا کنون قائل نبوده و نیست بلکه به وضوح اعلام می‌کند که نه قبل از او و نه بعد از او خدایی نبوده و نیست. او در اولین آیه از اولین کتاب کتب مقدس صریحاً به واحد بودن خودش در ازل اشاره دارد وقتی که اقدام به خلقت جهان هستی نمود: «در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید.» و با قاطعیت وجود هر خدایی دیگر را با خود رد و باطل اعلام می‌کند. تمام کتب مقدس با چنان صراحتی به یکتا بودن خدا اعتراف دارد که جای هیچ گونه تفسیر و تحلیلی باقی نمی‌گذارد. آن چنان خدا در کتاب مقدس در خصوص یگانه بودنش به روشنی سخن گفته که گویی می‌دانست در آینده، بسیاری به انحراف و شرک کشیده می‌شوند.

لذا از آن جا که این مبحث از الوهیت بسیار آشکار و واضح است به حدی که نمی‌توان برای آن هیچ تفسیر و توضیحی آورد، در زیر به تعدادی از آیات اشاره می‌شود که بسیار واضح و روشن به واحد بودن خدا اشاره دارد:

✓ «ای اسرائیل بشنو، یهوه، خدای ما، یهوه واحد است» (تثنیه ۶: ۴).

✓ «^{۲۲}بنابراین ای یهوه خدا، تو بزرگ هستی زیرا چنان که به گوشه‌های خود شنیده‌ایم، مثل تو کسی نیست و غیر از تو خدایی نیست» (دوم سموئیل ۷ : ۲۲).

✓ «^۵من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی. من کمر تو را بستم هنگامی که مرا نشناختی.^۶ تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سوای من احدی نیست. من یهوه هستم و دیگری نی.^۷ پدید آورنده نور و آفریننده ظلمت، صانع سلامتی و آفریننده بدی. من یهوه صانع همه این چیزها هستم» (اشعیا ۴۵ : ۵ - ۷).

✓ «^{۲۱}پس اعلان نموده، ایشان را نزدیک آورید تا با یک دیگر مشورت نمایند. کیست که این را از ایام قدیم اعلان نموده و از زمان سلف اخبار کرده است؟ آیا نه من که یهوه هستم و غیر از من خدایی دیگر نیست؟ خدای عادل و نجات دهنده و سوای من نیست.^{۲۲} ای جمیع کرانه‌های زمین به من توجه نمایید و نجات یابید زیرا من خدا هستم و دیگری نیست» (اشعیا ۴۵ : ۲۱ - ۲۲).

✓ «^{۲۴}خداوند که ولی تو است و تو را از رحم سرشته است چنین می‌گوید: من یهوه هستم و همه چیز را ساختم. آسمانها را به تنهایی گسترانیدم و زمین را پهن کردم؛ و با من که بود» (اشعیا ۴۴ : ۲۴)؟

✓ «^۶خداوند پادشاه اسرائیل و یهوه صوالت که ولی ایشان است چنین می‌گوید: من اوّل هستم و من آخر هستم و غیر از من خدایی نیست» (اشعیا ۴۴ : ۶).

✓ «^۸ترسان و هراسان مباشید. آیا از زمان قدیم تو را اخبار و اعلام ننمودم و آیا شما شهود من نیستید؟ آیا غیر از من خدایی هست؟ البته صخره‌ای نیست و احدی را نمی‌شناسم» (اشعیا ۴۴ : ۸).

✓ «^{۱۰}یهوه می گوید که شما و بنده من که او را برگزیده‌ام شهود من می‌باشید. تا دانسته به من ایمان آورید و بفهمید که من او هستم و پیش از من خدایی مصوّر نشده و بعد از من هم نخواهد شد.^{۱۱} من، من یهوه هستم و غیر از من نجات دهنده‌ای نیست» (اشعیا ۴۳ : ۱۰ - ۱۱).

✓ «^{۱۱}آیا جمیع ما را یک پدر نیست و آیا یک خدا ما را نیافریده است؟ پس چرا عهد پدران خود را بی‌حرمت نموده، با یک دیگر خیانت می‌ورزیم» (ملاکی ۲ : ۱۰)؟

✓ «^{۲۹}عیسی او را جواب داد که اوّل همه احکام این است که بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است» (مرقس ۱۲ : ۲۹).

✓ «^{۴۴}شما چگونه می‌توانید ایمان آرید و حال آن که جلال از یک دیگر می‌طلبید و جلالی را که از خدای واحد است طالب نیستید» (یوحنا ۵ : ۴۴)؟

✓ «^۳و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند» (یوحنا ۱۷ : ۳).

✓ «^{۳۰}زیرا واحد است خدایی که اهل ختنه را از ایمان و نامختونان را به ایمان عادل خواهد شمرد» (رومیان ۳ : ۳۰).

✓ «^۴پس درباره خوردن قربانیهای بته‌ها، می‌دانیم که بت در جهان چیزی نیست و این که خدایی دیگر جز یکی نیست» (اوّل قرن‌تین ۸ : ۴).

✓ «^{۱۶}که تنها لایموت و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی‌تواند دید. او را تا ابدالآباد اکرام و قدرت باد. آمین» (اوّل تیموتاؤس ۶ : ۱۶).

✓ «^{۲۵} یعنی خدای واحد و نجات دهنده ما را جلال و عظمت و توانایی و قدرت باد،
الآن و تا ابدالآباد. آمین» (یهودا ۱ : ۲۵).

✓ و آیات بسیار دیگری ...

تمام کتاب مقدس شهادت به واحد بودن خدا می دهد، اما متأسفانه امروزه بسیاری با ادعای مسیحی بودن، بر ضد کتاب مقدس و کلام خدا رفتار نموده و شرک را وارد کلیساها نمودند و بسیاری را به گمراهی کشاندند. در ادامه به جهت آشکارسازی، نگاهی کوتاه بر پوچ بودن فرضیه این مدعیان خواهیم انداخت.

پس از دوره رسولان اولیه مسیح و قوت گرفتن کلیسای سیاسی رومی و ایجاد اختلاف بین مسیحیان و یهودیان، از آن جایی که مسیحیان یهودیان را مسبب اصلی مصلوب شدن مسیح می دانستند، نزاع و تنفری در نزد مسیحیان بر ضد یهودیان شکل گرفت که نهایتاً موجب جدا شدن کتب عهد عتیق از کتب عهد جدید شد. این امر باعث ایجاد انحرافات بسیار بزرگی در امور تعلیمی کتاب مقدس و خصوصاً شناخت الوهیت شد، از آن جایی که کتب عهد عتیق بود که در خصوص یگانگی خدا به وضوح سخن می گفت. ایجاد این خلا باعث شد تا برخی روشنفکر نماها که از آموزه های کتاب مقدس بی بهره بودند دست به زایش عقایدی بزنند که هیچ پایه و جایگاه کتاب مقدسی نداشته.

این افراد به دلیل عدم درک و فهم کتاب مقدس، وقتی با عبارات پدر، پسر و روح القدس در عهد جدید مواجه شدند و نتوانستند این سه را هضم کنند، با رجوع به اعتقادات سایر اقوام و تأثیرپذیری از خدایان سه گانه یونان باستان، برای مسیحیت نیز سه خدا: خدای پدر، خدای پسر و خدای روح القدس را ساختند! یعنی خدایان یونان باستان را وارد مسیحیت نمودند. سه خدایی که امروز با نام تثلیث اقدس معروف است و جمعیت کثیری از مسیحیان به آن اعتقاد دارند.

تاریخ مکتوب کلیسا دقیقاً از چگونگی شکل‌گیری این اعتقاد به ما اخبار می‌نماید. این اعتقاد از زمان شکل‌گیری تا به امروز، هرگاه با تفسیر مخالفین مواجه شد، از آن جا که چیزی برای گفتن و اثبات فرضیه خود نداشت، پیوسته در حال تغییر بود و با هر تغییری، یک فرقه از میان آن بیرون زد. امروزه فرقه‌های بسیاری در مسیحیت به وجود آمده که هر کدام در خصوص تثلیث نظری متفاوت از دیگری ارائه می‌دهند.

در این مجال به نظرات آنان کاری نداریم، ولی از آن جایی که بسیاری را با خود به گمراهی کشاندند، لازم دیدم تا نظر عزیزانی که در این گمراهی گرفتار شدند را به چند نکته کلیدی جلب کنم.

اول از همه باید بدانیم که کلام خدا و کتب مقدس تنها مرجع هر فرد مسیحی است. عیسی مسیح به ما می‌گوید: «کتب را تفتیش کنید.» خود او بارها برای اثبات کلامش به کتاب مقدس رجوع نمود. او حتی در مواجهه با شیطان، برای دادن پاسخ به او، به کتاب مقدس استناد نمود و خارج از کتاب چیزی به او نگفت. تمام کتب به الهام خدا نوشته شده چنان که پولس رسول می‌فرماید: «تمامی کتب از الهام خدا است و به جهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است،^{۱۷} تا مرد خدا کامل و به جهت هر عمل نیکو آراسته بشود» (دوم تیموتاؤس ۳ : ۱۶ - ۱۷).

عیسی مسیح، کلمه خدا که جسم پوشید و فرستنده کتاب مکاشفه است با قدرت اعلام می‌دارد: «^{۱۸} زیرا هر کس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت می‌دهم که اگر کسی بر آنها بیافزاید، خدا بلایای مکتوب در این کتاب را بر وی خواهد افزود.^{۱۹} و هرگاه کسی از کلام این نبوت چیزی کم کند، خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدس و از چیزهایی که در این کتاب نوشته است، منقطع خواهد کرد» (مکاشفه ۲۲ : ۱۸ - ۱۹).

هیچ کس اجازه ندارد حتی کلمه‌ای به کتب مقدس اضافه یا از آن کم کند. نمی‌توانیم چیزی که در کتاب مقدس نیست را به هر عنوانی به آن بیافزاییم و یا آن چه مکتوب است را از آن کم کنیم. کتاب مقدس ملاک، مرجع و معیار هر فرد مسیحی است.

حال در کلیساهای فرقه‌ای ما عبارات تثلیث اقدس، خدای پدر، خدای پسر و خدای روح‌القدس را داریم و این را برای کلیساها یک آموزه بنیادی ساختند! اوه، عجب! کجای کتب مقدس از عهد عتیق تا عهد جدید حتی یک بار عبارات تثلیث اقدس، خدای پسر و خدای روح‌القدس مکتوب گردیده؟ حتی یک مورد از این عبارات در کتاب مقدس وجود ندارد. این افزودن به کلام خدا است. این یک بدعت و انحراف است. این دست بردن در کلام خدا است. این ضدیت و دشمنی با خدا است. و نهایتاً آن دیگری (شیطان) را بندگی کردن. همیشه کتاب مقدس وقتی پسر را مخاطب قرار داده با عنوان پسر خدا و پسر انسان و خداوند عیسی مسیح خطاب کرده، نه خدای پسر. و نیز همیشه در عهد جدید وقتی روح خدا را مخاطب قرار داده با عنوان روح‌القدس بوده بدون هیچ پسوند و پیشوندی، و نه خدای روح‌القدس.

اعتقاد به بیش از یک خدا دقیقاً خود شرک و کفر به خدای واحد حقیقی است. شرک مصدر واژه‌هایی مانند اشتراک، مشارکت، شراکت و ... است که به بیش از یکی بودن اشاره دارد. وقتی جماعتی قائل به خدایان می‌باشند، یعنی در امر خلقت و حیات برای خدا شریک و هم رتبه قائل شده‌اند.

حال با هر تفسیر، توضیح و توجیه‌ای، آنان که خدایانی دیگر مانند خدای پسر و خدای روح‌القدس ساختند و در کنار خدای واحد حقیقی قرار داده‌اند، یک بدعت دروغین کفر آمیز ساختند و شرک را وارد کلیسا کرده‌اند و کلیسا را به سمت شرک بردند.

عبارت تثلیث یک واژه عربی است از مصدر ثلث، ثلث عدد سوم در زبان عرب است. تثلیث یعنی سه، سه تا، سه‌گانه، بدون هیچ فشاری به ذهن کاملاً واضح و آشکار

است که این عدد حتّی در معنی تحت‌اللفظی خود در ارتباط با ذات الوهی خدا، یعنی شرک؛ اعتقاد به تثلیث نه تنها ربطی به مسیحیت ندارد، بلکه با توجّه به شهادت تمام کتب که به وحدانیت خدا شهادت می‌دهند، نماد کامل شرک و خروج از مسیحیت است.

شما نمی‌توانید یک آموزه به نام تثلیث را وارد مسیحیت کنید در حالی که حتّی یک بار با چنین واژه‌ای در کتاب مقدّس مواجه نمی‌شوید. وقتی عباراتی مانند تثلیث که حتّی معنی لغوی آن بوی شرک می‌دهد و در همین ابتدا، عنوان آن در ضدیت با خدا آشکار است پس پرداختن به توضیح و هر تفسیری نسبت به آن باطل و کاذب و دروغ است. وقتی در کلام خدا حتّی یک بار با عبارت خدای پسر و خدای روح‌القدس مواجه نمی‌شوید پس پرداختن به هر توضیح و تفسیری در خصوص آن باطل و کاذب و دروغ است.

می‌بینید؟ خروج از کلام خدا حتّی برای یک لحظه شرک و انحراف به همراه می‌آورد. عیسی خداوند، کلام مجسم شده خدا، در این خصوص می‌فرماید: «^{۳۱}... اگر شما در کلام من بمانید، فی‌الحقیقه شاگرد من خواهید شد،^{۳۲} و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد» (یوحنا ۸ : ۳۱ - ۳۲).

از آن جایی که تثلیث یک انحراف در مسیحیت است، لذا پرداختن به آن بیش از این فاقد ارزش است. کشمکش با بطلالت مصداق گام برداشتن در بطلالت است. این مختصر برای آگاهی عزیزانی نوشته شد که ناآگاهانه در این انحراف بزرگ گرفتار شدند. اما هدف این کتاب آشکارسازی الوهیت از دیدگاه کتاب مقدّس است. لذا وقتی واحد بودن خدا آشکار گردد دیگر باطل بودن هر چیزی غیر از آن مشخص می‌شود. چون خدا یکی است، پس دو یا سه نمی‌تواند باشد. وقتی کتاب مقدّس پیوسته می‌گوید واحد پس تثلیث نمی‌تواند باشد.

با قدرت و کاملیتی که کلام خدا بر یگانه بودنش در کتاب مقدس ارائه داده، این قسمت که در ظاهر می‌بایست طولانی می‌شد، در عوض بسیار کوتاه نوشته شد چون قاطعیّت کلام خدا در معرفی خودش جای هیچ گونه بحث و کنکاشی را باقی نمی‌گذارد. گویی در تمام اعصار این یکی از مهم‌ترین نکات برای خدا بود. این قاطعیّت یک هشدار و زنگ خطر برای تمام مدعیان مسیحیت است تا از این روشنایی عظیم و آشکار به سمت تاریکی نروند، پس از آن که یک بار با شنیدن مژده خوش انجیل منور شدند. آمین.

خصوصیات خدا:

پیش گفتار:

به جرأت می‌توان گفت این قسمت از شناخت الوهیت مهم‌ترین و اساسی‌ترین مبحث الوهیت است. عدم شناخت و حتی ضعف شناخت نسبت به خصوصیات خدا نیز می‌تواند به راحتی کسی را از ملکوت خدا بازدارد و برعکس، شناخت کامل و عمل به این مهم شخص را در مسیر شاهراه حیات قرار دهد.

برای مثال شما وقتی به خانه‌ای دعوت می‌شوید، قبل از ورود به آن خانه حتماً لازم دارید تا آشنایی دقیقی از آن خانه و صاحب خانه داشته باشید. نکات مهمی مانند این که: صاحب خانه را بشناسید، با خصوصیاتش خوب آشنا باشید، بدانید از چه چیزها و کارهایی خوشش می‌آید و از چه چیزها و کارهایی تنفر دارد، قوانین خانه او به چه صورت است، طبع صاحب خانه به چه شکل است، نوع رفتار او چگونه است و ...، تا در ارتباط با او دست از پا خطا نکرده، مبدا او را برنجانید و یا خشم او را برانگیزانید تا شما را با غضب از خود طرد و از خانه‌اش بیرون بی‌افکند و یا با شما سرسنگین بوده و اعتنایی نکند. یا حتی آن قدر محزون شود و اعمالتان در نزدش ناپسند آید که از شما دوری کند. حتی اگر به عمد هم نباشد رفتار شما آن قدر با طبع او در تضاد بوده که او را از شما دور ساخته است.

و نیز چنین است وقتی از کسی درخواست مساعدت و کمک دارید، برای حضور در نزد او حتماً می‌بایست با خصوصیات او کاملاً آشنا باشید تا مبدا رفتاری مغایر با طبع او انجام دهید که موجب رانده شدن و دست خالی برگشتن شما شود.

در چنین ارتباطاتی باید مراقب تمام رفتار، گفتار، افکار، و حتی شکل ظاهر خود باشید. گاهی اوقات نحوه سخن گفتن، ایجاد تنفر می‌کند، گاهی اوقات شیوه رفتار باعث

ایجاد تنفر می‌شود، و گاهی اوقات نیز افکار و اعتقادات شخص است که تنفر را در صاحب خانه بر می‌انگیزد، و نیز حتی گاهی اوقات شکل لباس پوشیدن تنفر را به وجود می‌آورد.

در ارتباط با شخص مهمی که قرار است به حضورش حاضر شوید همیشه دانستن دو جنبه از خصوصیاتش بسیار حائز اهمیت است: اول این که چه افکار و رفتار و گفتار و ... را می‌پسندد و موجب جلب رضایت او می‌شود. دوم این که چه افکار و رفتار و گفتار و ... را نمی‌پسندد و از آن تنفر دارد. ملاحظه و رعایت این نکات شخص را در نزد او محبوب یا منفور می‌سازد که متعاقباً تأثیرات و پیامدهای خود را به همراه خواهد داشت.

دقیقاً چنین است در ارتباط با خدا بودن. او صاحب حیاتی است که همه برای آن به وی محتاج هستند، خدایی تغییرناپذیر که طبع او با هیچ چیز تغییر نمی‌کند، از بدیها نفرت دارد و آن را جزا می‌دهد و نیکویی را پسند می‌کند و به خود جذب می‌نماید.

بسیاری را دیدم که می‌پرسند، چرا خدا صدای ما را نمی‌شنود؟ چرا به داد ما نمی‌رسد؟ چرا زندگی ما در سختی می‌گذرد و خدا نگاه نمی‌کند و ...؛ البته این امر دلایل متعددی دارد ولی یکی از مهم‌ترین دلایلش این است که شخص در ارتباط با خدا، با آن که خود را مسیحی می‌داند اما هنوز کارهایی می‌کند که خدا به روشنی در کتاب مقدس تنفر خود را از آنها اعلام کرده. و یا در جهت جلب رضایت و خشنودی خدا، با آن که کتاب مقدس به این امور راهنمایی و هدایت می‌کند، در زندگی به ظاهر ایمانی خود هیچ قدمی بر نمی‌دارند.

مسبب تمام سخت دلی، کوری روحانی، تجربیات، دوری از خدا، و حتی برخی بلایا و سختیها و بیماریها، تنها خود شخص است و فقط به عملکردهای او در ارتباط با خدا بر می‌گردد. نشناختن خصوصیات خدا و هماهنگ نشدن با آنها برای هر مدعی مسیحی، نتیجه‌ای جز دوری از خدا نخواهد داشت، لاجرم روح قدّوس خدا (روح القدس)

هرگز در چنین افرادی ساکن نخواهد شد و این یعنی نبودن در کلیسای عروس خداوند. در جلد دوم کتاب مفصلاً به این موضوع پرداخته خواهد شد.

اما خصوصیات خدا کدامها است؟ خصوصیات خدا را در کل می‌توان به دو دسته تقسیم نمود:

۱. آن چه خدا دوست دارد.

۲. آن چه خدا نفرت دارد.

کتاب مقدس به هر دو مورد به طور دقیق پرداخته است. از آن جایی که پرداختن به این موارد به گستردگی تمام کتاب مقدس است، حتماً و بدون هیچ بهانه‌ای وظیفه هر فرد مسیحی هست تا کل کتاب مقدس را خوانده و تفتیش نموده تا اراده پسندیده خدا را دریابد و زندگی خود را مطابق اراده و سلیقه خدای پدر شکل دهد.

لذا در مورد آن چه خدا دوست دارد، توصیه من همیشه به تمام مسیحیان این است که قلم و دفتری برای خود برداشته و شروع به مطالعه کتاب مقدس نمایند و آن اعمالی که موجب رضامندی و خشنودی خدا است را در آن یادداشت نموده و پیوسته به آن بنگرند و سعی کنند زندگی خود را آن گونه که خدا دوست دارد تغییر دهند. شاید قوت یا ضعف در این امور چندان در برگزیدگی ما برای ملکوت تأثیر نداشته باشد، اما اگر شخصی کلاً از انجام اموری که خدا دوست دارد دور باشد هرگز در اراده خدا قرار نگرفته و در مسیر ذلالت پیش می‌رود. این خود دلیلی محکم است بر این که شخص هنوز به خدا ایمان حقیقی ندارد و فیض را درک نکرده و در اراده خدا خودش را قرار نداده و هنوز تبدیل نشده است.

ولی در خصوص آن چه خدا نفرت دارد، چنان دارای اهمیت ویژه است که تخطی از یک مورد آن حتی شخص را از ملکوت باز می‌دارد. بسیاری را دیدم که اصلاً به این مهم توجه نمی‌کنند لذا رجاسات بسیاری را در زندگیشان داخل نمودند که نتیجه‌اش دوری و

تنفّر خدا است. متأسّفانه آن چه سالها شاهد آن بودم عدم توجّه و پرداختن دقیق کلیساها به این مهم بوده، نه تنها عدم توجّه بلکه بسیاری دانسته یا نادانسته کارهایی را که خدا اعلام نموده از آنها متنفّر است را در کلیساها ترویج داده‌اند.

به لحاظ اهمیّت بسیار خاص این مورد، که می‌تواند یکی از موانع بزرگ زندگی هر فرد مسیحی باشد، در این قسمت به مواردی که کتاب مقدّس به روشنی اعلام می‌دارد که خدا از چه چیزهایی تنفّر و کراهت دارد، و نیز بعضی از خصوصیات منحصر و خاص خدا خواهیم پرداخت.

پرستش خدایان غیر:

«^{۲۱} اشیره‌ای از هیچ نوع درخت نزد مذبح یهوه، خدایت که برای خود خواهی ساخت غرس نمّا.^{۲۲} و ستونی برای خود نصب مکن زیرا یهوه خدایت آن را مکروه می‌دارد» (تثنیه ۱۶ : ۲۱ - ۲۲).

اشیره، مجسمه چوبی یکی از خدایان کنعان به نام اشتورت بود. وقتی خدا به قوم اسرائیل، شریعت و فرمان بر ساختن خیمه اجتماع و قدس‌الاقداّس و تمام لوازم داخل آن را داد، قوم را منع نمود تا در مکان مقدّس او هیچ اشیره‌ای (بتی از خدایان دیگر) را قرار ندهند. خدا تحمل نمی‌کند تا در کنار او خدایان دروغین دیگر قرار گیرند. این کار بی‌حرمتی به خدا، شرک و خروج از ایمان است.

امروزه قدس‌الاقداّس خدا در زمین، بدن هر ایماندار و خیمه اجتماع یا همان مکان پرستش، کلیسا و محل سکونت ایمانداران است. به عبارتی در هر کجا که یک ایماندار باشد آن جا مکان مقدّس خدا است لذا نباید هیچ بت و نمادی از خدایان دیگر و تابلوی

مکتوب از گفتار خدایان دیگر با او و در مکانی که هست وجود داشته باشد. این عمل در نظر خدا مکروه است و خدا در چنین مکانهایی ساکن نخواهد شد.

متأسفانه هنوز بسیار دیده می‌شود، کسانی که از مذہبهای دیگر به مسیحیت گرویدند و حتی آنانی که مسیحی زاده‌اند، در کمال بی‌توجهی خانه‌هایشان را پر نموده‌اند از نمادها، مجسمه‌ها و تابلو نوشته‌های مشرکانه. این کار در نزد خدا مکروه، قبیح و باطل است.

«ایهوه صوالت خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: شما تمامی بلایی را که من بر اورشلیم و تمامی شهرهای یهودا وارد آوردم دیدید که اینک امروز خراب شده است و ساکنی در آنها نیست،^۳ به سبب شرارتی که کردند و خشم مرا به هیجان آوردند از این که رفته، بخور سوزانیدند و خدایان غیر را که نه ایشان و نه شما و نه پدران شما آنها را شناخته بودید عبادت نمودند.^۴ و من جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم و صبح زود برخاسته ایشان را ارسال نموده، گفتم این رجاست را که من از آن نفرت دارم به عمل نیاورید.^۵ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرا نداشتند تا از شرارت خود بازگشت نمایند و برای خدایان غیر بخور نسوزانند. بنابراین خشم و غضب من ریخته و بر شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم افروخته گردید که آنها مثل امروز خراب و ویران گردیده است» (ارمیا ۴۴ : ۲ - ۶).

نمی‌توانید پس از آن که به خدای واحد حقیقی ایمان آوردید حتی کوچک‌ترین نگاهی به گذشته داشته باشید؛ کوچک‌ترین نگاه به عقب و گذشته هلاکت را به همراه دارد. زن لوط وقتی حسب رحمت خدا فرصت نجات را یافت و در مسیر نجات گام بر می‌داشت، از آن جایی که نگاه و دلش به گذشته و خانه و اموالش بود، وقتی به پشت سرش فقط برای یک لحظه نگاه کرد، سریعاً مورد غضب خدا قرار گرفت و هلاک شد. هوشیار باشید، پس از نجاتی که به رایگان یافتید اگر قدر و حرمت آن را نگاه ندارید و فقط یک لحظه حسرت گذشته را بخورید لایق ملکوت خدا نخواهید بود و هلاک خواهید

شد؛ مانند زن لوط و یا قوم اسرائیل که در بیابان با حسرت، نگاه و فکرشان به گذشته خود در مصر بود که حتی این را در بیابان نیز اعلام نمودند، و در نهایت همه هلاک شدند.

هیچ نماد و نشانی از خدایان غیر را در خانه‌ها، کلیساها، و حتی در دل خود نگاه ندارید، این در نزد خدا مکروه است و خشم او را به همراه دارد. همه را بیرون بیاورید و به سوی خدا بازگشت نمایید. داشتن هر نماد و اشیره‌ای به منزله پرستش آنان است.

خدا ملعون می‌دارد کسی را که نمادی از خدایان دیگر با خود دارد؛ و نه این که ملعون باد می‌گوید بلکه به قوم خویش نیز فرمان می‌دهد تا آمین گو باشند. یعنی قوم نیز چنین شخصی را از خود طرد و دور نمایند: «^{۱۵} ملعون باد کسی که صورت تراشیده یا ریخته شده از صنعت دست کارگر که نزد خداوند مکروه است، بسازد و مخفی نگاه دارد. و تمامی قوم در جواب بگویند، آمین» (تثنیه ۲۷ : ۱۵).

ملعون به معنی دور انداخته شده است. وقتی خدا کسی را ملعون می‌کند یعنی از حضورش دور انداخته است. نمی‌توانید خود را مسیحی بدانید و پیکرهای تراشیده شده و تمثالهایی که نزد خدا مکروه هست را با خود داشته باشید. این خروج از حضور خدا است. و چنین شخصی می‌بایست از کلیسا خارج شود. هر چه قدر هم که چنین شخصی نیک نام باشد اما کلیسا می‌بایست او را طرد کند.

یکی از مواردی که خدا صدای دعای ایمانداران را هرگز نخواهد شنید، زمانی است که شخص پیکری تراشیده شده و یا تمثال و نمادی که نزد خدا مکروه است را با خود داشته باشد.

تا کنون فقط از وخامت داشتن نمادی از خدایان غیر سخن گفتیم چون متأسفانه داشتن چنین چیزهایی بسیار در نزد ایمانداران دیده می‌شود. اما به مراتب بدتر از آن پرستش خدایان دیگر پس از آن که شخص به فیض خدا در عیسی مسیح یک بار منور

شده باشد است. به حکمی که یک هشدار ترسناک در ارتباط با اشخاصی است که فیض خدا را رد می‌کنند و به سوی دیگری می‌روند توجه کنید:

«^۱ و این است احکامی که پیش ایشان می‌گذاری:^۲ اگر غلام عبری بخری، شش سال خدمت کند و در هفتمین، بی‌قیمت، آزاد بیرون رود.^۳ اگر تنها آمده، تنها بیرون رود و اگر صاحب زن بوده، زنش همراه او بیرون رود.^۴ اگر آقای زن بدو دهد و پسران یا دختران برایش بزاید، آنگاه زن و اولادش از آن آقای باشند، و آن مرد تنها بیرون رود.^۵ لیکن هرگاه آن غلام بگوید که هر آینه آقایم و زن و فرزندان خود را دوست می‌دارم و نمی‌خواهم که آزاد بیرون روم، آنگاه آقای او را به حضور خدا بیاورد و او را نزدیک در یا قائمه در برساند و آقای گوش او را با درفشی سوراخ کند و او وی را همیشه بندگی نماید» (خروج ۲۱ : ۱ - ۶).

منظور از آقا در این جا شیطان است. هفتمین، نماد کاملیت ادوار است، در آغاز روز هفتم یا همان سلطنت هزار ساله که آخرین دوره زمین خواهد بود و پس از آن تخت داوری خدا و ابدیت است، شیطان در بند خواهد بود. این هزار سالی است که در آن خداوند بر تمام زمین پادشاه است؛ این روز خداوند است که در آن شیطان در بند افتاده و همگان از اسارت او آزاد خواهند بود. اگر کسی به واسطه خون عیسی مسیح، این فرصت را یافت تا از اسارت شیطان آزاد گردد، چنان چه پس از آزادی، دوباره به سوی او بازگشت کند و با پذیرش کلام او به هر دلیلی بنده او شود، آنگاه آقای (شیطان) این اجازه را دارد تا او را نزدیک در یا قائمه در خانه خدا برساند، (چرا نزدیک قائمه در، و نه داخل خانه؟ چون داخل خانه، مکان مقدس خدا است و جای شیطان و غلامش نیست، آنها اجازه ورود به مکان مقدس را ندارند.) جایی که مکان بیرونی است، تاریکی است، جایی که فشار دندان بر دندان و ترس خواهد بود، آنگاه شیطان گوش او را با درفشی سوراخ می‌کند (این نشان غلامی و بندگی است) و حلقه غلامی را بر گوش او خواهد نهاد و او دیگر نمی‌تواند هرگز صدایی جز صدای آقای خود شیطان بشنود و برای همیشه، تا ابد، بنده او خواهد شد.

اوه! این وحشتناک است! اگر کسی پس از آن که یک بار فرصت یافت تا از اسارت شیطان آزاد شود، این فیض را رد کند، اگر فقط یک بار پس از آن به شیطان اعلام بندگی کند، اگر فقط یک بار سر به نزد خدایی دیگر خم کند، اگر فقط یک بار خدایی دیگر را پرستش کند، او تا ابد یا برای همیشه از حضور خدا ملعون می‌گردد، شیطان گوش او را سوراخ خواهد کرد و حلقهٔ بندگی خود را به گوش او خواهد نهاد و آن شخص تا ابد بندهٔ او خواهد بود و ملکوت را برای همیشه از دست خواهد داد. چنین شخصی هرگز توبه‌اش پذیرفته نخواهد شد زیرا دیگر نمی‌تواند توبه‌ای به حضور خدا داشته باشد، او پس از آن مانند پدر خود شیطان یک دروغگو و فریبکار خواهد بود؛ انتهای او باز به سمت شیطان است. او هرگز نمی‌تواند روح‌القدس را داشته باشد. او دیگر برای همیشه از کلیسای خداوند اخراج خواهد بود. چنین شخصی را هرگز نباید در کلیسا پذیرفت زیرا او از آن شیطان است. تا کنون هر کسی را با چنین شرایطی دیدم، گوش او کلاً برای شنیدن صدای خدا بسته شده بود و هرگز عملکردی چون مسیحیان راستین نداشت.

اما کلام وعدهٔ خدا برای آنانی که او را عبادت می‌کنند برکت بر روزی و دور ساختن بیماری است: «^{۲۵} و یهوه خدای خود را عبادت نمایید تا نان و آب تو را برکت دهد و بیماری را از میان تو دور خواهیم کرد» (خروج ۲۳ : ۲۵). مسیحیانی که پیوسته در طول روز خدا را عبادت می‌کنند، زیر نظر مستقیم خدا قرار دارند، خدا روزی روزانهٔ آنان را مهیا می‌سازد و از آنان در برابر بلایا و بیماریهای مهلک محافظت می‌کند. این کلام وعدهٔ خدا است. اگر در خانه‌ای از ایمانداران پیوسته بیماری است، اگر روزی آنان به سختی می‌گذرد، یکی از دلایلش عدم پرستش خدا در آن خانه است.

عمل نکردن به شریعت:

«^{۲۶} ملعون باد کسی که کلمات این شریعت را اثبات ننماید تا آنها را به جا نیاورد. و تمامی قوم بگویند، آمین» (تثنیه ۲۷ : ۲۶).

شریعت یا به اصطلاح عامیانه مذهب، در طول تاریخ بشری تنها یک بار از سوی خدا داده شد و آن شریعتی بود که خدا توسط موسی به قوم اسرائیل داد. یک شریعت و تنها برای یک قوم! این بدان مفهوم است که خداوند از ابتدا قصد گذاشتن احکام و فرامینی محکوم کننده بر بشر را نداشته و به وضوح می بینیم که تا حدود دو هزار و اندی سال اول، از آدم تا موسی هیچ شریعتی وجود نداشت؛ به این دوره، عصر وجدان می گفتند.

خدا یک قوم را برگزید و شریعت را به آن قوم داد. قوم اسرائیل در آن زمان، نماد برگزیدگان خدا از میان تمام اقوام دنیا بودند که می بایست در آینده فیض خدا را دریافت کنند و در زیر نور کلام خدا زیست نمایند.

شریعت از آن جهت داده شد تا بشر با مفهوم گناه آشنا شود و بفهمد که مزد گناه مرگ است و اطاعت از کلام خدا حیات را به همراه دارد. شریعت خدا همان گونه که محکوم کننده بود اما برای عاملینش نجات و حیات را به همراه داشت. اما یک مشکل بزرگ در میان بود! بشر به خاطر گناه اولیه در باغ عدن در سیطره ابلیس قرار گرفت و تماماً گناهکار شد، لذا نمی توانست نیکویی شریعت را به جای آورد و گناه پشت گناه. مکتوب است که: «^۱ زیرا جمیع آنانی که از اعمال شریعت هستند، زیر لعنت می باشند زیرا مکتوب است، ملعون است هر که ثابت نماند در تمام نوشته های کتاب شریعت تا آنها را به جا آرد» (غلاطیان ۳ : ۱۰).

برای رهایی از گناه منجی ای باید می آمد و آن مانع بزرگ، گناه اولیه را بر می داشت و بشر را از استیلای شیطان نجات می داد و این امر با فدیة شدن خداوند عیسی مسیح بر روی صلیب محقق شد، پس از مصلوب شدن مسیح تمام تیغ محکوم کننده

شریعت به فیض و رحمت خدا بر مسیح وارد شد و بشر فرصت آن را یافت تا با پذیرش فیض و رحمت خدا در عیسی مسیح، وارد دوره و عصری جدید گردد، دوره‌ای که دیگر شریعت محکوم کننده خدا در دنیا به انجام رسیده بود و پس از آن شریعت خدا در دل‌های ایمانداران نهاده شد، تا دیگر در دنیا حکم بر جان کسی نگردد و داوری برای روز قیام مردگان بماند تا هر که به شریعت فیض خدا عمل کننده بود تا به ابد با او زنده بماند.

متأسفانه باز یکی از فاجعه‌بارترین چیزهایی که در نزد بسیاری از کلیساها و اعضای آنان شنیده می‌شود این است که می‌گویند: "ما دیگر در شریعت زندگی نمی‌کنیم" و با این عنوان خود را از احکام مکتوب خدا آزاد و بی‌قید می‌کنند و هر رجاساتی را وارد کلیسا می‌نمایند و حتی کلام خدا را بی‌حرمت و بی‌اعتبار می‌سازند. مگر این مدعیان پیش از ایمان به مسیح در شریعت خدا زندگی می‌کردند که امروز مدعی هستند که دیگر در شریعت زندگی نمی‌کنند؟! در حالی که خدا از پیش از دهان نبی خود اعلام نموده بود که: «^{۳۳}اما خداوند می‌گوید: این است عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود» (ارمیا ۳۱ : ۳۳).

گر چه در این آیه اشاره به قوم اسرائیل شده اما باید در نظر داشت، به همان گونه که قوم اسرائیل از میان اقوام بسیاری برای آن عصر برگزیده شده بود، تنها نمادی بوده از برگزیدگان خدا که از میان جمیع اقوام دنیا به واسطه پذیرش فیض خدا در عیسی مسیح، برگزیده می‌گردند و جزو قوم ملوکانه خدا محسوب می‌شوند.

منظور از "بعد از این ایام" در آیه مذکور، عصر شریعت است تا قبل از مصلوب شدن مسیح؛ و این که "شریعت خود را در باطن و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت" به روح القدس اشاره دارد که پس از پنطیکاست به کلیسا افاضه شد، و از آن به بعد بود که خدا در وجود هر ایماندار حقیقی ساکن شد و کلام مکتوب بر لوحها دیگر به واسطه روح القدس در باطن و دل هر ایماندار مکتوب شد. همان شریعت مکتوب خدا به قوت پابرجا است، اما دیگر

نه تنها بر اوراق بلکه مکتوب در ضمیر باطنی و دل هر کسی که در خداوند عیسی مسیح نشانده شده است. حال کسی که مدعی است "ما دیگر در شریعت زندگی نمی‌کنیم" بدون هیچ شکی او هرگز روح‌القدس را نیافته و نمی‌توان او را مسیحی دانست.

از ابتدا التزام به اجرای احکام شریعت آن قدر برای خدا مهم بود که به صراحت اعلام داشت: «^{۲۶} ملعون باد کسی که کلمات این شریعت را اثبات ننماید تا آنها را به جا نیاورد. و تمامی قوم بگویند، آمین» (تثنیه ۲۷ : ۲۶).

کسی که حتی یکی از احکام شریعت که کلام خدا است را به جا نیاورد از حضور خدا طرد خواهد شد. آدم نیز در باغ عدن یک حکم از خدا دریافت نموده بود: «^{۱۶} و خداوند خدا آدم را امر فرموده، گفت: از همه درختان باغ بی‌ممانعت بخور، ^{۱۷} اما از درخت معرفت نیک و بد زنه‌ار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد» (پیدایش ۲ : ۱۶ - ۱۷). و آدم این یک حکم را نتوانست نگاه دارد لذا از حضور خدا دور انداخته شد و به واسطه او تمام زمین نیز در نظر خدا ملعون شد و مرگ بر او استیلا پیدا کرد. «^{۱۷} و به آدم گفت: چون که سخن زوجه‌ات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از آن نخوری، پس به سبب تو زمین ملعون شد، و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد» (پیدایش ۳ : ۱۷).

کسی که کلام خدا را نگاه نمی‌دارد علاوه بر این که از سوی خدا طرد و ملعون خواهد شد، حکم خدا بر قومش نیز چنین است تا به کلامش آمین بگویند و چنین شخصی را از میان خود بیرون کرده و ملعون دارند. کلیساها نباید افرادی که کلام خدا را بی‌حرمت می‌کنند و فرامین خدا را نگاه نمی‌دارند را در خود جای دهند، چنین افرادی باید بیرون انداخته شوند و کسی با آنان ارتباط نداشته باشد.

غضب سخت خدا بر کسانی است که دل خود را سخت ساخته‌اند و شریعت خدا را به عمل نمی‌آورند. خدا هرگز صدای ناله و فریاد چنین اشخاصی را در مصیبت و بلایا

نخواهد شنید، بلکه بدترین بلایا را بر چنین کسانی خواهد فرستاد: «^{۱۱} اما ایشان از گوش گرفتن ابا نمودند و سرکشی کرده، گوشهای خود را از شنیدن سنگین ساختند.^{۱۲} بلکه دلهای خویش را مثل الماس سخت نمودند تا شریعت و کلامی را که یهوه صوالت به روح خود به واسطه انبیای سلف فرستاده بود نشنوند، بنابراین خشم عظیمی از جانب یهوه صوالت صادر شد.^{۱۳} پس واقع خواهد شد چنان که او ندا کرد و ایشان نشنیدند، همچنان یهوه صوالت می گوید ایشان فریاد خواهند برآورد و من نخواهم شنید.^{۱۴} و ایشان را بر روی تمامی امتّهای که نشناخته بودند، به گردباد پراکنده خواهم ساخت و زمین در عقب ایشان چنان ویران خواهد شد که کسی در آن عبور و تردد نخواهد کرد. پس زمین مرغوب را ویران ساخته اند» (زکریّا ۷: ۱۱ - ۱۴).

برخی نیز با زیرکی از مطالعه کتاب مقدس در می روند تا مبدا حکمی ببینند و بیاموزند که برایشان باری گران باشد. و یا برخی آن قدر نسبت به کلام خدا بی تفاوت اند که هرگز در آن گذر و تفکر نمی کنند و مشغول زندگی خود هستند. عده ای هم هستند که وقتی از سوی کسی دیگر با کلام خدا مخاطب قرار می گیرند و آن کلام به مذاقشان خوش نمی آید واکنشی ناخوشایند نسبت به شنیدن کلام خدا از خود نشان می دهند که شایسته یک فرد مسیحی نیست. یک پرسش به این دسته از افراد وارد است! چرا ایمان آوردید وقتی این قدر از کلام خدا نفرت دارید؟ اصلاً آیا حقیقتاً خود را مسیحی می دانید؟ خدا در هشدار به چنین افرادی می فرماید: «^۳ و تو به ایشان بگو یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: ملعون باد کسی که کلام این عهد را نشنود» (ارمیا ۱۱: ۳). چنین افرادی هر چه قدر هم نزد مردم نیکوکار باشند، اما ملعون خدا هستند و نصیبی از ملکوت او ندارند.

یکی از جاهایی که باز خدا به دعای ایمانداران گوش نمی دهد دقیقاً همین جا است، آنانی که به هر دلیلی گوش خود را برای شنیدن شریعت خدا و آموختن و عمل کردن به آن می بندند. کتاب مقدس می فرماید: «^۹ هر که گوش خود را از شنیدن شریعت برگرداند، دعای او هم مکروه می شود» (امثال ۲۸: ۹).

هر فرد مسیحی وظیفه دارد در روند ایمانی خود حتماً به طور مستمر و پیوسته کلام خدا را با اشتیاق بیاموزد و به هر آن چه آموخته عامل باشد تا مبادا مورد لعنت خدا قرار گیرد. اساساً آنانی که با روح القدس پیوند خورده‌اند در دل خود اشتیاق فوق‌العاده‌ای برای آموختن و عمل کردن به کلام خدا دارند و نه این که باری بر خود نمی‌بینند بلکه بسیار لذت خواهند برد از این اطاعت. اما آنانی که دل خود را سنگین کردند و از کلام خدا گریزانند به یقین خدا و فیض او را نشناختند و هنوز شریک روح القدس نشده‌اند.

رسوم امّتها:

امّتها، ملل، قومها، طوایف و مذهبهای گوناگون، هر کدام دارای آداب و رسوم خاص خود بوده و هستند که در وهلهٔ اوّل ریشه در اعتقادات آیینی و در سایر موارد ریشه در فرهنگهای شکل گرفته در آنها دارد. هیچ رسمی وجود ندارد که در پشت ظاهر آن، فلسفه و اعتقادی نباشد که روح عاملین به آن را در بر نگیرد. اساساً تمام رسوم، روح بشر را در اختیار خود می‌گیرند، حتی اگر کسی نادانسته به آن عمل نماید و یا کسی مدّعی باشد که کاری به فلسفهٔ پشت آن ندارد و فقط چون از آن خوشش می‌آید آن را انجام می‌دهد.

از دیرباز یا به عبارت بسیار دقیق‌تر از همان ابتدای گناه در باغ عدن که تمام نسل بشر در سیطرهٔ شیطان قرار گرفت، شیطان شروع کرد به زایش و ترویج انواع رسوم و اعتقادات مختلف در نزد تمامی اقوام و امّتهای دنیا. تا به این شکل روح بشر را تحت اراده و تفکر خود بگیرد.

خدا در نقشهٔ نجاتی که برای بشر داشت، قومی را برگزید و در آن قوم به آنان شریعت و رسومی را داد که نه تنها هیچ ردی از شیطان در آن نبود بلکه در پشت آن تفکرات حیات بخش خدا وجود داشت تا در اعتقاد و عمل به آن، بشر به رستگاری و حیات

رسد. لذا از همان ابتدا به قوم برگزیده خود هشدار داد تا به رسوم سایر قومها عمل نکنند و کراهت و انزجار خود را به آنها اعلام داشت: «^{۲۳} و به رسوم قومهایی که من آنها را از پیش شما بیرون می‌کنم رفتار ننمایید، زیرا که جمیع این کارها را کردند پس ایشان را مکروه داشتم» (لاویان ۲۰ : ۲۳).

شاید در ظاهر برخی از اعمال پرستشی آنان نسبت به خدایانشان زیبا به نظر برسد و کسی بگوید من نیز در نزد خدای قادر مطلق چنین عمل کنم، مانند سجده کردن، اما خدا می‌گوید از آن نفرت دارد. خدا در کتاب مقدس به روشنی اعلام داشته که از تمام اعمالی که آنان برای خدایان خود انجام می‌دهند متنفر است: «^{۲۴} آنگاه با حذر باش، مبادا بعد از آن که از حضور تو هلاک شده باشند به دام گرفته شده، ایشان را پیروی نمایی و درباره خدایان ایشان دریافت کرده، بگویی که این امتهای خدایان خود را چگونه عبادت کردند تا من نیز چنین کنم.^{۲۵} با یهوه، خدای خود چنین عمل منما، زیرا هر چه را که نزد خداوند مکروه است و از آن نفرت دارد، ایشان برای خدایان خود می‌کردند، حتی این که پسران و دختران خود را نیز برای خدایان خود به آتش می‌سوزانیدند» (تثنیه ۱۲ : ۳۰ - ۳۱).

هرگز خدا را به رسم سایر امتهای نباید عبادت نمود حتی مانند آنان نمی‌بایست دعا کرد زیرا خدا از همه آنها متنفر است. اما مشکل تنها عبادت نیست، خدا فرموده از تمام رسوم امتهای تنفر دارد. متأسفانه خیلی زیاد دیده می‌شود و حتی جای شرمساری دارد که آنانی که خود را خدام خدا می‌دانند و بسیاری که از مذاهب و اعتقادات دیگر به مسیحیت گرویدند، هنوز درگیر رسوم ملّی و اعتقادات گذشته خود می‌باشند و با وجودی که خود را مسیحی می‌دانند به طریق سایر امتهای رفتار می‌کنند. حتی بسیار دیده می‌شود آنانی که از ابتدا مسیحی‌زاده هستند نیز در ارتباط با اقوام دیگر جذب رسوم و سنن آنها شده و اعمال آنها را به جا می‌آورند.

نان فطیر که در آن هیچ خمیرمایه‌ای نیست، در کتاب مقدس نماد عیسی مسیح است که در آن هیچ التقاطی (خمیرمایه‌ای) از سایر چیزها نیست. کلیسای عیسی مسیح نیز باید فطیر باشد و با هیچ چیز دیگری غیر از کلام خدا ترکیب و قاطی نگردد.

آداب و رسوم هر امت و مذهبی برای آنان ارزشمند و دارای احترام بسیار است و نباید هرگز به آنها اهانت نمود. و جالب است که در نزد برخی از اعتقادات دیگر پایبندی آنان به رسوم و اعتقاداتشان آن قدر زیاد است که آن را با اعتقادات دیگر تلفیق نمی‌کنند. اما آنانی که خود را قوم خدا می‌دانند، خدای خود را با پیروی خدایان دیگر و رسوم امت‌های دیگر بی‌حرمت می‌سازند در حالی که به ایشان گفته شده بود: «خدایان دیگر را از خدایان طوایفی که به اطراف تو می‌باشند، پیروی ننمایید» (تثنیه ۶: ۱۴).

با این که دردناک است اما لازم است تا بعضی نکات گفته شود. ولی پیش از آن یک نکته بسیار مهم را یادآور می‌شوم: "شما حق ندارید هیچ رسم و اعتقادی خارج از آن چه در کلام خدا (کتاب مقدس) مکتوب است را به مسیحیت اضافه کنید؛ هر عملی خارج از کتاب مقدس برای مسیحیان باطل است."

مسیحیان تمام دنیا هنوز روز ۲۵ دسامبر، کریسمس را جشن می‌گیرند و به یک دیگر تبریک می‌گویند، در حالی که حسب نشانه‌های کتاب مقدس عیسی مسیح می‌بایست در زمانی حدوداً اواخر بهار به دنیا وارد شده باشد. با این که تاریخ تمام وقایع مهم، در کتاب مقدس دقیق ذکر شده حتی مصلوب شدن مسیح، اما روز ورود او به دنیا ذکر نشده این بدان مفهوم است که اراده خدا برای قرار دادن روزی برای ولادت او نبوده لذا اعلام هر روزی به عنوان ولادت مسیح عملی بر خلاف اراده خدا است. او در چنین روزی به دنیا نیامده بلکه با تحقیقی مختصر در تاریخ کلیسا و پیگیری آن در تاریخ روم و ایران آشکار می‌شود که این روز جایگاهی بت پرستانه داشته که تولد مسیح را برای سرپوش نهادن به آن در این روز اعلام نمودند.

کم کم و در طول سده‌های بعد به کریسمس رسوم دیگری مانند درخت کریسمس و بابانوئل و ... نیز اضافه شد که هر کدام دارای تاریخی مشخص و مستند در تاریخ کلیسا هست که هیچ ربطی به مسیح و کتاب مقدس ندارد ولی متأسفانه بسیاری در خانه‌های خود بت درخت کاج کریسمس را نصب و تزئین می‌کنند. بله این دقیقاً یک بت است اگر به تفکر پشتش دقت کنید. تمام اینها رسوم امتهای دیگر بود که به مسیحیت وارد شده و خدا فرموده از همه این رسوم نفرت دارد. از آن جایی که موضوع این کتاب، پرداختن به چگونگی شکل‌گیری رسوم باطلی مانند کریسمس و اعیاد و رسوم امتهای نیست، به آنها نمی‌پردازیم. فقط مجدداً یادآور می‌شوم که هیچ کدام از اینها در کتاب مقدس وجود ندارد و اعتقاد و انجام آنها یک عمل ضد کتاب مقدسی و عملی شیطانی است که خدا از آن نفرت دارد.

بدتر از این، چیزی که زیاد دیده می‌شود گرایش بسیاری از کلیساها به سوی جشنها و اعیاد ملی کشورهای دیگر است. مانند جشنهای هالووین و والتین، که نه تنها هیچ خواستگاه کتاب مقدسی ندارد بلکه ضد کتاب مقدسی است. و یا مثلاً در ایران، مسیحیان هنگام عید نوروز سفره هفت سین پهن می‌کنند، سبزه در سفره می‌گذارند، عید را تبریک می‌گویند. وقتی هم که روز سیزدهم نوروز رسید به کنار رودخانه‌ای در دل طبیعت می‌روند، سبزی گره می‌زنند و آن را به آب جاری می‌سپارند، و با شادی هفت سنگ در آب می‌اندازند؛ به رسوم امتهای رفتار می‌کنند و خود را مسیحی می‌دانند! اگر به تاریخ کهن ایران رجوع کنید شرح پیدایش هر یک از این رسوم و فلسفه‌ای که پشتش هست را به وضوح خواهید دید. اما این اعمال نیز برای مسیحیان رسوم امتهای هست چون هیچ جایگاه کتاب مقدسی ندارد و خداوند قوم خودش را از این اعمال منع نموده.

هنوز وقتی کسی وارد مسیحیت می‌شود، در جشنهای عروسی خود موافق رسوم آن کشور و منطقه عمل می‌کند به شکلی که اگر یک غیر مسیحی به این جشن داخل شود و نداند جشن مسیحیان است اصلاً نمی‌تواند تشخیص دهد. اعمالی مانند:

صورت‌گیری، رو نما، پا تختی، زیر لفظی، قند ساییدن، شاباش، بعد از سه بار بله گفتن و ... که از رسوم گفته شده خدا نیست و در کتاب مقدس وجود ندارد. و یا ازدواج سفید. داشتن یک معشوقه و ده‌ها رجاسات ننگین دیگر که متأسفانه خیلی از مسیحی‌ها به آنها گرفتار شده‌اند. این اعمال باطل و در نزد خدا مکروه است. این اعمال رسوم امّت‌ها است.

جشن تولّد رسوم پادشاهان ملل مختلف بود، این نیز در کتاب مقدس نیست، هرگز در کتاب مقدس جشن تولّد نه در نزد پادشاهان اسرائیل بوده و نه در نزد قوم خدا. این رسوم امّت‌ها است.

روزهای ملی و جهانی مانند: روز پدر، روز مادر و هر روز دیگری که شخصی خاص در پشت آن است، هیچ ریشه‌ای در کتاب مقدس ندارد، لذا رسوم امّت‌ها است.

روشن کردن شمع و سوزاندن و چرخاندن اسپند و ... در کتاب مقدس وجود ندارد، این رسوم امّت‌ها است.

در ارتباط با هر شخص یا قومی که می‌خواهند شما را درگیر رسوم خودشان کنند، پرهیز کنید، زیرا خدا شما را از آن منع نموده و از همه آن رسوم نفرت دارد. انجام هر عملی که خدا از آن نفرت دارد، مقابله با خدا و خروج از ایمان به او است و لعنت را به همراه دارد.

از هر شرارتی نسبت به خدا پرهیز کنید زیرا خدا می‌فرماید: «راه شیران نزد خداوند مکروه است، اما پیروان عدالت را دوست می‌دارد» (امثال ۱۵ : ۹).

شایان ذکر است رسوم هر امّت و قومی برای آنان محترم و ارزشمند است، لذا حسب محبّت آسمانی که به ما داده شده باید آن امّت را محترم داشت و با غرور و تمسخر و عیب‌جویی با آنان برخورد نکرد که شایسته فرزندان خدا نیست. اما فرزندان به کلام پدر

خود گوش می‌سپارند و در اراده او زندگی می‌کنند، پس بکوشید با کلام پدر آسمانی خود یکی شده و در آن زندگی نمایید.

همیشه یادتان باشد اگر مسیحی هستید مانند مسیحیان، با آداب و فرامین مکتوب در کتاب مقدس زندگی کنید. هر چه خارج از گفته خدا را از خود دور سازید که غیر از این طریقِ هلاکت خواهد بود.

تأیید شیران و رد عادلان:

«هر که شیر را عادل شمارد و هر که عادل را ملزم سازد، هر دوی ایشان نزد خداوند مکروه‌اند» (امثال ۱۷ : ۱۵).

در نزد خدا، هرگز هیچ شریری عادل نیست و هیچ عادل گناهکار محسوب نمی‌گردد. هر ادعایی غیر از این دقیقاً مقابله و دشمنی آشکار با تفکر و کلام خدا است. لذا هر که مدعی تنها یکی از این دو مورد شود، مکروه خدا و مورد لعنت او قرار خواهد گرفت.

عادل به معنی کسی است که خدا بر او گناهی محسوب نکند، یعنی تاوان و جزای گناهان او قبلاً به واسطه خون عیسی مسیح پرداخت شده باشد. این فدیۀ گناهان از آن کسانی است که از شرارت گذشته خود رها شده و در طریق عدالت و پارسایی زندگی می‌کنند.

آنانی که از گناه گرفته شده‌اند و دیگر جرمی بر آنان نیست، نه تنها خدا بلکه هیچ کسی در آسمان و بر زمین نمی‌تواند بر آنان ادعایی بیاورد. خداوند هرگز او را بر هیچ چیز محکوم نمی‌کند، لذا وقتی او که صاحب حکم است حکم نمی‌کند، هیچ کس دیگری لایق و مجاز بر حکم نمودن نیست. مگر آن مدعی همیشگی برادران (شیطان).

کسانی که به خودشان جرأت داده و در جایگاهی می‌نشینند که بر ضد تمام آموزه‌های کتاب مقدس، فرد شریر (زاده کلام شیطان) را عادل (بی‌گناه و شخصی نیک) می‌خوانند و در عوض عادل شمرندگان خدا را که از گناه گرفته شده‌اند و خدا بر آنان هیچ جرمی به حساب نمی‌آورد، مجرم و ملزم به گناهکاری می‌سازند، به اراده و کلام پدرشان ابلیس رفتار می‌کنند، لذا غضب سخت خدا با آنان خواهد بود زیرا چنین اشخاصی مکروه خدا و از ملکوت او دور خواهند بود.

یک فرد مسیحی وقتی در مدح یک شخص بی‌ایمان، او را فردی بی‌گناه و بسیار خوب می‌خواند، عملاً در مخالفت با کلام خدا سخن گفته و کلام ابلیس در زبان او جاری است. چگونه است که کتاب مقدس می‌گوید: «^{۲۳} زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند» (رومان ۳ : ۲۳). و او به بی‌گناهی و نیکی یکی از همین مردم دنیا شهادت می‌دهد؟ چنین شخصی مکروه و طرد شده خدا است، حتی اگر بسیاری بر او شهادت دهند که یک مسیحی با ایمان و کرامات و خوب است. مهم نیست تمام مردم دنیا چه می‌گویند! خدا او را مکروه دارد. متأسفانه چنین جملاتی از زبان بسیاری از ایمانداران، چه دانسته و چه نادانسته زیاد شنیده می‌شود.

و باز در عین تعجب بسیار دیده و شنیده می‌شود که برخی به خود جرأت داده و با جسارت زیاد، فرد عادل و مقدس خداوند را مورد سرزنش و توبیخ قرار داده و سعی می‌کنند او را ملزم به خطا و اشتباه کنند. وقتی به ادعاهای آنان توجه می‌کنید، تنها غرض ورزی شخصی آنان است که آشکار می‌گردد. اوه! این کار نیز در نظر خداوند مکروه است. آیا نمی‌دانند این مقدسین هستند که دنیا را داوری خواهند کرد؟ «آیا نمی‌دانید که مقدسان، دنیا را داوری خواهند کرد؛ و اگر دنیا از شما حکم یابد، آیا قابل مقدمات کمتر نیستید» (اول قرنثیان ۶ : ۲)؟ خداوند چنین افرادی را نیز مکروه دارد، یعنی آنان را لمس نمی‌کند بلکه از خود دور می‌سازد. چنین اشخاصی نیز ملکوت خدا را نخواهند دید.

باید خیلی سخت مراقب آن چه در فکرهايتان هست و از دهانتان خارج می‌شود باشید تا مبدا: «از سخنان دهان خود در دام افتاده، و از سخنان دهانت گرفتار شده باشی» (امثال ۶ : ۲). در مواجهه با فرد شریر و عادل مراقب باشید که خداوند کدام سو ایستاده، مبدا غضب خدا را به جنبش آورید.

دعای شریان و راستان:

«قربانی شریان نزد خداوند مکروه است، اما دعای راستان پسندیده او است» (امثال ۱۵ : ۸).

قربانی‌ای که در عهد عتیق به حضور خداوند گذرانده می‌شد، امروزه دعا‌های مقدّسین است که به حضور خدا برده می‌شود همان گونه که کتاب مقدّس می‌گوید: «پس به وسیله او قربانی تسبیح را به خدا بگذرانیم، یعنی ثمره لب‌هایی را که به اسم او معترف باشند» (عبرانیان ۱۳ : ۱۵).

بسیاری از این که دعا‌هایشان نزد خدا مستجاب نمی‌شود گله دارند. عدم استجاب دعا همیشه به خود شخص باز می‌گردد. مهم نیست چه قدر طولانی و چه قدر زیبا دعا می‌کنید، مهم نیست در دعا‌هایتان به خاک بیفتید و زار زار گریه کنید، شخصی که در زندگی به ظاهر ایمانی‌اش کارهایی را می‌کند که نشان شرارت دارد، با آن عمل و تفکر شریانه آمیخته خواهد شد و خود او نیز شریر محسوب می‌شود. هرگز دعا‌های او در هیچ مورد و زمانی به حضور خدا نخواهد رسید. مگر آن که از همان جایی که اشتباه رفته بازگردد و در راستی قدم گذارد و برای توبه حاضر شود.

خدا چندین بار در کتاب مقدس به وضوح اعلام کرده که دعای شریران در نزد او مکروه است: «^{۲۷}قربانیهای شریران مکروه است، پس چند مرتبه زیاده هنگامی که به عوض بدی آنها را می‌گذرانند» (امثال ۲۱ : ۲۷).

اما همیشه گوش خدا به سوی آنانی است که در راستی کلام او زندگی می‌کنند و آن چه پسندیده او است را به جا می‌آورند. برای استجابت دعاها باید در جایگاه راستان، یعنی دارندگان کلام خدا ایستاد تا با کلام خدا یکی شد، آنگاه است که کلام خدا به نزد او باز خواهد گشت و خدا دعاهای راستان را خواهد شنید؛ همان گونه که در خصوص کلام زنده خود فرمود: «^{۱۱}همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود. نزد من بی‌ثمر نخواهد برگشت بلکه آن چه را که خواستم به جا خواهد آورد و برای آن چه آن را فرستادم کامران خواهد گردید» (اشعیا ۵۵ : ۱۱).

این آیه به خداوندمان عیسی مسیح که کلام زنده خدا است اشاره دارد اما همان گونه که خود او فرمود: «^{۲۷}اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آن چه خواهید بطلبید که برای شما خواهد شد» (یوحنا ۱۵ : ۷).

او قبل از عروج به آسمان برای شاگردان و تمام مسیحیان آینده جهان دعا کرد تا در اتحاد و یگانگی با پدر آسمانی بمانند، و در جایگاه راستان قرار بگیرند: «^{۲۰}و نه برای اینها (شاگردان حاضرش) فقط سؤال می‌کنم، بلکه برای آنها (تمام مسیحیان آینده) نیز که به وسیله کلام، ایشان به من ایمان خواهند آورد.^{۲۱} تا همه یک گردند چنان که تو ای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در ما یک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی» (یوحنا ۱۷ : ۲۰ - ۲۱).

اموال خدایان غیر:

«^{۲۵} و تمثالهای خدایان ایشان را به آتش بسوزانید، به نقره و طلایی که بر آنها است، طمع موز و برای خود مگیر، مبدا از آنها به دام گرفتار شوی، چون که نزد یهوه، خدای تو، مکروه است.^{۲۶} و چیز مکروه را به خانه خود میاور، مبدا مثل آن حرام شوی، از آن نهایت نفرت و کراهت دار چون که حرام است» (تثنیه ۷: ۲۵ - ۲۶).

کتاب مقدس به ما می آموزد، انسان با هر تفکر و اعتقادی که دارد با آن پیوند خورده و با آن یک می گردد، و با بود و نبود آن اعتقاد او هم خواهد زیست و یا هلاک خواهد شد. کلام خدا به ما این را هم می آموزد که هر کسی اگر در میان اموال خود، چیزی که نشان از خدایان غیر دارد و یا هر مال حرامی که خدا از آن نفرت دارد را هم نگاه دارد، با آن یک می شود و در عقوبتی که آن اموال در نزد خدا دارد شریک خواهد بود.

داشتن هر شیئی از خدایان دیگر در خانه یک ایماندار، اهانت آشکار به خدا است و به منزله روی برگرداندن از فیض رایگان خدا می باشد، چه شخصی آگاه به این مهم باشد و چه ابراز بی اطلاعی کند. نگهداری از هر مال حرامی نیز فرد را حرام و مطرود در حضور خداوند می سازد. خداوند در کلامش می فرماید که از چنین کسانی در مقابل دشمنان و بد خواهان شان حمایت که نمی کند هیچ، بلکه به دست آنان گرفتار می سازد، زیرا در نظر او ملعون و طرد شده هستند.

«^۱ و بنی اسرائیل در آن چه حرام شده بود خیانت ورزیدند، زیرا عَخان ابن کَرُمی ابن زَبَدی ابن زَارَح از سبط یهودا، از آن چه حرام شده بود گرفت، و غضب خداوند بر بنی اسرائیل افروخته شد.^۲ و یوشع از اریحا تا عای که نزد بیت آون به طرف شرقی بیتل واقع است، مردان فرستاد و ایشان را خطاب کرده، گفت: بروید و زمین را جاسوسی کنید. پس آن مردان رفته، عای را جاسوسی کردند.^۳ و نزد یوشع برگشته، او را گفتند: تمامی قوم برنایند؛ به قدر دو یا سه هزار نفر برآیند و عای را بزنند و تمامی قوم را به آن جا زحمت

ندهی زیرا که ایشان کم‌اند.^۴ پس قریب به سه هزار نفر از قوم به آن جا رفتند و از حضور مردان عای فرار کردند.^۵ و مردان عای از آنها به قدر سی و شش نفر کشتند و از پیش دروازه تا شباریم ایشان را تعاقب نموده، ایشان را در نشیب زدند. و دل قوم گداخته شده، مثل آب گردید.^۶ و یوشع و مشایخ اسرائیل جامهٔ خود را چاک زده، پیش تابوت خداوند تا شام رو به زمین افتادند و خاک به سرهای خود پاشیدند.

^۷ و یوشع گفت: آه ای خداوند یهوه برای چه این قوم را از اُردُن عبور دادی تا ما را به دست آموریان تسلیم کرده، ما را هلاک کنی. کاش راضی شده بودیم که به آن طرف اردن بمانیم.^۸ آه ای خداوند! چه بگویم بعد از آن که اسرائیل از حضور دشمنان خود پشت داده‌اند.^۹ زیرا چون کنعانیان و تمامی ساکنان زمین این را بشنوند، دور ما را خواهند گرفت و نام ما را از این زمین منقطع خواهند کرد. و تو به اسم بزرگ خود چه خواهی کرد؟

^{۱۰} خداوند به یوشع گفت: برخیز! چرا تو به این طور به روی خود افتاده‌ای؟
^{۱۱} اسرائیل گناه کرده و از عهدهی نیز که به ایشان امر فرمودم تجاوز نموده‌اند و از چیز حرام هم گرفته دزدیده‌اند، بلکه انکار کرده، آن را در اسباب خود گذاشته‌اند.^{۱۲} از این سبب بنی‌اسرائیل نمی‌توانند به حضور دشمنان خود بایستند و از حضور دشمنان خود پشت داده‌اند، زیرا که ملعون شده‌اند. و اگر چیز حرام را از میان خود تباه نسازید، من دیگر با شما نخواهم بود.^{۱۳} برخیز قوم را تقدیس نما و بگو برای فردا خویشتن را تقدیس نمایید، زیرا یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: ای اسرائیل چیزی حرام در میان تو است و تا این چیز حرام را از میان خود دور نکنی، پیش روی دشمنان خود نمی‌توانی ایستاد.^{۱۴} پس بامدادان شما موافق اسباط خود نزدیک بیایید و چنین شود که سبطی را که خداوند انتخاب کند به قبیله‌های خود نزدیک آیند و قبیله‌ای را که خداوند انتخاب کند به خاندانهای خود نزدیک بیایند و خاندانی را که خداوند انتخاب کند به مردان خود نزدیک آیند.^{۱۵} و هر که آن چیز حرام نزد او یافت شود، با هر چه دارد به آتش سوخته شود، زیرا که از عهد خداوند تجاوز نموده، قباحتی در میان اسرائیل به عمل آورده است.

^{۱۶} پس یوشع بامدادان به زودی برخاسته، اسرائیل را به اسباط ایشان نزدیک آورد و سبط یهوذا گرفته شد.^{۱۷} و قبیله یهوذا را نزدیک آورد و قبیله زارحیان گرفته شد. پس قبیله زارحیان را به مردان ایشان نزدیک آورد و زبّدی گرفته شد.^{۱۸} و خاندان او را به مردان ایشان نزدیک آورد و عَخان ابن کَرَمی ابن زبّدی ابن زارَح از سبط یهوذا گرفته شد.^{۱۹} و یوشع به عَخان گفت: ای پسر من، الآن یهوه خدای اسرائیل را جلال بده و نزد او اعتراف نما و مرا خبر بده که چه کردی و از ما مخفی مدار.^{۲۰} عَخان در جواب یوشع گفت: فی الواقع به یهوه خدای اسرائیل گناه کرده و چنین و چنان به عمل آورده‌ام.^{۲۱} چون در میان غنیمت ردایی فاخر شِنعاری و دوپیست مثقال نقره و یک شمش طلا که وزنش پنجاه مثقال بود دیدم، آنها را طمع ورزیده، گرفتم و اینک در میان خیمه من در زمین است و نقره زیر آن می‌باشد.^{۲۲} آنگاه یوشع رسولان فرستاد و به خیمه دویدند و اینک در خیمه او پنهان بود و نقره زیر آن.^{۲۳} و آنها را از میان خیمه گرفته، نزد یوشع و جمیع بنی اسرائیل آوردند و آنها را به حضور خداوند نهادند.

^{۲۴} و یوشع و تمامی بنی اسرائیل با وی، عَخان پسر زارَح و نقره و ردا و شمش طلا و پسرانش و دخترانش و گاوانش و حمّارانش و گوسفندانش و خیمه‌اش و تمامی مایملکش را گرفته، آنها را به وادی عَخور بردند.^{۲۵} و یوشع گفت: برای چه ما را مضطرب ساختی؟ خداوند امروز تو را مضطرب خواهد ساخت. پس تمامی اسرائیل او را سنگسار کردند و آنها را به آتش سوزانیدند و ایشان را به سنگها سنگسار کردند.^{۲۶} و توده بزرگ از سنگها بر او بر پا داشتند که تا به امروز هست. و خداوند از شدت غضب خود برگشت؛ بنابراین اسم آن مکان تا امروز وادی عَخور نامیده شده است» (یوشع باب ۷).

امروز اگر کسی چیزی حرام در خانه خود دارد و در سلامت زندگی می‌کند، فریب نخورد این هلاکت برای او برقرار هست، اما اگر فعلاً در حیات است، از آن جهت است که در دوره فیض زندگی می‌کنیم و در این دوره حکم داوری اجرا نمی‌شود بلکه وقتی دوره

فیض تمام شود موت اول را تجربه خواهد کرد و در قیام ثانی می‌بایست بابت تمام رجاساتی که روا داشته منتظر موت ثانی و هلاکت ابدی باشد.

به تمام کسانی که خود را ایماندار می‌دانند! کلام خدا را حقیر نشمارید و به شوخی نگیرید. تا زمانی که در دوره فیض قرار دارید و هنوز فرصت است، اشیای متعلق به خدایان دیگر و حرام را از دلها و خانه‌های خود دور کنید تا حکم بر شما نیاید و دوباره دلها و خانه‌هایتان محل سکونت و گذر خدا گردد.

هرگز فکر نکنید چون فقط به زبان ایمان آوردید، همه چیز تمام هست و هیچ جای لغزش و هلاکتی نیست! و یا با بیان این که خداوند بخشنده و پر از محبت است، چنین خطاهایی را بر شما محسوب نمی‌دارد! غفلت نکنید چون همان گونه که یحیی تعمید دهنده در خطاب به قوم برگزیده خدا گفت، بر ما برگزیدگان خداوند عیسی مسیح نیز صادق است:

«^۸ اکنون ثمره شایسته توبه بیاورید،^۹ و این سخن را به خاطر خود راه مدهید که پدر ما ابراهیم است، زیرا به شما می‌گوییم خدا قادر است که از این سنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند.^{۱۰} و الحال تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که ثمره نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود» (متی ۳ : ۸ - ۱۰).

خداوند ما عیسی مسیح نیز در جواب به چنین اشخاص خام انگار می‌فرماید: «^{۱۱} نه هر که مرا خداوند، خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آن که اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد» (متی ۷ : ۲۱).

جلال خدا:

«^۸من یهوه هستم و اسم من همین است. و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بتهای تراشیده نخواهم داد» (اشعیا ۴۲ : ۸).

از ابتدا در کتاب مقدس خدا با تأکید بسیار خود را با یک نام معرفی نمود:

«^۹خداوند (به عبری: یهوه) خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد.

^۸و خداوند (به عبری: یهوه) خدا باغی در عدن به طرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود، در آن جا گذاشت.

^۹و خداوند (به عبری: یهوه) خدا هر درخت خوش نما و خوش خوراک را از زمین رویانید، ...» (پیدایش ۲ : ۷ - ۹).

خداوند در عهد عتیق تنها یک نام خاص برای خود در ارتباط با بشر قائل بود، "یهوه" و هرگز در کتاب مقدس هیچ اسم خاص دیگری برای خدا نمی‌بینیم. سایر نامها به ذات وجودی خدا و در بسیاری مواقع با صفتی خاص برای او استفاده شده است، اما نام خاص برای او در سرتاسر کتاب مقدس فقط یهوه بود. مانند ما انسانها که هر کدام سوای انسان بودن یک نام خاص برای خود داریم مانند: لوک، ویلیام و ...؛ لذا خداوند به طور آشکار در اشعیا گوش قوم خود را تکان می‌دهد که نامهای دیگر مانند پدر، پسر، روح القدس و ... نه این که نام او نیست بلکه جزو سایر نامهای دیگر مانند نام دوّم و سوّم و مستعار و ... هم برای او محسوب نمی‌شود و همه اینها تنها به ذات وجودی یا صفات او در نقشهای مختلف اشاره دارد. «من یهوه هستم و اسم من همین است.»

اما در این آیه یک گوشزد بزرگ دیگر وجود دارد! «و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بتهای تراشیده نخواهم داد.» جلال خدا، یا همان صورت او، ستون

ابر (شکینه)، ستون آتش، گردباد و نور ... است که می‌فرماید به کسی دیگر هرگز نخواهد داد. یعنی چه؟ یعنی هیچ شخصیتی در آسمان و زمین اجازه ندارد و نمی‌تواند خود را خدا بخواند؛ و هرگز هیچ فرشته‌ای در آسمان و هیچ بشری در زمین نمی‌تواند یکی از جلالهای خدا را کپی برداری و ایجاد کند. جلال خدا فقط از آنِ او است و هیچ خدایی غیر او وجود ندارد و هیچ موجودی نمی‌تواند خود را خدا بخواند. نمی‌شود روح‌القدس را از خدا جدا دانست و بعد او را نیز خدا خواند! جلال خدا تنها از آنِ پدر آسمانی است. نمی‌شود پسر خدا را از خدا جدا دانست و بعد او را هم ذات با خدا، خدای پسر خواند. این شرک و بر ضد کلام خدا است.

او حتی اجازهٔ پرستشِ بتهای تراشیده شده و انسانِ تراشیده شده از خاک زمین توسط خود را به هیچ موجودی در آسمان و زمین نداد؛ لذا این کفر است که کسی بگوید فرشتگان می‌بایست به آدم سجده می‌کردند، این پرستش مخلوق است، ساختن خدایی دیگر. این بر ضدیت کلام خدا است. مسیح نیز در بیابان در مواجهه با ابلیس فرمود: «ادور شو ای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما» (متی ۴: ۱۰).

همچنین است جلال خدا: ستون ابر، ستون آتش، گردباد و نور که فقط از آنِ خدا هست و هیچ کس دیگری در آسمان و زمین اجازه ندارد و نمی‌تواند به آن دست یابد و شبیه آن را ایجاد کند. لذا هرگاه این جلالهای خدا را دیدید، شک نکنید که خدا در آن است.

آزمودن خدا:

«^{۱۶}یهوه خدای خود را میازمایید، چنان که او را در مسّا آزمودید» (تثنیه ۶: ۱۶).

یکی از عاداتهای بشری آن است که پیوسته در حال آزمودن همه چیز می‌باشد. در یک ارتباط انسانی اگر شخصی پس از آن که چیزی را برای دیگران اثبات نموده باز مورد آزمایش دیگران قرار گیرد، از این جریان شدیداً عصبانی و دلخور خواهد شد. حال توجّه کنید که چند مرتبه بیشتر برای خدا خواهد بود، با وجودی که بارها خود را با آیات و نشانه‌های بسیار و پارادوکسهای عجیب آشکار و اثبات می‌نماید، ولی پیوسته مورد آزمایش بشر ساخته شده به دست خود قرار می‌گیرد.

خداوند قومش را پس از آن که به فیض خود از اسارت مصر آزاد نمود، اجازه نداد تا او را مورد آزمایش قرار دهند، اما آن قوم کجرو و سرکش چندین بار در بیابان خدا را آزمودند که در نتیجه مورد غضب خدا قرار گرفتند و به سرزمین وعده خدا داخل نشدند. «^۸دل خود را سخت مسازید، مثل مریبا، مانند یوم مسّا در صحرا.^۹ چون اجداد شما مرا آزمودند و تجربه کردند و اعمال مرا دیدند.^{۱۰} چهل سال از آن قوم محزون بودم و گفتم قوم گمراه دل هستند که طرق مرا نشناختند.^{۱۱} پس در غضب خود قسم خوردم که به آرامی من داخل نخواهند شد» (مزامیر ۹۵: ۸ - ۱۱).

امروزه نیز خدا به کلیسای خود که آن را به فیضش از اسارت شیطان نجات داده اجازه نمی‌دهد تا او را مورد آزمایش قرار دهند. سخت باید مراقب باشید تا به این خطا نیفتید، چون بیشتر اوقات کسی دیگر است که شخص را به این کار وا می‌دارد؛ شاید بسیار مواجه شدید با کسانی که برای به چالش کشیدن شما می‌گویند "اگر راست می‌گویی از خداوند خودت بخواه این کار را بکند، اگر این کار را کرد، من باور می‌کنم و شاید ایمان بیاورم!" و یا جملاتی از این قبیل. هوشیار و مراقب باشید! زیرا در پشت این گونه جملات

شریری به انتظار نشسته. آن چه مسیح به شیطان گفت را به یاد داشته باشید: «عیسی وی را گفت: و نیز مکتوب است خداوند خدای خود را تجربه مکن» (متی ۴ : ۷).

همیشه این بزرگ‌تر است که کوچک‌تر را مورد آزمایش قرار می‌دهد؛ فرمان فرمایانند که فرمان برداران را مورد سنجش و آزمایش قرار می‌دهند. هرگز سربازی جرأت ندارد فرمانده خود را مورد آزمایش قرار دهد، و یا غلامی آقای خود را بیازماید، و یا کوچک‌تری بزرگ‌تر خود را به آزمایش بیاورد. انسان فرمانبر، اگر نسبت به خدای خالق خود، او را مورد آزمایش قرار دهد گویی خود را در جایگاه بالاتر از خدا نشانده، و این یعنی ناسپاسی و کفر، این کار خشم خدا را به همراه خواهد داشت و چنین شخصی اگر در خطای خود بماند به وقتش خشم و غضب خدا بر او خواهد آمد.

انتقام:

«^{۳۵}انتقام و جزا از آن من است، هنگامی که پایهای ایشان بلغزد، زیرا که روز هلاکت ایشان نزدیک است و قضای ایشان می‌شتابد» (تثنیه ۳۲ : ۳۵).

برخی از خصایص هستند که فقط از آن خدا می‌باشند و چنان چه فرشته‌ای در آسمان و یا انسانی در زمین به سمت آن برود، تعرض به اختیارات و حیطة خدا کرده و با بی‌انصافی خود را با خدا برابر می‌سازد. برخی از این خصایص که کتاب مقدس به ما می‌آموزد عبارتند از: آمرزش گناهان، داوری، غرور، انتقام، و ...

کلام خدا می‌فرماید انتقام و جزا از آن من است. انتقام، یعنی تقاص کشیدن شرارت کسی در ارتباط با کسی دیگر؛ و جزا، یعنی تقاص کشیدن شرارت کسی در ارتباط با خدا. خدا می‌فرماید، انتقام به هر شکلی از آن من است و هیچ فردی اجازه و اختیار آن

را ندارد تا حتی نسبت به حق پایمال شده خودش، از کسی انتقام بگیرد چه رسد به حق خدا از دیگران.

حکم خدا به قومش، محبت کردن، بخشیدن و دوست داشتن دشمنان است: «^{۴۴}اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید» (متی ۵ : ۴۴). و نیز «^{۴۵}زیرا هرگاه تقصیرات مردم را بدیشان بیامرزید، پدر آسمانی شما، شما را نیز خواهد آمرزید. اما اگر تقصیرهای مردم را نیامرزید، پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد آمرزید» (متی ۶ : ۱۴ - ۱۵). کسی که این احکام را در خودش نگاه ندارد، روح خدا را ندارد: «^{۴۶}و کسی که محبت نمی‌نماید، خدا را نمی‌شناسد زیرا خدا محبت است» (اول یوحنا ۴ : ۸). تمام این آیات و تعالیم خداوند عیسی مسیح به ما می‌آموزد که ما مجاز به انتقام کشیدن از کسی نیستیم.

کتاب مقدس به ما سفارش می‌کند: «^{۴۷}بلکه الان شما را بالکلیه قصوری است که با یک دیگر مرافعه دارید. چرا بیشتر مظلوم نمی‌شوید و چرا بیشتر مغبون نمی‌شوید» (اول قرنطیان ۶ : ۷)؟ انتقام و جزا از آن خدا است؛ پس حق خدا را به او وا گذارید. او صاحب اختیار و مالک همه چیز است و تنها زمانی اعتدال در جهان واقع خواهد شد که بشر حق خدا را محترم شمارد و با احترام این حق را به او وا گذارد.

پولس رسول به ما سفارش می‌کند: «^{۴۸}ای محبوبان انتقام خود را مکشید بلکه خشم را مهلت دهید، زیرا مکتوب است خداوند می‌گوید که انتقام از آن من است من جزا خواهم داد.^{۴۹} پس اگر دشمن تو گرسنه باشد، او را سیر کن و اگر تشنه است، سیرایش نما زیرا اگر چنین کنی اخگرهای آتش بر سرش خواهی انباشت.^{۵۰} مغلوب بدی مشو بلکه بدی را به نیکویی مغلوب ساز» (رومیان ۱۲ : ۱۹ - ۲۱).

بدی همیشه در پی خود بدیهای بسیاری را به همراه دارد لذا قرار گرفتن در مسیر بدی شخص را در بدیهای بسیاری گرفتار خواهد ساخت، اما مغلوب نشدن در برابر آن و انجام اعمال نیک، مسیر و رشته بدیها را از هم خواهد گسست. در همین راستا می‌خواهم شهادتی از زبان یک برادر خوب مسیحی که خودم شاهد آن بودم را نقل کنم:

در شرکتی که کار می‌کردم روزی مدیر عامل از من درخواست کرد تا کاری را برای او انجام دهم، من برای انجام آن کار نیاز به ابزاری خاص داشتم، لذا از او آن وسایل را درخواست نمودم، که به من گفت: من ندارم، و پرسید: چه کسی دارد؟ گفتم: آقای فلانی دارد. گفت: برو و به او بگو من گفتم تا به تو بدهد. و ادامه داد: حتماً این کار را امروز انجام بده. نزد آن همکارم رفتم و موضوع را به او گفتم. او گفت: فلانی، نمی‌دانم این وسایل کجا است، امروز سرم شلوغ است و برو فردا بیا، تا فردا پیدا می‌کنم و به تو می‌دهم. گفتم: من مشکلی ندارم، اما مدیر اصرار دارد حتماً امروز انجام شود. گفت: تو صدایش را در نیاور، بگذار تا فردا. از او خداحافظی کردم و به اتاق کار خود بازگشتم.

حدود نیم ساعت بعد مدیر به اتاقم زنگ زد و پرسید: آیا کار را شروع کردی؟ گفتم: نه. پرسید: چرا؟ گفتم: آقای فلانی خیلی مشغله داشت و گفت پیدا می‌کنم و بعداً به شما می‌دهم. پرسید: امروز انجام می‌شود؟ گفتم: نه، فکر نکنم، باید پیدا کند و امروز خیلی سرش شلوغ است. ادامه دادم: من فردا صبح اول وقت این کار را برایتان انجام می‌دهم. تلفن را قطع کرد و برای آن همکارم زنگ زد و او را مورد سرزنش و توبیخ قرار داد که چرا دستور او را در اولویت قرار نداده.

در همین حین که او مشغول پیدا کردن لوازم درخواستی بود، ساعات کاری تمام شد و همه همکاران برای خروج و زدن کارت خروج در اتاق نگهبانی جمع بودند که این همکار ما از راه رسید و در جلوی سایر همکاران شروع کرد به بد و بی‌راه گفتن و فحاشی و داد و فریاد سر من. با دیدن این وضع از خودم خجالت کشیدم که چرا نتوانستم طوری موضوع را جمع و جور کنم که او توبیخ نگردد، فقط سرم را پایین انداخته بودم و می‌گفتم

من را ببخش، امّا دست من نبود، خودش تا اتاقم پیگیر بود. ولی او همچنان ناسزا می‌گفت و با عصبانیت رفت. بعد از رفتنش سایر همکاران نزدیکم آمدند و گفتند: چرا جوابش را ندادی؟ چرا او را نزدی؟ برای او شکایت کن. گفتم: حق با او بود، من باعث این ناراحتی او بودم، بنده خدا به خاطر من حرف خورد. آن شب تا صبح از دست خودم ناراحت بودم که چرا نتوانستم این موضوع را جمع کنم.

صبح فردا هنگام ورود به محل کار در زمان زدن کارت ورود با همکارانم بودم که آن همکارم را دیدم به داخل می‌آید. از خجالت دیدن روی او سریع رفتم و در گوشه اتاق ایستادم و سرم را به زیر انداختم تا من را نبیند، امّا او مرا دید و مستقیم به طرفم آمد، وقتی به من نزدیک شد خودش را در بغلم پرتاب کرد و زار زار شروع به گریستن نمود و یک ریز می‌گفت من را ببخش، اشتباه کردم، مقصر من بودم.

این واقعه من را به یاد کلام خدا انداخت که: «مغلوب بدی مشو بلکه بدی را به نیکویی مغلوب ساز.» و تحقق زنده این آیه را به چشم خود دیدم. مسیحیان راستین صدهای پیشین به بدترین شکل شکنجه و کشته شدند، امّا هرگز به فکر انتقام و حرکتی متقابل نیفتادند. مظلوم شده و به عنوان شهدای ادوار کلیسا در خداوند خوابیدند. تا تاج حیات را به دست آورند.

بدون تغییر:

«^{۳۴}عهد خود را نخواهم شکست و آن چه را از دهانم صادر شد تغییر نخواهم داد» (مزامیر ۸۹ : ۳۴).

خدا در طول تاریخ بشری دو عهد با بشر بست. عهد اول، شریعتی بود که به موسی داده شد. و عهد دوم شریعتی بود که به واسطه فیض خدا در عیسی مسیح، توسط

روح القدس در دل‌های مسیحیان نهاده می‌شود. خدا، نه تنها در خصوص این دو عهد، بلکه هر عهدی که با کسی ببندد، آن را محترم دارد و هرگز آن را نخواهد شکست.

وجه تمایز خدا با بشر در این است که خدا قبل از این که سخنی از دهانش خارج شود، تا به انتهای امر را دیده و می‌داند چه خواهد شد، لذا هیچ عهدی با کسی نمی‌بندد که از عاقبت آن خبر نداشته باشد. این یک امید زنده در دل هر ایماندار واقعی خواهد بود تا هر وقت به عهدی از خدا، چه در کتاب مقدس که از پیش گفته شده و چه آن چه به واسطه روح القدس به او گفته می‌شود، اعتماد کرده و با ایمانی عظیم و قوی حرکت نماید.

در طول تاریخ بسیار دیده شده که خدا حتی به بهای بسیار گزافی، قول و عهد خود را به جا آورده و هرگز قولی از سوی او شکسته نشده. «^{۱۹}خدا انسان نیست که دروغ بگوید. و از بنی آدم نیست که به اراده خود تغییر بدهد. آیا او سخنی گفته باشد و نکند؟ یا چیزی فرموده باشد و استوار ننماید» (اعداد ۲۳ : ۱۹)؟ این یکی از افتخارات ما است که همیشه در زیر عهد و پیمان چنین خدایی باشیم. زیرا زندگی حسب کلام او، وعده حیات جاویدان است برای تمام مقدسین او.

نکته مهم دیگر این است که هرگز خدا عهد و کلام خود را در هیچ شرایط و دوره زمانی تغییر نخواهد داد. آن چه از ابتدا گفته تا به انتها همان خواهد بود و تغییرناپذیر است، لذا وقتی تحت شرایطی وعده ملکوت داده، محال ممکن است که عاملین به آن شرایط را از ملکوت بازدارد. و این بزرگ‌ترین حس اطمینان و آرامش را به انسان می‌دهد.

فراموشی گناه:

«^{۲۴}و بار دیگر کسی به همسایه‌اش و شخصی به برادرش تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس، زیرا خداوند می‌گوید: جمیع ایشان از خُرد و بزرگ مرا

خواهند شناخت چون که عصیان ایشان را خواهم آمرزید و گناه ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد» (ارمیا ۳۱ : ۳۴).

یکی از آزار دهنده‌ترین مسائلی که غالباً در سالهای ابتدایی ایمان وجود دارد، یادآوری خاطرات گناه آلود گذشته آنها است. بسیار دیدم بسیاری به خاطر گناهان گذشته خود پیوسته خود را شماتت می‌کنند و آزار می‌دهند و اشک می‌ریزند؛ این حس و حال، حکایت از عدم آگاهی آنان از دو موضوع بسیار مهم دارد.

اول آن که: نقش شیطان را نمی‌بینند. باید این نکته مهم را به یاد داشته باشید، زمانی که غرق گناه بودید و از طریق حیات خدا کاملاً دور بودید و در اراده شیطان زندگی می‌کردید، آیا خدا شما را در همان منجلاب گناه ندید و قلب شما را لمس نکرد و برای ملکوتش برنگزید؟ آیا در آن شرایط پر از گناه دوستان نداشت و شما را از دست ابلیس نرهانید؟ چگونه باور می‌کنید پس از آن همه محبت که به شما داشت و برای نجات شما از شر ابلیس آن بهای گزاف را پرداخت، به راحتی شما را ترک خواهد کرد و گناهان گذشته شما را به سرتان خواهد کوبید؟

هوشیار باشید و فریب نخورید، اندیشیدن به هر چیزی، انسان را به همان سمت می‌کشد. اگر گنجها برای خود در آسمان بیاندوزید، به آن جا پر خواهید گشود و اگر گنجها در زمین گناه آلود بیاندوزید در گناه خواهید مرد (متی ۶ : ۱۹ - ۲۱). اگر به گناه بیاندیشید، نهایتاً به سمت گناه خواهید رفت. فکرها را باید از هر بدی و زشتی و گناه پاک نمود. تا با فکری پاک به سوی پاکی و قداست گام برداشت.

این شیطان است که گناهان گذشته شما را پیوسته به یادتان می‌آورد تا شما را به گناه بازگرداند. او پدر گناهکاران است. در حالی که خصوصیت خدا آمرزش و فراموشی گناه است.

دوم این که: یکی از خصوصیات بسیار زیبا و شگفت‌آور خدا این است که او پس از آمرزش گناهان، پرونده گناه را کلاً محو می‌نماید، نه این که بایگانی کند تا چنان چه دوباره شخص مرتکب آن گناه شد، پرونده گذشته را بیرون آورد و جرمش را سنگین‌تر کند بلکه در ارتباط با ناپاکی و گناه، او خدای فراموش کاری است، این کلام مکتوب شده خود خدا است: «چون که عصیان ایشان را خواهم آمرزید و گناه ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.» خدا هرگز حرفی به گزاف نمی‌زند، وقتی می‌گوید به یاد نخواهم آورد، از یاد خدا برای همیشه خواهد رفت.

وقتی برای گناه خود توبه می‌کنید، ایمان داشته باشید او توبه‌پذیر و فراموش کننده گناهان است، خداوند به ما سفارش می‌کند تا پیوسته به گناهانی که ناخواسته در طول روز انجام داده‌ایم توجه و برای آنان در نزد او توبه کنیم و رختهای (بدنهای) گناه آلود خود را تطهیر کنیم، و به چنین اشخاصی خوشا به حال می‌گوید: «^۴خوشا به حال آنانی که رختهای خود را می‌شویند تا بر درخت حیات اقتدار یابند و به دروازه‌های شهر درآیند» (مکاشفه ۲۲ : ۱۴). پس اجازه ندهید شیطان شما را با به یادآوری گناهان گذشته و توبه کرده، بفریبد.

توکل به انسان:

«^۵و خداوند چنین می‌گوید: ملعون باد کسی که بر انسان توکل دارد و بشر را اعتماد خویش سازد و دلش از یهوه منحرف باشد. و او مثل درخت عرعر در بیابان خواهد بود و چون نیکویی آید آن را نخواهد دید بلکه در مکانهای خشک بیابان در زمین شوره غیر مسکون ساکن خواهد شد.^۷مبارک باد کسی که بر خداوند توکل دارد و خداوند اعتماد او باشد» (ارمیا ۱۷ : ۵ - ۷).

یکی از خصوصیات هر انسان نیک سرشت این است که وقتی بزرگ خانواده خود می‌شود، تمایل دارد تا سایر اعضای خانواده او، مشکلات و گرفتاریهای خود را با وی در میان بگذارند و هرگز برای کمک و رفع حاجت به کسی دیگر رجوع نکنند چون این عمل را بی‌حرمتی به خود می‌داند. آدم به شباهت خدا ساخته شد، پس این عجیب نیست برخی خصوصیات خدا در نسل بشر نیز وجود داشته باشد.

خدا برای این که در ملکوت فرزندانی داشته باشد در ابتدا جهان هستی را آفرید و سپس زمین را به زیباترین شکل برای سکونت بساخت. آنگاه بهترین خوراکیهایی که هیچ ذهنی قدرت تصوّرش را هم نداشت بیافرید. و بارها در طول تاریخ بشریت حمایت و مراقبت و حفاظت خود را از قومش نشان داد، بلکه نیکوییهای خود را بر بدان و نیکان نیز یکسان عرض داشت.

او در تمام طول تاریخ بشری به حقیقت خدای پدر ما، خدای تعالی، خدای قادر مطلق، خدای سرمدی، خدای قدیر، خدای غیور، خدای قدّوس، خدای کریم و خدای رحیم ما بود و هست. و همیشه برای ما مهیا کننده، شفا دهنده، سلامتی دهنده (نجات دهنده)، عادل کننده (آمرزنده گناهان)، همراه همیشگی ما، فرمانده لشکر ما (محافظ و جنگنده برای ما)، پرچم سرافرازی و افتخار و اقتدار ما بوده و هست. او تنها صخره ما، شبان ما و پادشاه ما است.

او در بیابان به قومش منّ آسمانی داد، از صخره برای آنان آب جاری ساخت، روزها راهنما و سایبان در ستون ابر، و شبها راهنما و گرما بخش و روشنایی در ستون آتش بود، حتی با وجودی که نسبت به او شرارتها ورزیدند، اما نگذاشت در طول ۴۰ سال در بیابان جامه‌های آنان مندرس شود (تثنیه ۲۹: ۵).

او از پیش اعلام نموده بود که: «اعمال خود را به خداوند تفویض کن، تا فکرهای تو استوار شود» (امثال ۱۶: ۳). امروزه نیز به کلیسایش می‌گویند: همه امور خود را به

من وا گذارید، برای چیزی فکر نکنید، در اندیشه فردا نباشید، من نیازهای شما را می‌دانم، هر چه در نام من بطلبید به شما خواهم داد، وقتی شما را به محکمه می‌برند در دهان شما خواهم گذاشت که چه بگوئید، مترسید من هستم و ... (اینها خلاصه‌ای از آیات متعددی در عهد جدید خطاب به مقدسین می‌باشد.)

خدا پدر، مالک و پادشاه و بزرگ ابنای بشر است، با همه اوصافی که از او در کتاب مقدس می‌بینیم، با تمام محبت‌هایی که به بنی آدم نمود، بی‌انصافی، ناسپاسی، اهانت و جهالت محض است اگر کسی او را ترک کند و به یک موجود فانی به مثل خودش توکل و اعتماد نماید. در چنین مواقعی خشم و غیرت خدا افروخته خواهد شد. لذا به انسان چنین هشدار می‌دهد: «... ملعون باد کسی که بر انسان توکل دارد و بشر را اعتماد خویش سازد و دلش از یهوه منحرف باشد.» چنین اشخاصی ملعون شده خدا و از ملکوت او طرد شده‌اند.

توکل به دیگری در تمام لحظات زندگی یک مسیحی پیوسته با او هست؛ در زمانی که پول او تمام می‌شود، در زمانی که بدهکاری او سر می‌رسد، در زمانی که بر سفره او چیزی برای خوردن نیست، در زمانی که بیماری به سراغ او می‌آید، در زمانی که او را به محکمه می‌برند، در زمانی که بلایی به سمت او می‌آید، در زمانی که بر علیه جان او نقشه می‌کشند و در لحظه لحظه زندگی او. اما اگر سمت توکل او به سوی کسی غیر از خدا باشد، آنگاه است که این کلام خدا برای او مصداق پیدا می‌کند: «... ملعون باد کسی که بر انسان توکل دارد و بشر را اعتماد خویش سازد و دلش از یهوه منحرف باشد.»

خدا برکت خواهد داد هر کسی را که در زمان بروز تمام این مسائل دلش از خدا منحرف نگردد و به سمت انسانی نرود و انصاف را رعایت نموده و خدا را اکرام بگذارد و از ابتدا تنها به او توکل نماید. خدا به چنین اشخاصی می‌فرماید: «مبارک باد کسی که بر خداوند توکل دارد و خداوند اعتماد او باشد.» خدا چنین اشخاصی را در هر چیزی برکت خواهد داد.

بسیاری گله دارند و می پرسند مگر ما فرزند خدا نیستیم؟ پس چرا خدا در زندگی ما برکت نمی دهد و دائم بد می آوریم؟ یکی از دلایل بزرگ، همین اهانتهای آنان در زندگی نسبت به خدا است که هرگز به او از ابتدا توکل نمی کنند و با اولین اتفاقی در زندگیشان به سراغ افراد مختلف بسیاری می روند و دست به هر کاری می زنند و بدین گونه لعنت خدا را بر خود می گیرند و وقتی به بن بست می خورند و ناامید از همه کس و همه جا می شوند تازه در کمال بی ایمانی یادشان می آید خدایی نیز هست، خدایی که شاید کمکی به آنان بکند و ...

این زندگی مسیح گونه نیست، این زندگی بر خلاف کلام خدا است، اگر خود را مسیحی می دانید پس مانند مسیح زندگی کنید، که غیر از این باطل اباطیل است. مسبب تمام گرفتاریهای هر شخص عملکردهای او است.

دروغ:

«^{۲۲}البهای دروغگو نزد خداوند مکروه است، اما عاملان راستی پسندیده او هستند»
(امثال ۱۲ : ۲۲).

دهانی که از آن دروغ بیرون می آید، در نزد خدا مکروه و رانده شده است و او هرگز هیچ صدایی را از چنین دهانی نخواهد شنید. نه دعا، نه گریه، نه استغاثه و نه فریاد کمک آنان، هیچ کدام به گوش خدا نخواهد رسید، بلکه آن شخص را هلاک خواهد ساخت: «دروغگویان را هلاک خواهی ساخت. خداوند شخص خونی و حيله گر را مکروه می دارد» (مزامیر ۵ : ۶).

خدا بر ضد دروغگویان است و نه تنها از آنان نفرت دارد بلکه آنان را هلاک خواهد نمود. با آن که انسان به شباهت خدا ساخته شده اما مانند خدا راستی را نمی شناسد و در

طریق کذب ابلیس گام بر می‌دارد زیرا: «^{۱۹}خدا انسان نیست که دروغ بگوید و از بنی آدم نیست که به اراده خود تغییر بدهد. آیا او سخنی گفته باشد و نکند؟ یا چیزی فرموده باشد و استوار ننماید» (اعداد ۲۳ : ۱۹)؟

عاملان به راستی با بیان حقایق، آتش شرارت را به سردی مبدل می‌سازند؛ اما از آن جا که در شیطان، پدر دروغگویان هرگز راستی نیست و تمام اعمال او در فریبکاری و نیرنگ شالوده شده و عامل تمام نزاعها و جنگهای در دنیا می‌باشد پس عجیب نیست که میوه و زاده او به طریق او رفتار کند: «^{۲۸}مرد دروغگو نزاع می‌پاشد و تمام دوستان خالص را از هم دیگر جدا می‌کند» (امثال ۱۶ : ۲۸).

چنان که شیطان در آسمان خدا فتنه بزرگ به پا کرد و یک سوم فرشتگان آسمان را سقوط داد، نسل او نیز با لبه‌های کاذب خود در زمین فتنه‌ها بر می‌انگیزند. بر زبان دروغگو ابلیس جولان می‌دهد. و شخص شنونده کلام او، به فتنه انگیزی و دروغش پر و بال داده و با او به آتش فتنه باد می‌زند: «^۴شریر به لبه‌های دروغگو اصغا می‌کند و مرد کاذب به زبان فتنه انگیز گوش می‌دهد» (امثال ۱۷ : ۴).

شخص دروغگو نه تنها در استیلاي شیطان است، بلکه خود او میوه و زاده کلام دروغین شیطان است. او به پدر دروغگوی خود اقتدا می‌کند. خداوند عیسی مسیح چنین اشخاصی را فرزندان ابلیس می‌خواند و انتهای آنان در هلاکت با پدرشان است: «^{۴۴}شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهشهای پدر خود را می‌خواهید به عمل آرید. او از اول قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد، از آن جهت که در او راستی نیست. هرگاه به دروغ سخن می‌گویند، از ذات خود می‌گویند زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است» (یوحنا ۸ : ۴۴).

مهم نیست شخصی پیوسته دهان به دروغ بگشاید یا فقط اندکی بر زبان بیاورد، دروغ حتی یک بار بر زبان خداوند نبوده، لذا کسی که به اندکی ناچیز هم دروغ گفته باشد

باز دروغگو محسوب می‌شود. و خدا نیز اعلام داشته که: «^۷حیلہ گر در خانہ من ساکن نخواهد شد. دروغگو پیش نظر من نخواهد ماند» (مزامیر ۱۰۱ : ۷).

وای بر زبانی که حتی به شوخی دروغ را اختراع می‌کند. زیاد دیده می‌شود که بسیاری برای شوخی یا خنداندن دیگران جوک، لطیفه و یا حرفی که دروغ می‌باشد را به زبان می‌آورند! جای تأسف دارد، اما باید بدانید هر حرفی که از دهان خارج گردد اگر حقیقت نداشته باشد، حتی اگر به شوخی و یا گفتن لطیفه‌ای باشد، کذب و دروغ است و حکم دروغگویی بر آن جاری است. خدا در این ارتباط می‌فرماید: «^۹شاهد دروغگو بی‌سزا نخواهد ماند و هر که به کذب تنطق نماید هلاک خواهد گردید» (امثال ۱۹ : ۹).

آن چه تاریخ بشریت شاهد بر آن بوده و گواهی می‌دهد، شخص دروغگو همیشه در آتش بلای ایجاد شده توسط خود گرفتار گردیده است، کتاب مقدس نیز در این راستا می‌گوید: «^{۲۰}کسی که دل کج دارد نیکویی را نخواهد یافت. و هر که زبان دروغگو دارد در بلا گرفتار خواهد شد» (امثال ۱۷ : ۲۰).

در وجود یک مسیحی نیست، حتی به شوخی و به جهت خنداندن دیگران که متأسفانه زیاد رواج دارد، دهان به دروغ بگشاید، هرگز از دروغ ثمری جز ویرانی حاصل نیامده؛ طالبان کسب منفعت از طریق دروغگویی به یقین در انتها چیزی نخواهند یافت جز مرگ و تباهی: «^۵تحصیل گنجها به زبان دروغگو، بخاری است بر هوا شده برای جویندگان موت» (امثال ۲۱ : ۶). زیرا هرگز: «^۵شاهد دروغگو بی‌سزا نخواهد ماند و کسی که به دروغ تنطق کند رهایی نخواهد یافت» (امثال ۱۹ : ۵).

شایسته است به این هشدار خداوند گوش جان بسپارید: «^۸لیکن ترسندگان و بی‌ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و بت پرستان و جمیع دروغگویان، نصیب ایشان در دریاچهٔ افروخته شده به آتش و کبریت خواهد بود. این است موت ثانی» (مکاشفه ۲۱ : ۸). وقتی می‌گویید جمیع دروغگویان، منظور هر سخن کذبی که صحت

ندارد، حال فرقی ندارد که جدی باشد، شوخی و یا لطیفه. شخصِ دروغگو فرزند شیطان است و نصیب او با پدرش دریاچهٔ آتش است.

اندیشهٔ بد:

«^{۲۶}تدبیرهای فاسد نزد خداوند مکروه است، اما سخنان پسندیده برای طاهران است» (امثال ۱۵ : ۲۶).

فکرهای فاسد، اندیشه‌هایی است که قوام و ماندگاری ندارد و زود به بطلالت می‌رود، این گونه فکرهای فاسد همان گونه که از اسمش بر می‌آید همیشه بوی تعفن و فساد می‌دهد، زیرا در آن اثری از کلام خدا که همیشه تازه و ماندگار و ابدی است وجود ندارد.

خدا، خدای نیکوییها است، بنابراین هر تدبیر و فکر فاسدی ریشه در پدر شرارتها دارد. لذا بشر از همان زمان که به اسارت شیطان در آمد تمام فکرهایش نیز فاسد و باطل گردید و در طول تاریخ تمام تدبیرهای آنان جنگ و نزاع و آشوب و نافرمانی از خدا و شرارت بوده. مزمورسرا در این ارتباط می‌گوید: «^{۱۰}خداوند فکرهای انسان را می‌داند که محض بطلالت است» (مزامیر ۹۴ : ۱۰).

لذا خدا بارها به قوم خود هشدار داده که از هر اندیشهٔ بدی دوری کنید، از آن جهت که هر اندیشهٔ بد، آبستن شده و ثمری پر از شرارت به عمل خواهد آورد. که خدا از همهٔ آنها نفرت دارد: «^{۱۷}و در دل‌های خود برای یک دیگر بدی میندیشید و قسم دروغ را دوست مدارید، زیرا خداوند می‌گوید از همهٔ این کارها نفرت دارم» (زکریّا ۸ : ۱۷).

کتاب مقدس ما را به پایداری در مقابل بدی سفارش می‌کند: «^{۲۱}مغلوب بدی مشو بلکه بدی را به نیکویی مغلوب ساز» (رومیان ۱۲ : ۲۱). بدی و شرارت آتشی است فروزان که هر چه قدر به آن دامن بزنید زبانه‌های آن افروخته‌تر می‌شود.

انسان پیوسته در دل‌های خود اندیشه‌های بد می‌آفریند و قدرت مقابله با آنها را به تنهایی ندارد، لذا حکمت آسمانی به ما می‌آموزد که: «اعمال خود را به خداوند تفویض کن تا فکرهای تو استوار شود» (امثال ۱۶ : ۳).

تنها راه برای جایگزینی افکار فاسد و جلوگیری از تبعات آن، سپردن تمامی فکرهای خود به خدا است: «^{۱۱} زیرا خداوند می‌گوید: فکرهایی را که برای شما دارم می‌دانم که فکرهای سلامتی می‌باشد و نه بدی تا شما را در آخرت امید بخشم» (ارمیا ۲۹ : ۱۱).

هر فکر فاسدی در یک ایماندار به مسیح، گواه بر آن است که او روح‌القدس را نیافته و هنوز در اراده‌ی شیطان زندگی می‌کند؛ «اما سخنان پسندیده برای طاهران است.» کسانی که از بند شیطان رها می‌شوند، خداوند اختیاردار تمام روح و جسم و جان‌شان خواهد شد و زندگی آنها به گونه‌ای خواهد بود که گویی خداوند در آنان تجلی می‌نماید.

غرور:

«هر که دل مغرور دارد نزد خداوند مکروه است، و او هرگز مبراً نخواهد شد» (امثال ۱۶ : ۵).

یکی دیگر از خصوصیات که تنها برای خدا است، غرور می‌باشد. غرور تنها از آن خدا است، زیرا او تنها منشأ و دارنده‌ی تمام نیکوییها است، تمام جهان از دانش و هنر و صنعت دستان او می‌باشد، لذا تنها او است که شایسته‌ی فخر نمودن و غرور ورزیدن است. غرور برای هر فرشته و انسانی ننگ و باعث هلاکت است، اما برای خدا بیانگر شکوه و جلال عظیم خداوندی است. غرور برای همگان، دروغ و کذب می‌باشد؛ اما برای خدا، حقیقت و راستی است.

خدا در کلامش به زیبایی قوت سرمدی‌اش را به ستایش می‌کشد، آن چنان که هر انسانی از خواندن و شنیدنش لذت می‌برد و در آن هیچ جای شک و اشکالی نمی‌بیند:

«من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی. من کمر تو را بستم هنگامی که مرا نشناختی. ^۶تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سوای من احدی نیست. من یهوه هستم و دیگری نی. ^۷پدید آورنده نور و آفریننده ظلمت. صانع سلامتی و آفریننده بدی. من یهوه صانع همه این چیزها هستم. ^۸ای آسمانها از بالا ببارانید تا افلاک عدالت را فرو ریزد و زمین بشکافد تا نجات و عدالت نمو کنند و آنها را با هم برویاند زیرا که من یهوه این را آفریده‌ام. ^۹وای بر کسی که با صانع خود چون سفالی با سفالهای زمین مخاصمه نماید. آیا کوزه به کوزه‌گر بگوید چه چیز را ساختی؟ یا مصنوع تو درباره تو بگوید که او دست ندارد؟ ^{۱۰}وای بر کسی که به پدر خود گوید: چه چیز را تولید نمودی و به زن که چه زایدی. ^{۱۱}خداوند که قدّوس اسرائیل و صانع آن می‌باشد چنین می‌گوید: درباره امور آینده از من سؤال نمایید و پسران مرا و اعمال دستهای مرا به من تفویض نمایید.

^{۱۲}من زمین را ساختم و انسان را بر آن آفریدم. دستهای من آسمانها را گسترانید و من تمامی لشکرهای آنها را امر فرمودم. ^{۱۳}من او را به عدالت برانگیختم و تمامی راههایش را راست خواهم ساخت. شهر مرا بنا کرده، اسیرانم را آزاد خواهد نمود، اما نه برای قیمت و نه برای هدیه. یهوه صوالت این را می‌گوید. ^{۱۴}خداوند چنین می‌گوید: حاصل مصر و تجارت حبش و اهل سبا که مردان بلند قد می‌باشند نزد تو عبور نموده، از آن تو خواهند بود. و تابع تو شده در زنجیرها خواهند آمد و پیش تو خم شده و نزد تو التماس نموده، خواهند گفت: البتّه خدا در تو است و دیگری نیست و خدایی نی.

^{۱۵}ای خدای اسرائیل و نجات دهنده یقیناً خدایی هستی که خود را پنهان می‌کنی. ^{۱۶}جمع ایشان خجل و رسوا خواهند شد و آنانی که بتها می‌سازند با هم به رسوایی خواهند رفت. ^{۱۷}اما اسرائیل به نجات جاودانی از خداوند ناجی خواهند شد و تا ابدالآباد خجل و رسوا نخواهند گردید. ^{۱۸}زیرا یهوه آفریننده آسمان که خدا است که زمین را سرشت

و ساخت و آن را استوار نمود و آن را عبث نیافرید بلکه به جهت سکونت مصوّر نمود چنین می‌گوید: من یهوه هستم و دیگری نیست.^{۱۹} در خفا و در جایی از زمین تاریک تکلم ننمودم. و به ذریّه یعقوب نگفتم که مرا عبث بطلبید. من یهوه به عدالت سخن می‌گویم و چیزهای راست را اعلان می‌نمایم.

^{۲۰} ای رها شدگان از امّتها جمع شده، بیاوید و با هم نزدیک شوید. آنانی که چوب بتهای خود را بر می‌دارند و نزد خدایی که نتواند رهانید دعا می‌نمایند، معرفت ندارند.^{۲۱} پس اعلان نموده، ایشان را نزدیک آورید تا با یک دیگر مشورت نمایند. کیست که این را از ایّام قدیم اعلان نموده و از زمان سلف اخبار کرده است؟ آیا نه من که یهوه هستم و غیر از من خدایی دیگر نیست؟ خدای عادل و نجات دهنده و سوای من نیست.^{۲۲} ای جمیع کرانه‌های زمین به من توجّه نمایید و نجات یابید زیرا من خدا هستم و دیگری نیست» (اشعیا ۴۵ : ۵ - ۲۲).

وہ! چه زیبا و باشکوه در مدح خودش سخن می‌گوید. چه کسی در آسمان و زمین چیزی برای ارائه و گفتن و فخر نمودن دارد؟ خدا به شیطان زیبایی منحصر به فرد داد، اما او از داده خدا مغرور شد و همان غرور باعث سقوط و هلاکت ابدی‌اش شد: «اما از کثرت سوداگری‌ات بطن تو را از ظلم پر ساختند. پس خطا ورزیدی و من تو را از کوه خدا بیرون انداختم. و تو را ای کروی سایه گستر، از میان سنگهای آتشین تلف نمودم.^{۱۷} دل تو از زیبایی‌ات مغرور گردید و به سبب جمالت حکمت خود را فاسد گردانیدی. لهذا تو را بر زمین می‌اندازم و تو را پیش روی پادشاهان می‌گذارم تا بر تو بنگرند.^{۱۸} به کثرت گناهت و بی‌انصافی تجارت، مقدّسهای خویش را بی‌عصمت ساختی. پس آتشی از میانت بیرون می‌آورم که تو را بسوزاند و تو را به نظر جمیع بینندگان بر روی زمین خاکستر خواهیم ساخت.^{۱۹} و همه آشنایان از میان قومها بر تو متحیر خواهند شد. و تو محل دهشت شده، دیگر تا به ابد نخواهی بود» (حزقیال ۲۸ : ۱۶ - ۱۹).

سخنان دانیال به بَلْشَصَر نیز باز نشان می‌دهد که چگونه خدا وقتی کسی را بلند نمود، اگر در خودش مغرور گردد مورد نفرت خدا قرار خواهد گرفت و هلاک خواهد شد: «^{۱۸} اَمَّا تُو اِی پادشاه، خدای تعالی به پدِرت نَبُوکَدْنَصَر سلطنت و عظمت و جلال و حشمت عطا فرمود.^{۱۹} و به سبب عظمتی که به او داده بود جمیع قومها و امتهای و زبانها از او لرزان و ترسان می‌بودند. هر که را می‌خواست می‌کشت و هر که را می‌خواست زنده نگاه می‌داشت و هر که را می‌خواست بلند می‌نمود و هر که را می‌خواست پست می‌ساخت.^{۲۰} لیکن چون دلش مغرور و روحش سخت گردیده، تکبر نمود آنگاه از کرسی سلطنت خویش به زیر افکنده شد و حشمت او را از او گرفتند.^{۲۱} و از میان بنی‌آدم رانده شده، دلش مثل دل حیوانات گردید و مسکنش با گورخران شده، او را مثل گاوِان علف می‌خورانیدند و جسدش از شبِ نیم آسمان تر می‌شد؛ تا فهمید که خدای تعالی بر ممالک آدمیان حکمرانی می‌کند و هر که را می‌خواهد بر آن نصب می‌نماید.^{۲۲} و تُو اِی پسرش بَلْشَصَر! اگر چه این همه را دانستی، لیکن دل خود را متواضع ننمودی» (دانیال ۵ : ۱۸ - ۲۲).

شخص مغرور، مکروه و طرد شده خدا خواهد بود، اما این به مراتب بدتر از هر مکروه و طرد شده دیگری است زیرا مکتوب است که: «... و او هرگز مبراً نخواهد شد.» مبراً نخواهد شد، از آن جهت نیست که خدا چنین حکم نموده، بلکه غرور، روحی قاتل است که وقتی بر کسی فرود آید او را تماماً در بر می‌گیرد و آن شخص هرگز نمی‌تواند از آن رهایی یابد و عاقبتش هلاکت خواهد بود. غرور، شیطان را با آن جایگاه رفیع و با عظمتش، با آن پُری کمال و لبریزی حکمتش، حتی با آن که پیوسته روی خدا را در آسمان می‌دید و محو جلال عظیم خدا بود را به جهالت مطلق کشاند و از حضور خدا ملعون و طرد شده کرد، تا جایی که کتاب مقدس می‌گوید عاقبت او آتش ابدی و هلاکت خواهد بود: «^{۱۰} و ابلیس که ایشان را گمراه می‌کند، به دریاچه آتش و کبریت انداخته شد، جایی که وحش و نبی کاذب هستند؛ و ایشان تا ابدالآباد شبانه روز عذاب خواهند کشید» (مکاشفه ۲۰ : ۱۰).

شیطان و تمام وسوسه‌های او در سه گروه دسته بندی می‌شود: «^{۱۶} زیرا که آن چه در دنیا است، از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست بلکه از جهان است» (اول یوحنا ۲ : ۱۶). شیطان برای این که خداوند عیسی مسیح را به غرور زندگانی تجربه کند او را به کنگرهٔ هیکل یعنی مکان مقدّس برد، خوب دقت کنید! او قبل از آن تعمید گرفته بود، روح القدس در برابر چشمان شاهدان بسیاری مانند کبوتر بر او قرار گرفت (او را به جمع نشان داد)، صدای خدا از آسمان به گوش تمام آن حاضرین شنونده شد که او پسر محبوب خدا است: «^{۱۷} اما عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بر وی می‌آید.^{۱۷} آنگاه خطابی از آسمان در رسید که این است پسر حبیب من که از او خوشنودم» (متی ۳ : ۱۶ - ۱۷). یعنی، شخصی مقدّس به قوم معرفی شد و با این معرفی او دارای نام و آوازه گردید، پس می‌بایست وارد بیابان تجربیات می‌گشت، از این رو: «آنگاه عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید» (متی ۴ : ۱). هرگاه شخص یا قومی دارای نام و آوازه گردد به ارادهٔ خدا سریعاً وارد بیابان تجربیات می‌گردد. دقیقاً مانند قوم اسرائیل، زمانی که این قوم با معجزات بسیار و کارهای عجیب خدا و اعلام خدا مبنی بر این که این قوم، قوم برگزیدهٔ او است، دارای نام و آوازه در زمین شد لذا سریعاً پس از رهایی به بیابان تجربیات برده شد.

در بیابان ابلیس حضور دارد با سه تجربه‌ای که تمام وسوسه‌های دنیا را شکل می‌دهد که یکی از آنها غرور (غرور زندگانی) است. این یک هشدار است، جدی بگیرید، خطاب من با کسانی است که در کلیساها در جایگاه خدمت می‌نشینند و در نزد دیگران با انواع عناوین خدمتی معروف و دارای آوازه می‌شوند؛ بدانید که سریعاً غرور به سراغتان خواهد آمد بدون آن که خودتان خبردار شوید، وارد بیابان تجربیات خواهید شد.

مسیح، مسح شدهٔ خدای پدر بود، برای تجربهٔ غرور به مکان مقدّس، کنگرهٔ هیکل برده شد. این تجربه برای یک ایماندار بی‌نام و آوازه نخواهد بود، حتی برای آنانی که خارج

از مکان مقدّس هستند نیز نیست؛ لذا آگاه باشید اگر بدون مسح آسمانی و تعمید آشکار روح القدس در جایگاه خدمت بنشینید در مقابل این تجربه یقیناً در غفلت و بی‌آبرویی هلاک خواهید شد. خدا زمانی که ده فرمان و شریعت را به قوم عطا فرمود همان موقع به خادمین کاذب هشدار داد: «^{۲۶} و بر مذبح من از پلّه‌ها بالا مرو، مبدا عورت تو بر آن مکشوف شود» (خروج ۲۰ : ۲۶).

تا آن زمان مردان قوم فاقد پوششی به نام "شورت" بودند، خدا این پوشش را برای اولین بار، زمانی که فرمان بر دوختن رخت کهنات داد، خاصِ آنان دوخته شد: «^{۲۷} و زیر جامه‌های کتان برای سِتِرِ عورتِ ایشان بساز که از کمر تا ران برسد» (خروج ۲۸ : ۴۲). تا زمانی که کاهن برای گذراندن قربانی از مذبح بالا می‌رفت عورت او پوشیده باشد. خدمت کهنات را فقط خدا تعیین می‌کند و پوشش (مسح خدمت) را نیز فقط خدا عطا می‌کند؛ به همان گونه که (در عهد عتیق) اگر کسی غیر از کاهن (خادم مسح شده) از مذبح بالا می‌رفت، عورت (بی‌آبرویی) او عیان و اهانت به خدا در مکان مقدّس بود، امروز نیز هر کسی که بدون مسح خدمت از سوی خدا بر مذبح خدا (مکان مقدّس، کلیسا) بالا رود بی‌آبرویی و دروغین بودن او آشکار می‌گردد.

چه خادم خدا، چه خادم دروغین هر که خود را خادم خواند و بر جایگاه خدمت تکیه زند، سریعاً با غروری قاتل و کشنده مواجه خواهد شد، که اگر مسح خدا با او نباشد، غرور او را چون ابلیس در مسیر بی‌بازگشت هلاکت ابدی خواهد انداخت که نمی‌تواند از آن گریز یابد.

در پایان دعای حنّا به یاد می‌آید برای کلیسای خداوند که: «^۳ سخنان تکبر آمیز دیگر مگوئید و غرور از دهان شما صادر نشود، زیرا یهوه خدای علّام است و به او اعمال، سنجیده می‌شود» (اول سموئیل ۲ : ۳).

کج خلقی:

«^{۳۲} زیرا کج خُلقان نزد خداوند مکروه‌اند، لیکن سِرِ او نزد راستان است» (امثال ۳ : ۳۲).

شخص کج خلق در نزد خدا مکروه و طرد شده می‌باشد. کج خلقان همیشه دارای خویی تند و زبانی گزنده هستند، محبت را نمی‌شناسند و اگر بخشی بنمایند، محض ریا و یا اجبار خواهد بود، این گونه افراد به خاطر خوی تندی که نسبت به دیگران دارند، هرگز به کسی اعتماد نمی‌کنند لذا نصیب آنان از زندگی انزوا و حماقت خواهد بود: «^{۳۹} کسی که دیر غضب باشد کثیرالفهم است و کج خلق حماقت را به نصیب خود می‌برد» (امثال ۱۴ : ۲۹).

حماقت کار افراد احمق و ابله است، شخص کج خلق فردی ابله است که هرگز اعمالش راست نمی‌آید، در حماقت فکر خود دشمنان برای خود می‌سازد و به جهت تندخویی در گرفتاریها تنها خواهد ماند، هر که با چنین افرادی همراهی کند در جهالت او آن قدر مورد آزار قرار خواهد گرفت که نهایتاً پس از دیدن لطامات بسیار بر ضد او خواهد شد، و خود او نیز در شرارت خواهد افتاد. هم جواری و همراهی با چنین افرادی غالباً بر خوی شخص نیز تأثیرگذاری شدید خواهد داشت لذا حکمت به ما می‌آموزد تا: «^{۴۴} با مرد تندخو معاشرت مکن، و با شخص کج خلق همراه مباش» (امثال ۲۲ : ۲۴).

هیچ مرد تندخو و کج خلقی نیست که فتنه نیانگیزد و یا بر آن دامن نزند: «^{۴۲} مرد تندخو نزاع بر می‌انگیزاند، و شخص کج خلق در تقصیر می‌افزاید» (امثال ۲۹ : ۲۲).

مهم‌تر از اینها شخص کج خلق منفور خدا است و راهی به ملکوت خدا نخواهد داشت. خداوند ما را به راستی و یافتن ارادهٔ پسندیدهٔ او سفارش می‌کند تا در نظر او کامل باشیم: «^{۴۰} کج خلقان نزد خداوند مکروه‌اند، اما کاملان طریق پسندیدهٔ او می‌باشند» (امثال ۱۱ : ۲۰).

پوشش نامناسب:

«متاع مرد بر زن نباشد و مرد لباس زن را نپوشد، زیرا هر که این را کند مکروه یهوه خدای تو است» (تثنیه ۲۲: ۵).

موافق این آیه مرد اجازه ندارد لباس زنانه بپوشد، اما برای زن سخنی از لباس مردانه نشده، بلکه گفته شده متاع مرد بر زن نباشد. بسیاری به اشتباه متاع مرد را همان لباس مردانه می‌دانند.

متاع، از ماده "متوع" به معنی هر چیزی است که انسان از آن بهره می‌گیرد و مفهوم آن بسیار وسیع است و تمام وسایل زندگی و مواهب مادی را شامل می‌شود. و در لغت به معنی: کالا، اسباب، اثاث، مال، آن چه از آن سود و فایده ببرند، آن چه بتوان خرید و فروخت، است.

باید به یاد داشت خدا حکومت زمین را به آدم سپرده «^{۲۶} و خدا گفت: آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید.^{۲۷} پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید.^{۲۸} و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین می‌خزند، حکومت کنید» (پیدایش ۱: ۲۶ - ۲۸). آدم به شباهت خدا در زمین ساخته شده بود و مالک تمام داراییهای زمین بود و نمی‌بایست حکومتی را که از خدا دریافت نموده بود، به هیچ کس دیگری واگذار می‌کرد.

یکی دیگر از داراییهای آدم زن بود، زن موجودی هم تراز و در کنار آدم نبود بلکه از درون او و برای او بیرون کشیده شده بود؛ زن برای حکومت کردن نبود، حکومت از آن مرد بود و زن آفریده شده بود تا به عنوان معاون او در کنارش باشد: «^{۱۸} و خداوند خدا

گفت: خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم» (پیدایش ۲ : ۱۸). کتاب مقدس می‌گوید زن برای مرد خلق شده، نه مرد برای زن: «^۸ زیرا که مرد از زن نیست بلکه زن از مرد است.^۹ و نیز مرد به جهت زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد» (اول قرن‌تیا ۱۱ : ۸ - ۹).

زن نصیبی از اموال دنیا ندارد بلکه نصیب او شوهرش است و با او محسوب می‌شود، کتاب مقدس پر است از وقایعی که زنان با مردانشان محسوب شدند؛ بوده‌اند زنان و اموالی که به خاطر گناهکاری مردان، در نزد خدا محکوم به هلاکت شدند مانند ماجرای قورح؛ و نیز بوده‌اند زنانی که به خاطر پارسایی شوهرانشان از هلاکت نجات یافتند مانند سارا زوجه ابراهیم، در زمانی که به وعده خدا شک کرد و خندید، که غضب خدا افروخته شد اما چون او زوجه ابراهیم (محبوب خدا) بود هلاک نشد. در این باره مکتوب است که خداوند با سارا اصلاً تکلم نکرد بلکه با ابراهیم صحبت می‌کرد: «^{۱۳} و خداوند به ابراهیم گفت: ساره برای چه خندیدی؟ و گفت: آیا فی الحقیقه خواهم زایید و حال آن که پیر هستم» (پیدایش ۱۸ : ۱۳)؟

خدا در کتاب مقدس بارها خود را شوهر و قوم اسرائیل را زوجه خود خواند، او به لاویان که در خانه او خدمت می‌کردند در هنگام تقسیم اراضی و اموال هیچ نصیبی نداد بلکه به آنان گفت من نصیب شما هستم و آنان از مذبح و هدایای خداوند می‌خوردند و معیشت می‌کردند.

✓ «^۴ لیکن به سبط لاوی هیچ ملکیت نداد، زیرا هدایای آتشین یهوه خدای اسرائیل ملکیت وی است چنان که به او گفته بود» (یوشع ۱۳ : ۱۴).

✓ «^{۳۳} لیکن به سبط لاوی، موسی هیچ نصیب نداد زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، نصیب ایشان است چنان که به ایشان گفته بود» (یوشع ۱۳ : ۳۳).

✓ «^۳ زیرا که موسی ملکیت دو سبط و نصف سبط را به آن طرف اُردن داده بود، اما به لایوان هیچ ملکیت در میان ایشان نداد» (یوشع ۱۴ : ۳).

✓ «^۷ زیرا که لایوان در میان شما هیچ نصیب ندارند، چون که کهانت خداوند نصیب ایشان است. ...» (یوشع ۱۸ : ۷).

زن برای مرد خلق شد تا در خانه و کنار او برای او باشد، لذا خدا می‌فرماید: «متاع مرد بر زن نباشد» بلکه خود مرد (با تمام کالا، اسباب، اثاث، مال، آن چه از آن سود و فایده می‌برند و آن چه بتوان خرید و فروخت) نصیب زن هست. مرد نمی‌تواند چیزی به زن ببخشد، اما زن در کنار شوهرش از همه آنها نصیب می‌برد.

در جامعه غرب وقتی زن و شوهری از هم طلاق می‌گیرند، طبق قانون مرسوم در برخی از کشورهای مدعی مسیحیت، مرد می‌بایست نیمی از اموالش را با همسر مطلقه خود تقسیم نماید! به ظاهر عوام شاید این عمل انصاف به نظر رسد، اما این عمل کتاب مقدسی نیست، این اراده خدا نیست و در اصل موضوع، آنان حتی اجازه طلاق گرفتن ندارند چه رسد به تقسیم اموال مرد.

اما موضوع تنها اینها نیست! «متاع مرد بر زن نباشد» مرد برای کار و تجارت و امور خارج از خانه ساخته شده، آدم می‌بایست کار باغ را می‌نمود نه حوا، مرد می‌باید به امور کسب و کار و ... در بیرون خانه مشغول باشد نه زن، بارِ کار و خرید و فروش و سودآوری یا زیان برای زندگی با مرد است، این متاع مرد است، خدا می‌فرماید: «متاع مرد بر زن نباشد»، خدا به زن اجازه فعالیت‌های مردانه را نداده، خدا از این نفرت دارد، خدا از مردانی که زنانشان به امور کاری بیرون از خانه مشغول‌اند نفرت دارد، مرد و زنی که به این کار مبادرت نمایند هر دو مکروه و طرد شده خدا هستند.

و اما «مرد لباس زن را نپوشد» در ادامه صحبتی از متاع زن نشده بلکه لباس زنانه، پوشیدن لباس زنانه حقارت، بی‌ارزشی و تنزل جایگاه مرد است، پوشیدن لباس زنانه

اهانت به خدا است از آن رو که خدا آدم را به شباهت خود ساخت و خود را بارها با عنوان شوهر و داماد معرفی نموده.

همیشه در طول تاریخ و در نزد تمام اقوام و ملل دنیا بین پوشش مرد و زن تفاوتی وجود داشته، در نزد ملل متمدن و با فرهنگ همیشه تغییر پوشش بین مرد و زن مایه ننگ و بی آبرویی محسوب می شد و به شدت از این کار پرهیز می کردند. شاید این آیه نیم نگاهی خاص به زمانهای آخر داشته یعنی دوره ای که ما در آن زندگی می کنیم، زیرا شاهد هستیم که زنان به سوی کارهای مردانه گرایش پیدا کردند و فعالیتهای اقتصادی دارند و پوششهایشان مردانه شده و حتی بعضیها موهای خود را مردانه کوتاه می کنند و در مقابل بعضی مردان با بی شرمی لباسهای زیر زنانه، حتی دامن می پوشند و از زیورآلات زنانه استفاده می کنند. این اعمال مکروه و مورد نفرت خدا است.

اما وخامت بسیار بزرگ تر از اینها است! تقریباً بسیاری از مردان تمام ملل دنیا با پوششهای زنانه آشکار می شوند! با هر گونه زیورآلات، گوشواره، گردنبند، دستبند، انگو، انگشتر و ...، تا پوشش لباسهای زنانه. در هیچ کجای کتاب مقدس نمی بینید یکی از شاگردان مسیح اینها را بر خود آویخته باشند، حتی هیچ یک از مردان مسیحی در طول تاریخ خود را با این اشیا تزئین نکردند. زیورآلات برای مرد جایز نیست. این پوشش زنانه است. خدا از کسانی که با پوشش زنان هستند، نفرت دارد.

برخی بر گردن خود گردنبند صلیب آویزان می کنند و می گویند صلیب عیسی مسیح است، اوه! این اشتباه است. صلیب مسیح، آن بود که مسیح بر روی آن جان داد، این یک گردنبند زنانه است. برخی می گویند طلا نیست، اوه! این بدتر است. خدا لوازم هیكلش را از طلا و نقره ساخت، از بهترین فلزات، اگر چیزی برای خدا نیکو باشد بهتر است از طلا باشد نه چیزی پست تر، همان گونه که باید بهترین هدایا را برای خدا داد، اما این هر چه باشد گردنبند زنانه است. این برای مرد نیست.

مرد و زن جایگاه خود را بشناسند و مطابق اراده خدا در جایگاه و شأن خود رفتار کنند تا مکروه و طرد شده خدا نگردند که از ملکوت خدا جا خواهند ماند.

طلاق:

«^{۱۶} زیرا یهوه خدای اسرائیل می گوید که از طلاق نفرت دارم...» (ملاکی ۲ : ۱۶).

آه! موضوع ازدواج و طلاق یکی از بزرگترین مسائل به انحراف رفته در اکثر کلیساها است. متأسفانه بیشتر مسیحیان آگاهی چندانی نسبت به این موضوع بسیار مهم و حیاتی که تقریباً تمام ایمانداران را در بر می گیرد، ندارند.

سالیانه شاهد طلاقهای بسیاری از ایمانداران و به ظاهر مسیحی مذهببان در سراسر دنیا هستیم. در حالی که خدا به روشنی اعلام نموده «از طلاق نفرت دارم.» وقتی خدا از عملی نفرت دارد، عاملین آن را ملعون می دارد و از حضورش دور می اندازد و نتیجه آن محروم شدن شخص از ملکوت خدا و حیات ابدی است.

وقتی خدا می فرماید: «از طلاق نفرت دارم» یعنی این که در قوم خدا و فرزندان، به هیچ وجه چنین عملی نباید وجود داشته باشد. در مسیحیت، یا به درستی بگویم، در نزد مسیحیان راستین و پذیرفته شده خدای پدر به هیچ وجه چیزی به نام طلاق وجود ندارد. وقتی یک مرد به زنی می پیوندد، این یک پیمان ابدی خواهد بود و تنها مرگ آنان را در زمین از هم جدا می کند، این بخشی از پیمانی است که در موقع عقد نکاح، زوجین با هم می بندند: "تا مرگ ما را از هم جدا سازد."

در زیر به چند نکته بسیار مهم در خصوص ازدواج و طلاق اشاره می گردد تا موضوع بیشتر روشن شود.

یک تنی:

در نتیجه پیوند دو نفر یک عمل فیزیکی و جسمانی صورت می‌گیرد و آن یک تنی زوجین است چنان که کلام خدا می‌فرماید: «^{۲۴}از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود» (پیدایش ۲: ۲۴). به هیچ وجه حرف از یک روحی و یا یک نفسی نیست بلکه یک تنی، جسمانی، پیوند خوردن دو جسم زمینی، از این روی قابل گسستن نیست همان گونه که عیسی مسیح در جواب فریسیان فرمود: «^۴او در جواب ایشان گفت: مگر نخوانده‌اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید،^۵ و گفت: از این جهت مرد، پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش بپیوندد و هر دو یک تن خواهند شد؟ بنابراین بعد از آن دو نیستند بلکه یک تن هستند. پس آن چه را خدا پیوست انسان جدا نسازد» (متی ۱۹: ۴ - ۶).

این حکم آن قدر محکم و جدی بوده و هست که حتی اگر کسی با زن فاحشه‌ای ارتباط نامشروع جنسی برقرار کند با او یک تن خواهد شد و می‌بایست با او ازدواج نماید: «^{۱۶}آیا نمی‌دانید که هر که با فاحشه پیوندد، با وی یک تن باشد؟ زیرا می‌گوید: هر دو یک تن خواهند بود.^{۱۷} لیکن کسی که با خداوند پیوندد یک روح است.^{۱۸} از زنا بگریزید. هر گناهی که آدمی می‌کند بیرون از بدن است، لیکن زانی بر بدن خود گناه می‌ورزد» (اول قرنتیان ۶: ۱۶ - ۱۸). یکی از موانع ابطال عقد نکاح، ازدواج با شخص زناکار است.

شرایط جدایی:

تنها در چند مورد کتاب مقدس اجازه جدایی می‌دهد.

اول) اگر یکی از زوجین بی‌ایمان باشد یعنی از قوم خدا، مسیحی نباشد، اگر بی‌ایمان خواستار جدایی باشد، طرف ایماندار می‌تواند از او جدا شود، اما طرف ایماندار

اجازۀ جدایی ندارد: «^{۱۵} اما اگر بی‌ایمان جدایی نماید، بگذارش که بشود زیرا برادر یا خواهر در این صورت مقید نیست و خدا ما را به سلامتی خوانده است» (اول قرن‌تین ۷: ۱۵).

اما پولس رسول کسانی را که در چنین شرایطی هستند به جدایی اجبار نمی‌کند بلکه سفارش به با هم بودن و سازگاری دارد: «^{۱۶} و دیگران را من می‌گویم نه خداوند که اگر کسی از برادران زنی بی‌ایمان داشته باشد و آن زن راضی باشد که با وی بماند، او را جدا نسازد.^{۱۷} و زنی که شوهر بی‌ایمان داشته باشد و او راضی باشد که با وی بماند، از شوهر خود جدا نشود.^{۱۸} زیرا که شوهر بی‌ایمان از زن خود مقدس می‌شود و زن بی‌ایمان از برادر مقدس می‌گردد و اگر نه اولاد شما ناپاک می‌بودند، لیکن الحال مقدس‌اند» (اول قرن‌تین ۷: ۱۲ - ۱۴).

در این جا یک نکته بسیار مهم را نیز متوجه باشید که ازدواج در بی‌ایمانی ازدواجی نیست که خدا پیوسته باشد. آن چه خدا پیوست، پیمان عقد نکاحی است که در نام حقیقی خداوند منعقد شده باشد، نه در هیچ نام دیگری. عقد نکاح در زیر هر نام دیگری را نمی‌توان به پیوند خداوندی نسبت داد.

دوم) اگر زن زنا کرده باشد، مرد می‌تواند او را از خود جدا سازد چنان که خداوند عیسی مسیح می‌فرماید: «^{۱۹} لیکن من به شما می‌گویم، هر کس به غیر علّت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او می‌باشد و هر که زن مطلقه را نکاح کند، زنا کرده باشد» (متی ۵: ۳۲).

لازم است در مورد دومی کمی بیشتر تأمل نماییم زیرا در خصوص طلاق همسران از آیات دیگر برداشت نادرست زیادی شده است. مثلاً شنیده شده بعضی از کلیساها چنین تعلیم می‌دهند که اگر زن موی خود را کوتاه نماید شوهر خود را بی‌حیثیت کرده و شوهر اجازه دارد او را طلاق دهد. آه! این یک انحراف و اشتباه بزرگ است. در مسیح به هیچ وجه طلاق وجود ندارد، اگر هنوز کسی این را نفهمیده کمی جلوتر این اثبات می‌گردد.

همیشه به یاد داشته باشید در مقابل کلام مستقیم خداوند مهم نیست هر کس دیگری با هر جایگاه و خدمت چه می‌گوید! زیرا خداوند عیسی مسیح فقط برای پیروان خود یک حکم گذاشته، زنا؛ به غیر علّت زنا هیچ کس اجازه ندارد از زن خود جدا شود؛ همین، تمام شد. جای هیچ صحبت و نظر و تفسیر دیگری نیست. غیر از این هر چیز دیگر باطل است.

خداوند فرمود: «باعث زنا کردن او می‌باشد.» و در کل هر کس زن مطلقه را نکاح کند زناکار خواهد بود! چرا؟ زنِ نکاح کرده در عهد و پیمان شوهر خود است، وقتی با دیگری زنا کند آن عهد و پیمان را شکسته و با شخص زناکار وارد یک پیمان حرام شده، لذا او زانیه است. اما اگر به غیر علّت زنا شوهرش او را از خود جدا نماید، زن زانیه نیست ولی چنان که به دیگری بپیوندد زناکار خواهد بود و هر کس دیگری هم که با او نکاح کند زنا نموده است. چرا؟ چون: «^{۳۹} زن مادامی که شوهرش زنده است، بسته است. اما هرگاه شوهرش مُرد آزاد گردید تا به هر که بخواهد منکوحه شود، لیکن در خداوند فقط» (اول قرن‌تین ۷: ۳۹). زنی که از شوهرش جدا شود تا زمانی که شوهرش زنده است اجازه نکاح ندارد زیرا پیمان ازدواج او ابدی است زیرا در دنیا با او یک تن هست و تنها وقتی شوهرش بمیرد از قید پیمان ازدواج آزاد شده و می‌تواند به دیگری بپیوندد.

«^{۱۱} ای برادران آیا نمی‌دانید، زیرا که با عارفین شریعت سخن می‌گوییم، که مادامی که انسان زنده است، شریعت بر وی حکمرانی دارد؟^۲ زیرا زن منکوحه بر حسب شریعت به شوهر زنده بسته است، اما هرگاه شوهرش بمیرد از شریعت شوهرش آزاد شود.^۳ پس مادامی که شوهرش حیات دارد، اگر به مرد دیگر بپیوندد، زانیه خوانده می‌شود. لیکن هرگاه شوهرش بمیرد از آن شریعت آزاد است که اگر به شوهری دیگر داده شود، زانیه نباشد» (رومیان ۷: ۱ - ۳).

برای قطع ارتباط بین زوجین، کتاب مقدس از دو عبارت مختلف استفاده می‌کند. هر کدام معنی متفاوتی با دیگری دارد ولی خدا از هر واژه در جایگاه درست خود استفاده نموده است: ۱- طلاق. ۲- جدایی.

هرگاه صحبت از کراهت و نفرت خدا است، یا صحبت از عمل خطای قوم می‌باشد، عبارت طلاق به کار رفته؛ اما هرگاه صحبت از عملی درست و در اراده خدا است عبارت جدایی به کار رفته. در این خصوص بیشتر توضیح می‌دهم.

طلاق به معنی: بیزاری، فسخ کردن عقد نکاح، رها شدن زن از قید نکاح است. اما جدایی به معنی: فاصله گرفتن و دور شدن است. در طلاق پیمان نکاح منفک می‌گردد ولی در جدایی پیمان نکاح بر جای خود برقرار است فقط طرفین از هم جدایی می‌گزینند. خدا می‌فرماید: از طلاق نفرت دارم نه از جدایی زیرا یک تنی زوجین در میان است؛ عیسی خداوند نیز به خاطر علّت زنا، اجازه به جدایی داد نه طلاق زیرا در جدایی پیمان نکاح و یک تنی همچنان برقرار است. در هیچ کجای عهد جدید وقتی جدایی مجاز شده، از عبارت طلاق استفاده نگردیده است.

متأسفانه بسیاری از معلّمین کذب به علّت عدم مسح خدمت آسمانی، در خصوص این موضوع، کلیساها را به اشتباهی هولناک می‌برند و رجاسات و فجایع بسیاری را در کلیسا وارد می‌کنند.

وقتی خدا می‌گوید: «از طلاق نفرت دارم.» محال ممکن است اجازه به جاری شدن طلاق دهد.

تجرّد پس از جدایی:

پولس رسول به آنانی که تحت شرایط موجّه، جدایی را بر می‌گزینند، حکم نموده که می‌بایست مجرد بمانند: «^{۱۰} اما منکوحان را حکم می‌کنم و نه من بلکه خداوند که زن از شوهر خود جدا نشود؛^{۱۱} و اگر جدا شود، مجرد بماند یا با شوهر خود صلح کند؛ و مرد نیز زن خود را جدا نسازد» (اول قرن‌تین ۷ : ۱۰ - ۱۱). باز در این سخن پولس هم، مانند تمام آیات مشابه در کتاب مقدّس، عبارت طلاق دیده نمی‌شود بلکه او به امر جدایی اشاره نموده است. پولس در چنین شرایطی به زن توصیه می‌کند، یا مجرد بماند و یا با شوهر خود صلح نماید.

اگر منظور پولس طلاق می‌بود، واژه صلح معنی نداشت و می‌بایست حتماً از عبارت نکاح استفاده می‌کرد؛ اما از آن جایی که موضوع جدایی است و پیمان فسخ نشده، عبارت صلح صحیح می‌باشد که به مفهوم یک مصالحه در پیمان نکاح است. به خاطر همین است که دیگر زن نمی‌تواند پس از جدایی به نکاح دیگری درآید، زیرا هنوز در پیمان نکاح قرار دارد.

زناکاری مطلقه:

در مسیحیت طلاق وجود ندارد لذا اگر کسی طلاق گیرد و به هر کس دیگری بپیوندد زانی خواهد بود. در اناجیل متی، مرقس و لوقا برای طلاق، واژه زناکاری آمده است:

✓ «^۹ و به شما می‌گویم هر که زن خود را به غیر علّت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، زانی است و هر که زن مطلقه‌ای را نکاح کند، زنا کند» (متی ۱۹ : ۹).

✓ «^{۱۱} بدیشان گفت: هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، بر حق وی زنا کرده باشد.^{۱۲} و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحه دیگری گردد، مرتکب زنا شود» (مرقس ۱۰ : ۱۱ - ۱۲).

✓ «^{۱۸} هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بُود و هر که زن مطلقه مردی را به نکاح خویش درآورد، زنا کرده باشد» (لوقا ۱۶ : ۱۸).

طلاق ناممکن:

کتاب مقدس به ما می‌آموزد هر قول (گفتار) و هر فعل (عملکردی) را باید در نام خداوند عیسی مسیح انجام دهیم. هر چیزی در نام خداوند عیسی مسیح مشروعیت می‌یابد. هر پیمانی در نام خداوند عیسی مسیح در آسمان مهر و تأیید می‌گردد: «^{۱۷} و آن چه کنید در قول و فعل، همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را به وسیله او شکر کنید» (کولسیان ۳ : ۱۷). حتی عقد نکاح نیز در نام خداوند عیسی مسیح منعقد می‌گردد.

در هنگام عقد نکاح، کشیش مرد و زن را در نام خداوند عیسی مسیح به یک دیگر پیوند می‌زند. عقد نکاح، اگر در نام خداوند عیسی مسیح منعقد نگردد مورد تأیید آسمانی خدا نیست و آن پیمان باطل خواهد بود.

ازدواج از عهد عتیق تا به امروز، در عهد جدید همیشه با نام مقدس خداوند در آن دوره منعقد می‌شد. خدا به آشکارا گفته: «از طلاق نفرت دارم.» یعنی عمل طلاق را رد و از آن دوری کرده، به عبارتی اجازه نداده در هنگام فسخ عقد نکاح، نام او برده شود. اگر کسی از کلیسای او قصد این کار را داشته باشد، کشیش می‌بایست در نام خداوند

طلاق آنان را اعلام کند و این کاری است که خدا از آن نفرت دارد و اجازه نداده، لذا عملاً این کار غیر ممکن است.

هشدار اکید به ایمانداران! اگر در هر کلیسای کشیشی جرأت نماید در نام خدا طلاق را جاری سازد، یقین بدانید او فاقد مسح و خدمت آسمانی است، او کشیش شیطان است و آن کلیسا، کنیسه شیطان؛ از آن خارج شوید. هر عملی خارج از آموزه‌های کتاب مقدس باطل است. از طلاق بپرهیزید، حتی به آن فکر نکنید، زیرا ناممکن و موجب نفرت خدا است.

فالگیری و جادوگری:

«چون به زمینی که یهوه، خدایت به تو می‌دهد داخل شوی، یاد مگیر که موافق رجاسات آن امّت‌ها عمل نمایی.^{۱۰} و در میان تو کسی یافت نشود که پسر یا دختر خود را از آتش بگذرانند و نه فالگیر و نه غیگو و نه افسونگر و نه جادوگر،^{۱۱} و نه ساحر و نه سؤال کننده از اجنه و نه رمال و نه کسی که از مردگان مشورت می‌کند.^{۱۲} زیرا هر که این کارها را کند، نزد خداوند مکروه است و به سبب این رجاسات، یهوه، خدایت آنها را از حضور تو اخراج می‌کند» (تثنیه ۱۸ : ۹ - ۱۲).

جادوگری از دیرباز، تقریباً در نزد تمام امّت‌ها رایج بوده. هر ملت و قومی به فراخور اعتقادی خود، جادوگرانی با طرق و تفکرات مختلف داشته و دارند، اما آن چه مسلم است این اعمال حسب علم و دانش بشری و یا به خاطر ممارست و تهذیب نفس و اکتساب قدرتهای ماورایی نیست، بلکه تماماً زیر قدرت نیروهای تاریکی شرارت است. شخصی که به امور جادوگری در انواع مختلف شاخه‌های آن از قبیل: فالگیری، افسونگری، رمالی، احضار ارواح و غیگوئی می‌پردازد در ابتدا روح خود را به شیطان تقدیم می‌کند و با کراهِت و نجاستی که آن روحها در نزد خدا دارند، خودش را نیز مکروه خدا و نجس می‌گرداند.

این کراحت و نجاست نه تنها شامل حال عاملین به سحر و جادو می‌باشد، بلکه آنانی که به چنین افرادی رجوع می‌کنند نیز از آن نجس و مکروه خدا می‌گردند چنان که کلام خدا می‌فرماید: «^{۳۱} به اصحاب اجنه توجه مکنید و از جادوگران پرسش ننمایید تا خود را به ایشان نجس سازید. من یهوه خدای شما هستم» (لاویان ۱۹ : ۳۱).

متأسفانه در نزد بعضی از به ظاهر ایمانداران رایج است که هنوز با تفکر خرافه پرستی از طبیعت سابق خود به رمال و فالگیر و جادوگر برای گشایش کارهای خود رجوع می‌کنند و وقتی از این کار منع می‌گردند بهانه می‌آورند که خدا جادوگران را رد کرده نه کسانی که به آنان رجوع می‌کنند؛ کلام خدا در این خصوص می‌فرماید: «و کسی که به سوی صاحبان اجنه و جادوگران توجه نماید تا در عقب ایشان زنا کند، من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت» (لاویان ۲۰ : ۶). چنین افرادی نه تنها با روی برگشته خدا مواجه خواهند شد بلکه غضب خدا بر زندگی آنان خواهد آمد و نیز باید از کلیسا اخراج گردند.

در عهد عتیق نصیب هر که با امور سحر و جادوگری سر و کار داشته سنگسار و مرگ بود: «^{۳۲} مرد و زنی که صاحب اجنه یا جادوگر باشد، البته کشته شوند؛ ایشان را به سنگ سنگسار کنید. خون ایشان بر خود ایشان است» (لاویان ۲۰ : ۲۷).

و امروزه نیز کلام خداوند با قدرت هشدار می‌دهد که نصیب جادوگران دریاچه آتش و مرگ ابدی است: «^{۳۳} لیکن ترسندگان و بی‌ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و بت پرستان و جمیع دروغگویان، نصیب ایشان در دریاچه افروخته شده به آتش و کبریت خواهد بود. این است موت ثانی» (مکاشفه ۲۱ : ۸).

لذا اگر هنوز کسی به این امور ممارست دارد، تا فرصت هست، پیش از آن که جلوی تخت داوری خدا بایستد توبه نموده و به سوی خداوند بازگشت نماید. «^{۳۴} خوشا به حال آنانی که رختهای خود را می‌شویند تا بر درخت حیات اقتدار یابند و به دروازه‌های

شهر درآیند،^{۱۵} زیرا که سگان و جادوگران و زانیان و قاتلان و بت پرستان و هر که دروغ را دوست دارد و به عمل آورد، بیرون می‌باشند» (مکاشفه ۲۲: ۱۴ - ۱۵).

معیار خدا:

«^{۱۶} سنگهای مختلف و پیمانهای مختلف، هر دوی آنها نزد خداوند مکروه است» (امثال ۲۰: ۱۰).

این آیه به معاملات فروشندگان کالا اشاره ندارد، بلکه سنگ به معنی وزنه‌ای است که در یک کفه ترازو قرار می‌دهند تا به وسیله آن، آن چه در کفه دیگر ترازو قرار دارد را وزن کنند، این سنگها در اوزان مختلف ساخته می‌شوند تا عمل سنجش را بر اساس وزن انجام دهند. و پیمانه، ظرفهایی است در اندازه‌های مختلف که محتویات داخل آن بر حسب میزان حجم سنجیده می‌شود. در واقع به جز آن چه در ارتباط با زمین است مثل متراژ حد فاصله اراضی، مابقی چیزها که مستقل هستند، همه بر اساس وزن یا پیمانه سنجش و ارزش‌گذاری می‌شوند.

جالب است که انسانها نیز در ارتباط با یک دیگر بر اساس این دو، مورد سنجش یک دیگر قرار می‌گیرند؛ همان گونه که شخصی برای به دست آوردن وزن اندام خود بر روی ترازو قرار می‌گیرد، انسانها نیز یک دیگر را دائماً وزن می‌کنند. این سنگ ترازو در ارتباط با معیارهای ارزش‌گذاری دنیایی می‌باشد. مثلاً فلانی چه قدر آدم به درد بخوری هست؟ چه مقامی دارد؟ چه قدر نفوذ دارد؟ چه قدر شهرت دارد؟ چه قدر ثروت دارد؟ و ... و بر اساس همین معیارها برای یک دیگر ارزش و احترام و جایگاه قائل هستند، که غالباً با ارزش‌ترین این افراد دنیا دوست‌ترین اشخاص زمین هستند.

اما پیمانه بر خلاف وزنه چیز بیرونی در کفه دیگر ترازو را نمی‌سنجد بلکه آن چه در درون خودش دارد را ارزش‌گذاری می‌کند. مانند: مایعات، آرد و ...، پیمانه مقیاس سنجش داخلی است که در امور انسانی به ارزش روحانی یک شخص در نزد خدا اشاره دارد. مثلاً چه مقدار فلانی: محبوب خدا است؟ پاک و مقدس است؟ پر از روح خدا است؟ آسمانی است؟ پر از قوت است؟ برگزیده خدا است و ... و یا برعکس این، چه قدر منفور خدا است؟ پلید و ناپاک است؟ در تسخیر شیطان است؟ اهل هلاکت است؟ فرزند شیطان است؟ و ...؛ انسانها بر اساس همین معیارها برای یک دیگر جایگاه آسمانی و یا شیطانی قائل می‌شوند. در حالی که از درون پیمانه تنها خدا است که خبر دارد.

یکی چون یهودای اسخریوطی از رسولان بود در حالی که از ابتدا از شیطان بود؛ و یکی دیگر چون پولس که آزار دهنده کلیسا بود، اما ظرف برگزیده خدا بود. همیشه بشر یا در حال سنجش دیگران با وزنه‌های مختلف دنیا است که معیارهای دنیا در نزد خدا باطل است: «آی زانیات، آیا نمی‌دانید که دوستی دنیا، دشمنی خدا است؟ پس هر که می‌خواهد دوست دنیا باشد، دشمن خدا گردد» (یعقوب ۴ : ۴). و یا در حال سنجش دیگران با پیمانه‌های مختلف است؛ به پیمانه وزن نمودن دیگران از آن جایی که از اندرون هر شخص تنها خدا آگاه است، حکم نمودن بر یک دیگر است، لذا حکم از آن خداوند است و بس. و او در این خصوص می‌فرماید: «احکم مکنید تا بر شما حکم نشود. زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانه‌ای که پیمایید برای شما خواهند پیمود» (متی ۷ : ۱ - ۲).

هر کس می‌بایست توجه‌اش به اندرون پیمانه خودش باشد چنان که عیسی خداوند در خطاب به کاتبان و فریسیان فرمود: «^{۲۵}وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، از آن رو که بیرون پیاله و بشقاب را پاک می‌نمایید و درون آنها مملو از جبر و ظلم است.^{۲۶} ای فریسی کور، اول درون پیاله و بشقاب را طاهر ساز تا بیرونش نیز طاهر شود» (متی ۲۳ : ۲۵ - ۲۶).

لذا هیچ انسانی شایسته آن نیست که بر اساس معیارهای دنیا که در تضاد و دشمنی با خدا است دیگری را بسنجد و وزن کند و یا از آن چه که خبر ندارد و در دانایی خدا است دیگران را پیمانۀ زند و ارزش و مقدار قائل شود. این به قدری در نزد خدا مهم است که حتی به پدران نیز این اجازه داده نشده تا اعضای خانۀ خود را که فکر می‌کنند شناخت کاملی روی آنان دارند را به اعتبار سنجی بیاورند: «^{۱۴} در خانۀ تو کیلهای مختلف، بزرگ و کوچک نباشد.^{۱۵} تو را وزن صحیح و راست باشد و تو را کیل صحیح و راست باشد تا عمرت در زمینی که یهوه، خدایت به تو می‌دهد دراز شود» (تثنیه ۲۵ : ۱۴ - ۱۵).

هیچ والدینی اجازه ندارند تا با سنگ دنیا و پیمانۀ فکری خود، فرزندانشان را وزن و ارزش‌گذاری کنند و بین آنها تبعیض قائل شوند، تنها معیار اجازهٔ سنجش، همان گونه که کلام خدا اشاره دارد، وزن و پیمانۀ صحیح و راست است. راست همان راستی، کلام مقدّس خدا است. و هر سنگ دیگری مکروه خدا است: «^{۲۳} سنگهای مختلف نزد خداوند مکروه است ...» (امثال ۲۰ : ۲۳).

و اما از زاویه‌ای دیگر به این آیه می‌نگریم! سنگهای مختلف (معیارهای دنیا) و پیمانۀهای مختلف (افکار انسانی) به هر شخص نیز اشاره دارد؛ خداوند شمعون را پطرس نامید به معنی سنگ، او کلیسا را چون یک بنای روحانی تعریف نمود که خودش سنگ زاویهٔ آن است و هر یک از مسیحیان فرد اندر فرد سنگ و خشتی از این عمارت روحانی هستند. هر فرد مسیحی سنگی است در بنای کلیسا، غیر مسیحیان (مسح شدگان خداوند) در این بنا جایی ندارند آنان سنگهای مختلف کج و به درد نخور بیرونی هستند که در این بنا جایگاهی ندارند.

در داخل کلیسای خداوند، همان بدن روحانی عیسی مسیح، یعنی درون پیمانۀ (افکار خدا)، کسی اجازهٔ ورود ندارد مگر آن که روح‌القدس، که مجوّز ورود به این عمارت روحانی خدا هست را، در درون خود داشته باشد. و هر روحی غیر از روح‌القدس اگر در داخل کسی باشد، او را با خود پیوند می‌زند و به پیمانۀای دیگر یعنی به کلیساهای دیگر

(غیر از کلیسای خداوند) وارد می‌کند؛ کلیسایی که نام خداوند عیسی مسیح بر آن نیست بلکه دارای نامهای کفر آمیز دیگری است (فرقه‌های کاذب، با اندرونی غیر از افکار خدا، دِگمها و تعالیم و آیینهایی که در کلام خدا مکتوب نگشته.)

خدا، سنگهای مختلف و پیمانهای مختلف را مکروه دارد، چنین افرادی ملعون و رد شده خدا هستند، آنان هرگز به ملکوت خدا داخل نخواهند شد. «^{۱۰}سنگهای مختلف و پیمانهای مختلف، هر دوی آنها نزد خداوند مکروه است» (امثال ۲۰ : ۱۰).

تقلب:

«ترازوی با تقلب نزد خداوند مکروه است، اما سنگ تمام پسندیده او است» (امثال ۱۱ : ۱).

ترازو وسیله‌ای است با دو کفه، که وزنه در یک کفه آن و کالا بر روی کفه دیگر آن قرار می‌گیرد تا با کم و زیاد کردن یکی از دو کفه عدالت در بین دو کفه و معامله بین فروشنده و خریدار حادث گردد. آن چه در عدالت خدا می‌بینیم، او همیشه در طول تاریخ بشریت عدالت را به نیکویی به انجام رساند. کتاب مقدس در خصوص بزرگ‌ترین ترازوی عدالت خدا به ما چنین می‌گوید:

«^{۱۷}زیرا اگر به سبب خطای یک نفر و به واسطه آن یک موت سلطنت کرد، چه قدر بیشتر آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می‌پذیرند، در حیات سلطنت خواهند کرد به وسیله یک، یعنی عیسی مسیح.^{۱۸} پس همچنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات.^{۱۹} زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید» (رومیان ۵ : ۱۷ - ۱۹).

عدالت خدا حتی گسترده‌تر از این نیز عمل کرد، چون گناه از طریق یک زن وارد جهان شد، نجات خدا هم از طریق یک زن آمد؛ چون خدا عهد اول را به واسطه موسی با قوم بنی‌اسرائیل بست، بار دیگر عهد دوم را به واسطه نبی‌ای همچون موسی (خداوند عیسی مسیح) با تمام امت‌های دنیا بست. و نیز چون رستخیز اول برای مقدّسین است، رستخیز دوم برای جمیع مردگان خواهد بود. و باز همان گونه که خدا آفتاب خود را بر نیکان می‌تاباند، به همان گونه نیز بر بدان طالع می‌کند؛ همان گونه که فرصت فیض برای قوم اسرائیل بود، به همان گونه نیز این فرصت برای سایر امت‌ها شد؛ و ...

بخششهای خدا برای همگان در زمین یکسان بوده است، عدالت خدا همیشه دو کفه ترازو را برابر ساخته و هر که را مطابق سنگ او بخشیده است. کلام خدا به ما سفارش می‌کند تا حتی محبت را بر دوستان و دشمنان خود یکسان داشته باشیم، نه فقط این! بلکه حتی در کوچک‌ترین مسائل مانند سلام کردن نیز این گونه باشیم: «^{۴۵} تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند.^{۴۶} زیرا هرگاه آنانی را محبت نمایند که شما را محبت می‌نمایند، چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟^{۴۷} و هرگاه برادران خود را فقط سلام گویند چه فضیلت دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند» (متی ۵ : ۴۵ - ۴۷)؟

حال وقتی اراده خدا چنین است، شایسته است تا ابنای ملکوت، مانند او کامل باشند چنان که او از ما چنین خواسته: «^{۴۸} پس شما کامل باشید چنان که پدر شما که در آسمان است کامل است» (متی ۵ : ۴۸). عدالت خدا در زمین خاکی برای همگان یکسان است، عدالت خدا ترازوی سنجش است و از این عدالت نمی‌توان تخطی کرد. عدم تراز بین دو کفه ترازوی خدا و نیز عدم توازن بین سنگهای یک کفه با کالای کفه دیگر تقلب است. سنگی که در ظاهر درست می‌نماید و اما وزن آن نادرست یک سنگ تقلبی است. او عدالت را به جا نخواهد آورد. به زبان ساده‌تر، ترازوی بخشش خدا برای نیکان و بدان یکسان است؛

خداوند هر چه آفرید را به مساوات به همگان بخشید و انتظار دارد تا بشر نیز این گونه عمل نماید.

به ابتدا بنگرید! همان گونه که خدا هدیه هابیل را پذیرفت، اگر قائن نیز بر مذهب دیگر (کفه دیگر ترازو) هدیه نیکو مانند هابیل می گذاشت پذیرفته می شد: «آنگاه خداوند به قائن گفت: چرا خشمناک شدی؟ و چرا سر خود را به زیر افکندی؟ اگر نیکویی می کردی آیا مقبول نمی شدی؟ و اگر نیکویی نکردی، گناه بر در، در کمین است و اشتیاق تو دارد، اما تو بر وی مسلط شوی» (پیدایش ۴ : ۶ - ۷). قائن نیکویی نکرد، لذا مقبول خدا واقع نشد.

شخص متقلب با یک سنگ تقلبی یک بی انصاف است، در آسمان برای اولین بار تنها یک بی انصاف و متقلب بود که خواست کفه ترازوی عدالت خدا را منحرف کند: «^{۱۴} تو کروی مسح شده سایه گستر بودی. و تو را نصب نمودم تا بر کوه مقدس خدا بوده باشی. و در میان سنگهای آتشین می خرامیدی.^{۱۵} از روزی که آفریده شدی تا وقتی که بی انصافی در تو یافت شد به رفتار خود کامل بودی» (حزقیال ۲۸ : ۱۴ - ۱۵). او می خواست تا تخت خودش را بالای تخت حضرت اعلی قرار دهد و بر عالم هستی خدایی نماید: «^{۱۶} ای زهره دختر صبح چگونه از آسمان افتاده ای؟ ای که امّتها را ذلیل می ساختی چگونه به زمین افکنده شده ای؟^{۱۷} و تو در دل خود می گفتی: به آسمان صعود نموده، کرسی خود را بالای ستارگان خدا خواهم افراشت و بر کوه اجتماع در اطراف شمال جلوس خواهم نمود.^{۱۸} بالای بلندیهای ابرها صعود کرده، مثل حضرت اعلی خواهم شد» (اشعیا ۱۴ : ۱۲ - ۱۴).

شیطان امروز هدایتگر تمام متقلبین روی زمین است، کاری را که در آسمان نتوانست بکند، در زمین با فریبکاری کرد او یک سنگ به ظاهر درست اما تقلبی بود که آدم را فریب داد. او با چهره و اندامی که در آن زمان بسیار به انسان شباهت داشت (مار) پیش آمد، و چون زن دید: بر دو پا می ایستاد، به زبان آدمی صحبت می کرد، دارای حکمت

بود، در ظاهر زیبا بود و «... درخت برای خوراک نیکو است و به نظر خوش نما و درختی دلپذیر و دانش‌افزا، پس از میوه‌اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد» (پیدایش ۳ : ۶). آدم سنگ خدا، که همان کلام حق خدا بود را به زیر گذاشت و سنگ تقلبی که همان کلام بی‌انصافی شیطان بود را برداشت و از آن پس آدم و نسل او در دنیا همه چیز را با این سنگ تقلبی بی‌انصافی وزن می‌کنند. شیطان حکومت زمین را با تقلب غصب نمود و پس از آن، سنگ متقلب او بود که بر زمین معیار سنجشها قرار گرفت. و خدا شدیداً از این نفرت دارد، او از ترازویی با سنگ تقلبی کراهت دارد.

هر کس در هر کار و امری وقتی با سنگ و ترازوی متقلب پیش رود، سنگ شیطان را به دست گرفته و وزن می‌کند و تحت اراده او قرار دارد، در انتها نیز با او از آتش عذاب ابدی نصیب خواهد برد. لذا بر حذر باشید از ترازوی با سنگ متقلب که خدا از آن کراهت دارد.

اما سنگ تمام که پسندیده خدا است چیست؟ این یک سنگ کامل و تمام است، این سنگ عدالت خدا را به انجام می‌رساند، این سنگ اجرت او با او است و هر کس را به میزان استحقاقش جزا خواهد داد، این همان سنگ زاویه، عدالت خدا بر روی زمین است: «عیسی بدیشان گفت: مگر در کتب هرگز نخوانده‌اید این که سنگی را که معمارانش رد نمودند، همان سر زاویه شده است. این از جانب خداوند آمد و در نظر ما عجیب است.^{۴۳} از این جهت شما را می‌گویم که ملکوت خدا از شما گرفته شده به امتی که میوه‌اش را بیاورند، عطا خواهد شد.^{۴۴} و هر که بر آن سنگ افتد، منکسر شود و اگر آن بر کسی افتد، نرمش سازد» (متی ۲۱ : ۴۲ - ۴۴).

عیسی مسیح، سنگ زاویه، سنگ تمام در نظر خدا، معیار و مقیاس سنجش خدا، کلام مجسم شده خدا است که همه کس و همه چیز با او وزن می‌گردد.

نزاع با خدا:

«وای بر کسی که با صانع خود چون سفالی با سفالهای زمین مخاصمه نماید. آیا کوزه به کوزه گر بگوید چه چیز را ساختی؟ یا مصنوع تو درباره تو بگوید که او دست ندارد» (اشعیا ۴۵ : ۹)

"وای" در گفتار خدا، به وحشتناک‌ترین و هولناک‌ترین وقایعی اشاره دارد که بشر می‌تواند درگیر آن گردد. سه وای آمده شده در کتاب مکاشفه، حکایت از سه اتفاق هولناک دارد. هرگاه در کتاب مقدس خدا با وای خطاب کرده، اشاره به غضب بی‌حد و وحشتی دهشت بار دارد.

یکی از این وایهای وحشتناک از آن کسانی است که با خدا مخاصمه می‌کنند؛ در این آیه، مخاصمه‌ای چون جنگ آورده نشده بلکه منظور کسانی است که در حد یک عیب جویی به خدا ایراد وارد می‌آورند که این عیب‌جویی آنان، فریاد وای خدا (شدت خشم و غضب خدا) را بلند کرده، پس وای بر حال مخاصمه کنندگان.

متأسفانه نه در بین امتها که از اراده خدا دور هستند بلکه در بین ایمانداران بسیار دیده می‌شود که با زبان خود به مخاصمه با خدا می‌پردازند! شاید عده زیادی از این گونه مخاصمه کنندگان از روی جهل و نادانیشان با خدا منازعه می‌کنند، اما حتی چنین جهلی در ارتباط با خدا قابل توجیه و پذیرش نیست.

بسیاری را دیدم که وقتی در تجربه یا مشکلی بسیار کوچک در زندگی می‌افتند به خدا اعتراض می‌آورند که چرا آنان را به دنیا آورد. و یا برخی به خدا اعتراض می‌آورند که چرا آنان را با قدر کوتاه آفرید؛ یا آنان را تیره پوست خلق کرد و یا حتی نسبت به دیگر مخلوقات خدا با واکنشی متخاصمانه می‌گویند چرا خدا اینان را آفرید و یا چنین آفرید و یا ...

اوه! «آیا کوزه به کوزه گر بگوید چه چیز را ساختی؟» این گونه سخن وای و غضب خدا را بلند خواهد نمود. آگاه باشید آن چه از دهان خدا خارج گردد تغییر نخواهد کرد، اگر وای خدا بر کسی بلند گردد تغییر نخواهد کرد، مراقب آن چه از دهانتان خارج می شود باشید تا مبدا غضب خدا را به غیرت آورید.

دنیا پر از شرارت است و بنی آدم پیوسته در تمام لحظات زندگی اش در حال بی انصافی و بی عدالتی نسبت به دیگران می باشد، دولتی با دولتی، قومی با قومی، فردی با فردی، چه با سلاحهای مرگبار جانها می گیرند و چه بسیار بسیار با سلاح زبان، جانها می کشند. هرگز به اعمال و زبان خود توجه ندارند، اما وقتی طرف آنان خدا می گردد با وقاحت تمام خود را در جایگاه قاضی عادل می نشانند و بر خدا ایراد وارد می کنند که چرا چنین ساخت و چرا چنان کرد! اینها را نه حسب پرشی بلکه حسب عیب جویی از خدا بیان می کنند، بعضاً وقاحت را تا آن جا می کشانند که در هر امری برای خدا ایراد وارد می کنند، مثلاً چرا فلان بچه را معلول خلق کرد؟! چرا فلان بچه در کودکی مرد؟! چرا فلانی را هلاک نمی کند؟! چرا به فلانی حکومت و قدرت داد؟! چرا دنیا را با طوفان آب زد مگر انسان نبودند؟! و ده ها چرا و عیب جویی دیگر.

اوه! این گونه رفتار کفر به خدا است، یک مخلوق اجازه ندارد با خالق خود چنین منازعه کند. والدین یک کودک هرگز به فرزند خود اجازه زبان درستی نمی دهند، حتی به او حق عیب جویی نسبت به خود را نمی دهند، خود را مالک و صاحب اختیار در تمام امور او می دانند، به جای او تصمیم می گیرند، برای او به میل خود حکم می کنند، او را تنبیه می کنند، او را محروم می کنند و در برخی مواقع کودکان ناقص الخلقه خود را به قتل می رسانند، در حالی که به هیچ وجه حق چنین اعمالی را ندارند، چون فقط یک بهانه و مجرای برای ورود فرزندان شان به دنیا، و مراقبین آنان هستند. ولی تمام کوتاهیها و خطاهایشان را در خصوص عیبهای فرزندان، به گردن خدا می اندازند.

آن چه به عمل می‌آورند را نمی‌بینند و در عوض در مخاصمه با خدا بلند شده و او را که محق بر همه چیز است به محاکمه می‌کشاند. کجا متهمی جرأت دارد تا قاضی را محکوم کند و حال آن که بشر متهم، خدا را محکوم می‌کند. پولس رسول می‌فرماید: «^{۲۰}نی بلکه تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه می‌کنی؟ آیا مصنوع به صانع می‌گوید که چرا مرا چنین ساختی؟^{۲۱} یا کوزه‌گر اختیار بر گل ندارد که از یک خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد؟^{۲۲} و اگر خدا چون اراده نمود که غضب خود را ظاهر سازد و قدرت خویش را بشناساند، ظروف غضب را که برای هلاکت آماده شده بود، به حلم بسیار متحمل گردید،^{۲۳} و تا دولت جلال خود را بشناساند بر ظروف رحمتی که آنها را از قبل برای جلال مستعد نمود» (رومیان ۹ : ۲۰ - ۲۳).

بشر هر چه هست اراده سازنده‌اش است، چه برای عزت ساخته شده باشد و چه برای هلاکت، تنها می‌بایست به آن چه هست، خدا را شاکر باشد که حتی برای اندک زمانی او را حیات و زندگی بخشیده، مانند کوزه‌گری که از گل کوزه‌ای می‌سازد تا برای مدتی از او استفاده کند و بعد او را می‌شکند و نابود می‌کند درست مانند آدم که از خاک زمین سرشته شد. همان گونه که کسی نمی‌تواند کوزه‌گر را محکوم کند و با او مخاصمه نماید هیچ انسانی اجازه ندارد با خالق خود منازعه کند و او را محکوم نماید.

روزی «^۱کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت: ^۲برخیز و به خانه کوزه‌گر فرود آی که در آن جا کلام خود را به تو خواهم شنواید. ^۳پس به خانه کوزه‌گر فرود شدم و اینک او بر چرخها کار می‌کرد. ^۴و ظرفی که از گل می‌ساخت در دست کوزه‌گر ضایع شد پس دوباره ظرفی دیگر از آن ساخت به طوری که به نظر کوزه‌گر پسند آمد که بسازد. ^۵آنگاه کلام خداوند به من نازل شده، گفت: ^۶خداوند می‌گوید: ای خاندان اسرائیل آیا من مثل این کوزه‌گر با شما عمل نتوانم نمود زیرا چنان که گل در دست کوزه‌گر است، همچنان شما ای خاندان اسرائیل در دست من می‌باشید» (ارمیا ۱۸ : ۱ - ۶).

بشر از زمانی نسبت به خدا گستاخ شد که مخلوق زیبای او، شیطان در آسمان با خدا مخاصمه کرد و وقتی به زمین افتاد، اولین کوزه یعنی انسان ساخته شده دست خدا را به مخاصمه با خدا برانگیخت و این تا به انتهای زمان در نسل آدم ادامه دارد، زیرا مخاصمه کنندگان از معلّم و استاد خود شیطان تبعیت می کنند. لذا وای مهیب خداوند بر چنین افرادی خواهد بود.

دنيا دوستی:

«^۸خداوند یهوه به ذات خود قسم خورده و یهوه خدای لشکرها فرموده است که من از حشمت یعقوب نفرت دارم و قصرهایش نزد من مکروه است. پس شهر را با هر چه در آن است تسلیم خواهم نمود» (عاموس ۶ : ۸).

در برخی از مواقع خدا نفرت و کراهت خود را به وضوح اعلام نکرده و در بعضی از مواقع صریحاً و با قدرت اعلام کرد، اما در ارتباط با دنیا! حتی به ذات خود قسم خورد! این یعنی اوج خشم و نفرت بی حد و مرز. خدا تا کنون برای چیزهایی به ذات خود قسم خورده که تحقق آن حتمی و تغییرناپذیر بوده و این مورد، یکی از آن موارد خاص است، دنیا دوستی!

در ارتباط با این موضوع، خدا خود را با عنوان یهوه خدای لشکرها معرفی کرده، این بسیار رعب برانگیز است؛ نام یهوه را آورد که گویای خدایی است که در زمین وارد عمل می شود؛ چگونه؟ در ادامه بعد از نامش عنوان خدای لشکرها را آورد که می فهماند یهوه با تمام قوا و لشکرهای آسمان و زمین وارد عمل خواهد شد. اوه! این بسیار ترسناک است. بر ضد چه کسی؟ یعقوب.

حشمت به معنی: بزرگی، جلال، جلوه، شأن، شکوه، شوکت، صولت، عظمت، فر، مجد؛ و یعقوب، به قوم اسرائیل اشاره دارد. با آن که خدا این قوم را برکت داد و در بین تمامی قومها شهرت داد، اما رفته رفته این قوم از طریق خدا منحرف شد و با الگوپذیری از رسوم امتهای دیگر در پی حشمت و جلال و ثروت دنیا رفت، و این خدا را پسند نیامد و خشم او را برانگیخت، لذا خدا به ذات خود قسم خورد و نفرت خود را از تمام حشمت و فخر این قوم اعلام داشت و آنان را به دست دشمنانشان تسلیم نمود.

اسرائیل قوم برگزیده خدا بود و خدا بارها او را زوجۀ خود خوانده بود، پس عجیب نیست که این سوگند خدا برای امروز که کلیسا، عروس خداوند خوانده می شود همچنان نیز اعتبار داشته باشد. چنان چه کلیسایی، طریق او را رها کند و در پی ثروت اندوزی و جلال و شوکت دنیا پیش رود، دیگر نمی تواند با چنین شرایطی پی به اراده خدا ببرد و در طریق او قرار گیرد. او به کلیسای لائودکیه چنین خطاب می کند: «^{۱۷} زیرا می گویی دولت مند هستم و دولت اندوخته ام و به هیچ چیز محتاج نیستم و نمی دانی که تو مستمند و مسکین هستی و فقیر و کور و عریان» (مکاشفه ۳ : ۱۷).

از زمان گناه آدم در باغ عدن، زمین در نزد خدا ملعون و دور انداخته شد لذا شیطان بر کل دنیا چیره گشت. اما این چیرگی، تنها دنیا را به دستان شیطان نداد بلکه تمام روح و فهم و افکار بشر نیز در اختیار شیطان قرار گرفت. هر چه قدر انسان در زیبایی فریبندۀ دنیا فرو رود و به شکل دنیا گردد در حقیقت با خوی شیطان بیشتر پیوند می خورد و در اراده او زندگی می کند. این دنیا دوستی نه تنها در فکر و اعتقاد شکل گرفته شخص است بلکه در هر شی و ثروتی از دنیا، از جمله ملک، اموال، دارایی و هر چیزی که در دنیا وجود دارد نیز هست آن گونه که یوحنا ی رسول می فرماید: «^{۱۸} ... تمام دنیا در شریر خوابیده است» (اول یوحنا ۵ : ۱۹).

شیطان خود را مالک و خدای این جهان می داند. لذا ثروت دنیا را در جهت فریفتن و به اسارت کشیدن روح بنی آدم به کار می برد. پولس رسول هشدار می دهد که: «^{۱۹} و او هم

شکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که ارادهٔ نیکوی پسندیدهٔ کامل خدا چیست» (رومیان ۱۲ : ۲).

در پی دنیا بودن، روح و فهم انسان را کور می‌گرداند و او را از مسیر حقیقت جدا و دور می‌سازد. با یک نگاه گذرا به وقایع مکتوب در تاریخ بشری می‌بینید که هرگاه کلام خدا به دولتمندان و اهل دنیا رسید، نتوانستند آن را درک کنند و با توجه به آیات و معجزات بسیاری که خدا برای آنان به عمل آورد باز نتوانستند جلال خدا را ببینند. پولس رسول در این خصوص می‌فرماید: «^۳لیکن اگر بشارت ما مخفی است، بر هالکان مخفی است،^۴ که در ایشان خدای این جهان فهمهای بی‌ایمانشان را کور گردانیده است که مبادا تجلی بشارت جلال مسیح که صورت خدا است، ایشان را روشن سازد» (دوم قرنتیان ۴ : ۳ - ۴).

از عقب دنیا رفتن و سرگرم شدن در آن دقیقاً از عقب شیطان قدم زدن و در طریق هلاکت گام برداشتن است. یوحنا رسول هشدار می‌دهد: «^{۱۵}دنیا را و آن چه در دنیا است دوست مدارید زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبت پدر در وی نیست.^{۱۶} زیرا که آن چه در دنیا است از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست بلکه از جهان است» (اوّل یوحنا ۲ : ۱۵ - ۱۶). یوحنا به دو محبت اشاره دارد، محبت واژهٔ عربی است به معنی دوست داشتن؛ او دنیا دوستی را بر ضد دوستی با خدا اعلام نمود و گفت هر که دنیا را دوست دارد محال ممکن است دوستی خدا در او وجود داشته باشد. عیسی خداوند نیز فرمود: «^{۲۴}هیچ کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت و یا به یکی می‌چسبد و دیگر را حقیر می‌شمارد. محال است که خدا و مُمونا را خدمت کنید» (متی ۶ : ۲۴).

تمام آن چه در دنیا وجود دارد در حول سه محور اساسی طرق شیطان قرار دارد:

۱- شهوت جسم؛ آن چه انسان به لحاظ جسمی و روحی بدان نیاز دارد؛ تمام ثروت موجود در دنیا. این نیازها، طمع را در انسان بارور می‌سازد و هر چه قدر انسان بیشتر در جهت رفع نیازهای خود پیش رود، آتش حرص و طمع آن شعله‌ورتر می‌شود، مانند شیطان.

۲- خواهش چشم؛ آن چه انسان ندارد و دیدنش در انسان، اشتهاى او را برای به دست آوردنش تحریک می‌کند. دنیا در زیبایی شکوهمندی آفریده شده تا آدم که به شباهت خدا ساخته شده بود در آن حکومت نماید. این زیبایی دنیا هر چشم طمّاعی را مجذوب و فریفته خود می‌کند. این خصلت نیز از شیطان است.

۳- غرور زندگانی؛ هر چه بیشتر اندوختن از دنیا و بیشتر در شکوه، شوکت، صولت، عظمت دنیا غرق شدن، غرور کاذبی را در شخص به وجود می‌آورد که او را به هلاکت ابدی می‌کشانند، دقیقاً آن چه باعث سقوط و ملعون شدن شیطان شد.

تمام حيله‌ها و دسيسه‌های شیطان در دنیا، حول همین سه محور می‌چرخد و به یاد داشته باشید او در بیابان در مواجهه با خداوند عیسی مسیح، با تمام قوای خود و در راستای همین سه محور پیش رفت، اما در برابر خداوند شکست خورد.

به تمام کلیساهایی که در پی افزودن دارایی و امکانات کلیسای خود هستند و از افراد فقیر و مستمند فاصله می‌گیرند؛ به تمام ایماندارانی که از صبح تا شام و از شام تا صبح در پی جمع نمودن دارایی بیشتر از دنیا هستند، خانه‌هایشان را بزرگ‌تر کنند، زمینهایشان را وسعت دهند، املاکشان را گسترش دهند، خودروهای به روزتر فراهم کنند، اموالشان را بیشتر و به روزتر کنند ... بدانید که کتاب مقدس آنان را زناکاران می‌خواند، به چه زنا کردند؟ از طریق خدا منحرف شده حکمت خدا را به زیر گذاشته و حکمت شیطان را برگرفتند و به طریق او داخل شدند؛ لذا دست دوستی با دنیا داده و دشمن خدا گردیدند:

«آی زانیات، آیا نمی‌دانید که دوستی دنیا دشمنی خدا است؟ پس هر که می‌خواهد دوست دنیا باشد، دشمن خدا گردد» (یعقوب ۴ : ۴).

کلیسای دنیا:

«وَحَىٰ كَلَامُ خَدَاوند دربارهٔ اسرائیل به واسطهٔ ملاکی.^۲ خداوند می‌گوید که شما را دوست داشته‌ام. اما شما می‌گویید: چگونه ما را دوست داشته‌ای؟ آیا عیسو برادر یعقوب نبود؟ و خداوند می‌گوید که یعقوب را دوست داشتم،^۳ و از عیسو نفرت نمودم و کوه‌های او را ویران و میراث وی را نصیب شغالهای بیابان گردانیدم» (ملاکی ۱ : ۱ - ۳).

در کتاب ملاکی خدا خطاب به قوم اسرائیل (اسباط و نسل یعقوب) اعلام می‌کند شما را دوست می‌داشتم. برای اثبات چگونه دوست داشتنش، قوم را به اجدادشان ارجاع می‌دهد (از ابتدای تولّد دو برادر، یعقوب و عیسو) : «یعقوب را دوست داشتم و از عیسو نفرت نمودم.» برای گشودن سرِ این آیه و پی بردن به تعلیم و منظور آن می‌بایست به ابتدا، اوّلین دو برادر عالم رجوع کرد.

از حوّا دو برادر دوقلو وارد دنیا شدند، قائن و هابیل. قائن از ذرّیت مار بود، کتاب مقدّس آن مار قدیمی را معرفّی می‌کند که همان شیطان بوده: «و اژدهای بزرگ انداخته شد یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمّی است که تمام ربع مسکون را می‌فریبد. او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند» (مکاشفه ۱۲ : ۹). و ایضاً «و اژدها یعنی مار قدیم را که ابلیس و شیطان می‌باشد، گرفتار کرده، او را تا مدّت هزار سال در بند نهاد» (مکاشفه ۲۰ : ۲). شیطان از طریق مار نسلی جسمانی برای خود در زمین بنیان گذاشت؛ کتاب مقدّس باز صریحاً اعلام می‌دارد که قائن از شیطان بود: «^{۱۲}نه مثل قائن که از آن شریر بود و برادر خود را کشت؛ و از چه سبب او را کشت؟ از این سبب که اعمال خودش قبیح بود و اعمال برادرش نیکو» (اوّل یوحنا ۳ : ۱۲).

اما هابیل از ذریت آدم بود و در نزد خدا عادل شمرده شد چنان که کتاب مقدس می‌گوید: «به ایمان هابیل قربانی نیکوتر از قائن را به خدا گذرانید و به سبب آن شهادت داده شد که عادل است، به آن که خدا به هدایای او شهادت می‌دهد؛ و به سبب همان بعد از مردن هنوز گوینده است» (عبرانیان ۱۱ : ۴). کتاب مقدس شهادت می‌دهد که او با صدیقان محسوب شده و ارزش خون او را با انبیا برابر ساخته: «تا همه خونهای صادقان که بر زمین ریخته شد بر شما وارد آید، از خون هابیل صدیق تا خون زکریّا ابن برخیا که او را در میان هیکل و مذبح کشتید» (متی ۲۳ : ۳۵). حتی عیسی خداوند در خطاب به کاتبان و فریسیان ریاکار فرمود که خدا تقاص خون جمیع انبیا، از هابیل تا زکریّا (هابیل نیز با انبیا محسوب شده) را خواهد کشید: «تا انتقام خون جمیع انبیا که از بنای عالم ریخته شد از این طبقه گرفته شود.^{۵۱} از خون هابیل تا خون زکریّا که در میان مذبح و هیکل کشته شد. بلی به شما می‌گویم که از این فرقه بازخواست خواهد شد» (لوقا ۱۱ : ۵۰ - ۵۱).

چرا خطاب به کاتبان و فریسیان؟ چون آنان از قوم اسرائیل جدا شده و نامی دیگر بر خود گرفته و تبدیل به فرقه شده بودند. فرقه در لغت به معنی: گروه، دسته، تیره، رسته، جماعت، جمعیت، حزب، جدایی، مفارقت و مقابل وصل می‌باشد. آنان در یک قوم واحد بودن، خود را جدا ساخته و تبدیل به یک فرقه با یک نام خاص شده بودند. قائن نیز که حسب شهادت کلام از ابتدا از شیطان بود، وقتی که از زیر سایه آدم جدا شد و راه سرزمین نود را در پیش گرفت، اولین شقاق را در زمین ایجاد نمود او یک فرقه شد و این حتی در زندگی او و نسل او کاملاً مشهود گردید: «پس قائن از حضور خداوند بیرون رفت و در زمین نود به طرف شرقی عدن ساکن شد» (پیدایش ۴ : ۱۶).

از این سبب بود که هرگاه یحیی تعمید دهنده به فرقه‌های تشکیل شده در اسرائیل می‌رسید آنان را از قوم نمی‌دانست و آنها را مانند همان ذریت مار که در باغ عدن شکل گرفت، که قائن اولین میوه و ثمره حاصل آن بود، به ماران و افعی‌زادگان تشبیه و

خطاب می‌کرد: «پس چون بسیاری از فریسیان و صدوقیان را دید که به جهت تعمید وی می‌آیند، بدیشان گفت: ای افعی‌زادگان، که شما را اعلام کرد که از غضب آینده بگریزید» (متی ۳: ۷)؟ حتی بزرگ‌ترین نبی در عهد عتیق این را می‌دانست که فرقه و جدا شده، میوه و ثمره شیطان است.

عیسی خداوند نیز در مواجهه با فرقه‌ها بعضاً آنان را با نام افعی‌زادگان خطاب می‌کرد: «آی افعی‌زادگان، چگونه می‌توانید سخن نیکو گفت و حال آن که بد هستید زیرا که زبان از زیادتى دل سخن می‌گوید» (متی ۱۲: ۳۴). و ایضاً جایی دیگر: «آی ماران و افعی‌زادگان! چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد» (متی ۲۳: ۳۳)؟ او! فرقه‌ها! به خود آید! خدا با فرقه‌ها مخالف است، آنان را افعی‌زادگان یعنی از نسل شیطان می‌داند.

هابیل که کشته شد و از شهدای قوم محسوب گردید و شیت که پس از آن خدا او را به عوض هابیل داد و محسوب کرد، نماد قوم خدا و کلیسای حقیقی خداوند است، کلیسای متفرق نشده، فرقه نشده، با خدا مانده؛ و قائل که از نسل مار بود و از کلام و اراده و حیطة خدا متفرق و جدا شد، نماد کلیسای فرقه‌ای است.

در طول تاریخ بشری همیشه دو دسته، دو فرقه، دو کلیسا را که در کنار هم به وجود آمده و حرکت کردند را می‌بینیم. مانند دو فرزند ابراهیم؛ اسماعیل که نماد کلیسای دنیا بود و به فرمان خدا بیرون انداخته شد، و اسحاق که نماد کلیسای حقیقی و فرزند وعده خدا بود که صاحب وعده‌های خدا شد. همچنین فرزندان اسحاق؛ عیسو که نماد کلیسای فرقه‌ای و یعقوب که نماد کلیسای حقیقی بود. عیسو نخست‌زاده بود و او حق نخست‌زادگی داشت، مانند قوم اسرائیل که نخستین قوم خدا برای ملکوت او بودند؛ اما عیسو برای این نخست‌زادگی ارزشی قائل نبود، چشم او در پی یک کاسه آش بود، او وعده خدا را رد کرد تا به دنیا برسد، او در تجربه شهوت جسم شیطان افتاد و حق نخست‌زادگی خود را به بهای یک کاسه آش فروخت.

«^{۲۹} روزی یعقوب آش می پخت و عیسو وا مانده، از صحرا آمد.^{۳۰} و عیسو به یعقوب گفت: از این آش ادم (یعنی سرخ) مرا بخوران، زیرا که وا مانده‌ام. از این سبب او را ادم نامیدند.^{۳۱} یعقوب گفت: امروز نخست زادگی خود را به من بفروش.^{۳۲} عیسو گفت: اینک من به حالت موت رسیده‌ام، پس مرا از نخست زادگی چه فایده؟^{۳۳} یعقوب گفت: امروز برای من قسم بخور. پس برای او قسم خورد و نخست زادگی خود را به یعقوب فروخت.^{۳۴} و یعقوب نان و آش عدس را به عیسو داد که خورد و نوشید و برخاسته، برفت. پس عیسو نخست زادگی خود را خوار نمود» (پیدایش ۲۵ : ۲۹ - ۳۴).

اوه! چه شد؟ حق نخست زادگی خود را به یک کاسه آش فروخت. مغلوب شهوت جسم شد. به یاد دارید در بیابان وقتی خداوند عیسی مسیح پس از چهل شبانه روز روزه داری گرسنه شد، شیطان به نزد او آمد و چه گفت؟: «^۲ و چون چهل شبانه روز روزه داشت، آخر گرسنه گردید.^۳ پس تجربه کننده نزد او آمده، گفت: اگر پسر خدا هستی، بگو تا این سنگها نان شود.^۴ در جواب گفت: مکتوب است انسان نه محض نان زیست می کند بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد» (متی ۴ : ۲ - ۴).

عیسو حق نخست زادگی خود را فروخت و یعقوب که از آن او نبود، به آن رسید و نخست زاده محسوب شد؛ دقیقاً مانند قوم اسرائیل که برای حق نخست زادگی خود ارزش قائل نشدند و آن را رد کردند (مسیح، نخست زاده تمام عالمیان را مصلوب کردند) و این حق نخست زادگی به امتها رسید و با پذیرش عیسی مسیح و تعمید در او فرزندان خدا گردیدند.

امروزه در دنیا پر شده از فرقه‌های مختلف در قالب کلیسا که هر کدام برای خود نامی غیر از عیسی مسیح برگرفتند، مانند صدوقیان و فریسیان و ... که کتاب مقدس به این نامها می گوید نامهای کفرآمیز که شیطان به آنان بخشیده: «^۱ و یکی از آن هفت فرشته‌ای که هفت پیاله را داشتند، آمد و به من خطاب کرده، گفت: بیا تا قضای آن فاحشه بزرگ را که بر آبهای بسیار نشسته است به تو نشان دهم،^۲ که پادشاهان جهان با او زنا

کردند و ساکنان زمین از خمر زنای او مست شدند.^۳ پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر وحش قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت» (مکاشفه ۱۷ : ۱ - ۳). این فاحشه بزرگ کیست؟ او به خدا خیانت کرد و زناکاری کرده. او زن است یعنی کلیسا، کدام فاحشه (کلیسا) است که در طول تاریخ در ارتباط با پادشاهان بوده و از اراده خدا خارج شده و به پادشاهان جهان پیوسته؟ او بر هفت تپه معروف جلوس نموده. او پر بود از نامهای کفر، نامهایی که خدا از آنان نفرت دارد. او مادر فواحش و ابتدای تمام فرقه‌ها است.

پولس رسول اشاره مجدد دارد به کلام خدا: «^{۱۳}چنان که مکتوب است، یعقوب را دوست داشتم اما عیسو را دشمن» (رومیان ۹ : ۱۳). اوه! خدا از عیسو (نماد)، کلیساهای دنیا (کلیسای شیطان)، فرقه‌ها نفرت دارد و آنان را دشمن می‌خواند؛ بودن در فرقه‌ها، گرفتن هر نام فرقه‌ای، دشمنی با خدا است. آن قدر فرقه‌ها زیاد شده که کلیساهای عیسی خداوند را از کلیسا بیرون انداختند و او برای ورود اجازه می‌خواهد و او را راه نمی‌دهند، چون آنان بزرگان و مشایخ و الهیدانان و دکترهای خودشان را دارند! با این حال خداوند می‌گوید: «^{۲۰}اینک بر در ایستاده می‌کوبم اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند به نزد او در خواهیم آمد و با وی شام خواهیم خورد و او نیز با من» (مکاشفه ۳ : ۲۰).

هرگز در هیچ کجای کتاب مقدس نمی‌بینید که خدا دستور به تشکیل فرقه‌ای داده باشد، هرگز مسیح به شاگردانش نگفت فرقه‌ها بسازید، هرگز هیچ یک از رسولان عیسی مسیح فرقه‌ای تأسیس نکردند. فرقه و انداختن شقاق کار شیطان است. عیسی خداوند فرقه‌ها را افعی‌زادگان خطاب می‌کند.

امروزه کلیساهای دنیا آنانی را که وارد فرقه‌ها نشدند و نسبت به خدا زناکاری نکردند و حق نخست‌زادگی خود را نفروختند، شیطان‌زاده خطاب می‌کنند و آنان را شیطانی می‌خوانند! اما به یاد داشته باشید این دیالوگ دقیقاً مال فرقه‌های یهودی بود که خداوند عیسی را بلعزبول و شیطان می‌خواندند. «^{۲۴}لیکن فریسیان شنیده، گفتند: این

شخص دیوها را بیرون نمی‌کند مگر به یاری بَعْلَزَبول، رئیس دیوها!^{۲۵} عیسی خیالات ایشان را درک نموده، بدیشان گفت: هر مملکتی که بر خود منقسم گردد، ویران شود و هر شهری یا خانه‌ای که بر خود منقسم گردد، برقرار نماند.^{۲۶} لهذا اگر شیطان، شیطان را بیرون کند، هر آینه به خلاف خود منقسم گردد. پس چگونه سلطنتش پایدار ماند؟^{۲۷} و اگر من به وساطت بَعْلَزَبول دیوها را بیرون می‌کنم، پسران شما آنها را به یاری که بیرون می‌کنند؟ از این جهت ایشان بر شما داوری خواهند کرد» (متی ۱۲ : ۲۴ - ۲۷).

هیچ روح شریری، هرگز جرأت نکرد که خداوند عیسی مسیح را شیطان بخواند بلکه هرگاه به او می‌رسیدند می‌گفتند ای پسر خدا، اما قوم به ظاهر مقدس او، او را شیطان خطاب می‌کردند؛ ایضاً فرزندان آنان در طول تاریخ مسیحیت تا به امروز، به کلام پدرانیشان تکلم کردند و مقدسین خدا را شیطان خطاب کردند، در حالی که روحهای شریر از مقدسین فرمان می‌برند.

همان گونه که فرقه‌های یهودی عاملین کشته شدن عیسی خداوند بودند، فرزندان ایشان نیز در طول تاریخ کلیسا عاملین کشتار وحشیانه مقدسین بودند، کتاب مقدس تمام آنان و اینان را افعی‌زادگان، از نسل شیطان می‌داند. خدا از حدود هفتصد سال پیش از آمدن مسیح، و نیز در این زمان آخر توسط فرشته خود از پیش به قوم و کلیسای خود اعلام کرده تا قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند از میان فرقه‌ها بیرون بیایید:

«از بابل بیرون شده، از میان کلدانیان بگریزید و این را به آواز ترم اخبار و اعلام نمایید و آن را تا اقصای زمین شایع ساخته، بگویید که خداوند بنده خود یعقوب را فدیہ داده است» (اشعیا ۴۸ : ۲۰).

«از میان بابل فرار کنید و از زمین کلدانیان بیرون آید. و مانند بزهای نر پیش روی گله راه روید» (ارمیا ۵۰ : ۸).

«بعد از آن دیدم فرشته‌ای دیگر از آسمان نازل شد که قدرت عظیم داشت و زمین به جلال او منور شد.^۲ و به آواز زورآور ندا کرده، گفت: منهدم شد، منهدم شد بابل عظیم! و او مسکن دیوها و ملاذ هر روح خبیث و ملاذ هر مرغ ناپاک و مکروه گردیده است!^۳ زیرا که از خمر غضب آلود زنای او همه امتها نوشیده‌اند و پادشاهان جهان با وی زنا کرده‌اند و تجار جهان از کثرت عیّاشی او دولت‌مند گردیده‌اند!^۴ و صدایی دیگر از آسمان شنیدم که می‌گفت: ای قوم من از میان او بیرون آیید، مبادا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهره‌مند شوید.^۵ زیرا گناهانش تا به فلک رسیده و خدا ظلمهایش را به یاد آورده است.^۶ بدو رد کنید آن چه را که او داده است و به حسب کارهایش دو چندان بدو جزا دهید و در پیاله‌ای که او آمیخته است، او را دو چندان بیامیزید.^۷ به اندازه‌ای که خویشتن را تمجید کرد و عیّاشی نمود، به آن قدر عذاب و ماتم بدو دهید، زیرا که در دل خود می‌گوید به مقام ملکه نشسته‌ام و بیوه نیستم و ماتم هرگز نخواهم دید.^۸ لِهَذَا بِلایای او از مرگ و ماتم و قحط در یک روز خواهد آمد و به آتش سوخته خواهد شد زیرا که زورآور است، خداوند خدایی که بر او داوری می‌کند.^۹ آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا و عیّاشی نمودند چون دود سوختن او را بینند، گریه و ماتم خواهند کرد.^{۱۰} و از خوف عذابش دور ایستاده، خواهند گفت: وای وای، ای شهر عظیم، ای بابل، بلده زورآور زیرا که در یک ساعت عقوبت تو آمد!^{۱۱} و تجار جهان برای او گریه و ماتم خواهند نمود زیرا که از این پس بضاعت ایشان را کسی نمی‌خرد» (مکاشفه ۱۸ : ۱ - ۱۱).

خامی خواهد بود اگر کسی فرض کند منظور از بابل، شهر بابل است، زیرا از ویرانی آن بابل عظیم تا نزول این آیات کلام خدا، قرن‌ها و هزاره‌ها می‌گذرد و در مکاشفه هنوز زمان ویرانی این بابل نرسیده، بابل نماد حکومتِ قدرتمندِ سرکش به خدا است که خواسته سر تا به آسمان خدا بالا بکشد و نامی بزرگ برای خود در حد حضرت اعلی بلند نماید که با متحد کردن قومها (کلیساهای) و بردن آنها زیر یک پرچم (کلیسای فاحشه مادر) و ریختن خون عمل‌ها (کلیساهای دیگر) برای ساختن کاخ سلطنت خود در طول تاریخ کوشش نموده است. تاریخ کلیسا گواه و شاهد بر تمام این وقایع است.

این کلیسا، مادر فرقه‌ها است و خداوند در این زمانهای آخر به قوم خود فراخوان زده تا سریعاً از آن خارج گردند مبادا در گناهانش شریک و با او هلاک گردند.

همیشه دو گروه، دو کلیسا، در کنار هم و در تضاد شدید با هم بودند:

۱. کلیسای شیطان، دنیا دوست، بی حرمت کننده نخست‌زادگی، برادر بزرگ‌تر، قائن، اسماعیل، عیسو، فرقه‌های یهودی مانند فریسیان، کلیساهای متمول فرقه‌ای که همیشه در سرکشی و انحراف بودند.

۲. کلیسای خداوند عیسی مسیح، روحانی، نخست‌زاده حقیقی، برادر کوچک‌تر، هابیل، اسحاق، یعقوب، جمع بسیار کوچک غیر فرقه‌ای یهود، کلیسای بسیار کوچک خارج از فرقه‌ها و همگام با کتاب مقدس.

می‌دانید؟ همیشه این دو با هم در تضاد بودند و همیشه بزرگ‌تر به کوچک‌تر زور گفته و او را آزار داده. قائن قاتل هابیل بود همان طور که کلیسای فاحشه مادر (مادر فرقه‌ها) در طول تاریخ قاتل شهادی کلیسای شد؛ اسماعیل به اسحاق آزار می‌رساند، همان گونه که در تاریخ کلیسا، کلیساهای شاهد آزار برادران بزرگ فرقه‌ای خود بوده و هستند؛ عیسو که برای نخست‌زادگی ارزشی قائل نبود و آن را به یک کاسه آش فروخت، و یعقوبی که چشم بر نخست‌زادگی داشت و برایش بسیار با ارزش بود؛ فرقه‌های یهود که قاتلین مسیح شدند و یهودیان خارج از فرقه‌ای که به مسیح ایمان آوردند؛ و اما کلیساهای فرقه‌ای که در پی دنیا و آیینها و رسوم گوناگون دنیا رفتند و کلیسای خداوند عیسی مسیح که در کلام خدا مقید و امین ماندند.

خداوند عیسی مسیح وقتی برای بردن کلیسای خود می‌آید، باز دو دسته را می‌بینیم یکی که جا می‌ماند و دیگری که ربوده می‌شود: «^{۴۰}آنگاه دو نفری که در مزرعه‌ای می‌باشند، یکی گرفته و دیگری وا گذارده شود.^{۴۱} و دو زن که دستاس می‌کنند، یکی گرفته و دیگری رها شود.^{۴۲} پس بیدار باشید زیرا که نمی‌دانید در کدام ساعت خداوند شما می‌آید»

(متی ۲۴ : ۴۰ - ۴۲). عزیزان آمدن خداوند نزدیک است، او با کلیسای دنیا، فرقه‌ها مخالف است، او این کلیساها را از آن خودش نمی‌داند، او تنها یک بدن و کلیسا دارد، کلیسایی که تنها نام عیسی مسیح را بر خود دارد، از میان فرقه‌ها بیرون بیایید، هر چه از او گرفتید، هر اعتقاد، هر اصول، قائده و تعلیمی؛ هر چه از او گرفتید را به او رد نموده و بازگردانید بلکه دو برابر آن را، یعنی کلام خدا را نیز به آنان اعلام کنید؛ این فرمان خداوند است. مبادا در گناهان آنان مجرم شناخته شوید.

نویسنده با هیچ فرد و منصبی در هیچ یک از کلیساهای فرقه‌ای خصومت و عداوت ندارد بلکه در خداوند همه را دوست دارد، صراحت و قاطعیت در زبان، گواه از صراحت و قاطعیت کلام خدا است که منعکس گردید، که این نیز از محبت خداوندی به جهت اعلام هشدار است، و اگر نه دهان بسته می‌بود؛ منظور و مخالفت شدید با تفکر و حیلۀ پلید پشت این انحرافات است، با آن مدعی برادران، عامل اصلی ریخته شدن خون مقدّسان و تمام آنانی که در سادگی دل به خداوند عیسی مسیح ایمان می‌آورند و در این فریب شیرانه گرفتار می‌شوند.

سلطه‌گران:

«لیکن این را داری که اعمالِ نقُولَویان را دشمن داری، چنان که من نیز از آنها نفرت دارم» (مکاشفه ۲ : ۶).

از زمانی که بسیاری سعی کردند تا بر کلیسای خداوند تسلط و اشراف یابند ولی به علت وجود رسولان خداوند و خصوصاً تلاشهای پولس رسول موفق نشدند؛ اما در دوره‌های بعد بر کلیسا با چهره فریبنده مقدّس مآبانه و در لفاف آن با خونریزی و جنایات بسیار و به دست‌گیری رزق و روزی و القای اعتقاد نامه‌های خود غالب آمدند. نقُولَویان به معنی تسلط بر عوام است یا به عبارت آشناتر، سلطه‌گران.

خدا هرگاه بخشش و فیضی به بشر داشته، هرگز با استبداد و سلطه‌گری عمل ننموده و قوم را در انتخاب مختار گذاشته، اما در خصوص انتخاب اشتباه همیشه از روی دلسوزی هشدار داده است. خدا در زمانی که قوم را از اسارت مصر رها کنید و به سوی سرزمین وعده پیش می‌برد، آنان را در پذیرش حیات یا مرگ، و داشتن برکت یا لعنت مختار گذاشت تا انتخاب نمایند اما در انتها با لحنی سرشار از محبت پدرانه از قوم خود خواست تا حیات را برگزینند: «^۹ امروز آسمان و زمین را بر شما شاهد می‌آورم که حیات و موت و برکت و لعنت را پیش روی تو گذاشتم؛ پس حیات را برگزین تا تو با ذریتت زنده بمانی» (تثنیه ۳۰: ۱۹).

او حتی زمانی که پادشاه اسرائیل بود و اراده او این چنین بوده که باشد، اما وقتی قوم پادشاهی خدا را رد نمودند و از سموئیل نبی خواستند تا مانند سایر امتهای برای آنها نیز پادشاهی برگزیند، به سموئیل گفت، آن چه آنان خواستند به عمل بیاور ولی به ایشان هشدار بده: «^۴ پس جمیع مشایخ اسرائیل جمع شده، نزد سموئیل به رامه آمدند.^۵ و او را گفتند: اینک تو پیر شده‌ای و پسرانت به راه تو رفتار نمی‌نمایند. پس الآن برای ما پادشاهی نصب نما تا مثل سایر امتهای بر ما حکومت نماید.^۶ و این امر در نظر سموئیل ناپسند آمد چون که گفتند: ما را پادشاهی بده تا بر ما حکومت نماید. و سموئیل نزد خداوند دعا کرد.^۷ و خداوند به سموئیل گفت: آواز قوم را در هر چه به تو گفتند بشنو، زیرا که تو را ترک نکردند بلکه مرا ترک کردند تا بر ایشان پادشاهی ننمایم.^۸ بر حسب همه اعمالی که از روزی که ایشان را از مصر بیرون آوردم به جا آوردند و مرا ترک نموده، خدایان غیر را عبادت نمودند، پس با تو نیز همچنین رفتار می‌نمایند.^۹ پس الآن آواز ایشان را بشنو لیکن بر ایشان به تأکید شهادت بده و ایشان را از رسم پادشاهی که بر ایشان حکومت خواهد نمود مطلع ساز» (اول سموئیل ۸: ۴ - ۹).

خدا سلطنت می‌نماید، اما نه از طریق سلطه‌گری. او وقتی از سوی قوم محبوب خود طرد شد و سلطنت او را نخواستند، از راه جبر و غضب وارد نشد بلکه به آرامی کنار

رفت. صلح طریق خدا است، از این روی از فرزندان و کلیسای خود نیز چنین انتظار دارد و به آنان که مانند پدر آسمانی خود رفتار می‌کنند خوشا به حال می‌گوید و فرزندان خود می‌خواند: «خوشا به حال صلح‌کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد» (متی ۵: ۹).

طریق فرزندان خدا و کلیسای خدا سلطه‌گری و جبر و خونریزی نیست، تمام رسولان خداوند به بدترین وضع کشته شدند بی‌آن که مقاومتی کنند و یا در هدایت کلیسای خداوند بخواهند به خشونت و جبر و سلطه‌گری وارد شوند. اما همیشه در کنار کلیسای خداوند، کلیسای نامشروع دنیا نیز بوده، برادرِ بزرگ‌ترِ جبار و خونریز، مادر فواحش فرقه شده، با تفکر نقولاوی، با عملکرد سلطه‌گرایانه و زور و خونریزی. تاریخ شهادت می‌دهد بر جنایات بی‌شمار و بی‌شماره او.

«و آن زن به ارغوانی و قرمز ملبّس بود و به طلا و جواهر و مروارید مزین و پیاله‌ای زرّین به دست خود پر از خبائث و نجاسات زناي خود داشت.^۵ و بر پیشانی‌اش این اسم مرقوم بود، سر و بابل عظیم و مادر فواحش و خبائث دنیا.^۶ و آن زن را دیدم، مست از خون مقدّسین و از خون شهدای عیسی و از دیدن او بی‌نهایت تعجّب نمودم» (مکاشفه ۱۷: ۴-۶). این زن (کلیسای) ارغوانی و قرمزپوش کیست؟ که با طلا و جواهرات، خود را می‌آراید و ثروت عظیم جمع نموده و با پادشاهان جهان پیکار نموده و چون آنان بر تخت سلطنت نشسته، این کدام کلیسا هست که خداوند می‌گوید او مادر فواحش و خبائث دنیا (فرقه‌های کلیسا) است؟ او مست از خون مقدّسین و شهدای عیسی خداوند است. تمام تاریخ پر است از جنایات وحشتناک و ظلم و خونریزی بی‌رحمانه او. او بابل سرکش که فرقه‌ها را زاییده و متحد می‌کند است، او نه از مسیح بلکه ضد مسیح است.

خداوند از ابتدا نسبت به کلیسای راستین خود چنین گفته: «لیکن این را داری که اعمالِ نقّولویان را دشمن داری، چنان که من نیز از آنها نفرت دارم» (مکاشفه ۲: ۶). مادر فواحش و دختران او دارای تفکر نقولاوی هستند و همیشه در تلاش برای به سلطه

کشیدن دیگران بوده‌اند؛ این با اساس ایمان مسیحی کاملاً مغایرت دارد همان گونه که خود خدا نیز هرگز در طول تاریخ به اجبار عملی را از قوم خود نخواست و آنان را حتی در پذیرش یا رد برکت و لعنت مختار گذاشته، اما تنفر خود را از هر که دارای تفکر نقولاولی است به صراحت اعلام داشته است. نصیب چنین افرادی، هر که و در هر جایگاه و مقامی که باشند، دریاچه آتش و سیاهی ابدی است، زیرا خداوند از آنان نفرت نموده است.

تصمیم گیرنده در کلیسای خداوند فقط روح القدس است، هر مرجع دیگری غیر از او از تفکر دنیا و نامشروع است. از میان آنها بیرون بیایید، مبدا در هنگام غضب خداوند در گناهانش با او شریک گردید.

این وعده خدا برای قومش بود و در هر عصر و دوره‌ای آن را محقق نموده: «^{۱۵} و به شما شبانان موافق دل خود خواهم داد که شما را به معرفت و حکمت خواهند چرانید» (ارمیا ۳ : ۱۵). فقط کافی است به نزد شبانان خداوند بروید.

ستم:

«^{۱۸} زیرا من که یهوه هستم، عدالت را دوست می‌دارم و از غارت و ستم نفرت می‌دارم و اجرت ایشان را به راستی به ایشان خواهم داد و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست» (اشعیا ۶۱ : ۸).

در جایگاه قدرت نشستن غالباً خوی ستمگری و آزار رسانی را نیز در انسان به حرکت می‌آورد. این جایگاه قدرت صرفاً به مقام و منصب بسنده نمی‌شود بلکه قدرت داشتن در هر امری می‌تواند منجر به ستم بر ناتوانان گردد. شاید یک پدر در بیرون منزل شخصی فاقد قدرت و اعتبار اجتماعی باشد اما در خانه می‌تواند یک ستمگر بی‌رحم نسبت به خانواده باشد؛ و یا یک کاسب معمولی با شیوه‌های نادرست به هم صنفان خود زیان

برساند؛ و یا یک معلّم عادی به علّت خصومت با دانش‌آموزی با دادن نمرات بی‌انصافانه به او ظلم نماید؛ و یا یک مؤجر به جهت افزایش نامعقول کرایه خانه، مستأجر خود را تحت فشار و ستم قرار دهد.

اساساً در این دنیای شریر هر کسی در هر جایگاه و امکان و اختیاری که دارد، بنا بر هر دلیل و علّتی، فرصت آن را دارد تا راه ستمگری و ظلم را پیشه گیرد، در بسیاری مواقع نیز شخصی به جهت ظلمی که به او شده به مقابله بلند می‌شود و خود او نیز جامعه ظلم را بر تن می‌کند، این یکی از مشکلات بزرگی است که بسیاری ناخواسته به آن گرفتار می‌شوند؛ پولس رسول در چنین مواقعی به ما سفارش می‌کند تا مظلوم واقع شویم، نه این که ما نیز طریق ظلم را در پیش بگیریم: «^۷بلکه الآن شما را بالکلیّه قصوری است که با یک دیگر مرافعه دارید. چرا بیشتر مظلوم نمی‌شوید و چرا بیشتر مغبون نمی‌شوید؟^۸ بلکه شما ظلم می‌کنید و مغبون می‌سازید و این را نیز به برادران خود» (اول قرن‌تین ۶ : ۷ - ۸).

در چنین شرایط متقابلی هوشیار باشید زیرا به تجربه افتادید، خداوند اجازه می‌دهد تا شخص عادل پیوسته در تجربیات آزموده شود: «^۹خداوند مرد عادل را امتحان می‌کند و اما از شریر و ظلم دوست، جان او نفرت می‌دارد» (مزامیر ۱۱ : ۵). خداوند از ظالم ستمگر نفرت دارد، چنین شخصی در ملکوت خدا جای نخواهد داشت: «^۹آیا نمی‌دانید که ظالمان وارث ملکوت خدا نمی‌شوند؟ فریب مخورید، زیرا فاسقان و بت پرستان و زانیان و متنعمان و لواط» (اول قرن‌تین ۶ : ۹).

داوری غریب ...:

«^{۱۰}ملعون باد کسی که داوری غریب و یتیم و بیوه را منحرف سازد. و تمامی قوم بگویند، آمین» (تثنیه ۲۷ : ۱۹).

داوری از آن خداوند است، اما خدا نیز برای امور دنیا داورانی برای قوم خود قرار داده بود که تا به امروز نه تنها در قوم خدا بلکه در نزد تمام امتها رواج دارد. بی‌عدالتی و ناداوری همیشه گناه و موجب غضب خدا بوده، اما نسبت به سه دسته از مردم غیرت بسیار خاص و محکمی دارد زیرا این سه دسته در اوج ناتوانی قرار دارند و اگر بی‌عدالتی بر آنان واقع شود جز خدا هیچ پناه و دادرسی ندارند: غریبان، یتیمان، بیوه زنان!

خدا ملعون و دور نموده کسانی را که به این سه دسته قضاوت ناحق کنند و یا موجب آن گردند تا قاضی به آنان حکم ناحق دهد؛ بلکه به این لعنت خود بسنده نکرده و در دنیا نیز از قوم خود خواسته تا به آن آمین بگویند و هر کسی که در این عمل نقشی داشته را ملعون نموده و از میان قوم (کلیسا) اخراج نمایند.

اما قابل توجه ایمانداران! آگاه باشید انسان به هر چیزی که از دهانش خارج می‌شود بر او حکم می‌گردد. این آیه تنها مخصوص محکمه‌ها و قضات و آنانی که داوری را در دادگاه‌ها منحرف می‌کنند نیست، بلکه وقتی کسی دهان خود را باز می‌کند و در نزد دیگری، بر ضد هر یک از این سه دسته سخنی به ناحق و اشتباه می‌زند و ذهن کسی را منحرف می‌سازد، مشمول لعنت خدا می‌شود و کلیسا باید او را اخراج نماید.

هدایای نامناسب:

«اگاو یا گوسفندی که در آن عیب یا هیچ چیز بد باشد، برای یهوه خدای خود ذبح منما، چون که آن نزد یهوه خدایت مکروه است» (تثنیه ۱۷ : ۱).

یقیناً هیچ کس از گرفتن هدیه معیوب یا ناشایست خشنود نخواهد شد، زیرا نشان از بی‌حرمتی و دشمنی شدید هدیه دهنده دارد. افراد بی‌تفاوت اساساً در بند هدیه دادن به کسی نیستند و کسانی که در دل خصومتی دارند از عمد هدیه‌ای نمی‌دهند اما آنانی

که هدیه معیوب یا ناشایست به کسی می‌دهند، بدون شک شرارتی در وجودشان دارند که با این گونه هدیه دادن آن را به طرف مقابل نشان می‌دهند.

به واقع هیچ کس دوست ندارد از چنین افرادی چیزی دریافت کند، حتی اگر هدیه نباشد و حق او باشد که باید به او ادا می‌شد. کسی از گرفتن حق ضایع شده‌اش نیز خشنود نخواهد شد. حال اگر ما که انسان هستیم و نیازمند و در خیلی مواقع حتی مستحق دریافت هدیه نیستیم، این چنین از گرفتن چیزی معیوب و ناشایست غضبناک می‌گردیم، این تا چه حد اهانت و بی‌حرمتی خواهد بود نسبت به کسی که بزرگ‌تر از تمام جهان هستی است و مستحق اوج کمال حرمت و اکرام و دریافت بهترین هدایا و تحفه‌ها است؟

تمام برکات دنیا از جانب خدا است، بازگرداندن ذره‌ای ناچیز از داده‌های او به خودش آن قدر کار کوچک و بی‌ارزشی است که شایسته نیست در ادای آن به ناشایستگی رفتار کرد. او نیازمند این هدایا نیست بلکه ادای درست و شایسته آن به خدا، ما را در نزد او اثبات می‌کند که چگونه در عدالت او زیست می‌کنیم. خداوند در خصوص اهمیت به شایستگی در حضور او حاضر شدن و گذراندن قربانی و هدایا می‌فرماید:

«^{۱۱}خداوند می‌گوید از کثرت قربانیهای شما مرا چه فایده است؟ از قربانیهای سوختنی قوچها و پیه پرواریها سیر شده‌ام و به خون گاو و بره‌ها و بزها رغبت ندارم.^{۱۲} وقتی که می‌آیید تا به حضور من حاضر شوید، کیست که این را از دست شما طلبیده است که دربار مرا پایمال کنید؟^{۱۳} هدایای باطل دیگر میاورید. بخور نزد من مکروه است و غره ماه و سبت و دعوت جماعت نیز. گناه را با محفل مقدس نمی‌توانم تحمل نمایم.^{۱۴} غره‌ها و عیده‌های شما را جان من نفرت دارد؛ آنها برای من بار سنگین است که از تحمل نمودنش خسته شده‌ام.^{۱۵} هنگامی که دستهای خود را دراز می‌کنید، چشمان خود را از شما خواهم پوشانید و چون دعای بسیار می‌کنید، اجابت نخواهم نمود زیرا که دستهای شما پر از خون است.^{۱۶} خویشتن را شسته، طاهر نمایید و بدی اعمال خویش را از نظر من دور کرده، از شرارت دست بردارید» (اشعیا ۱ : ۱۱ - ۱۶).

قربانی و هدایای معیوب و بد در نزد خدا مکروه و رد شده است و هرگز پذیرفته او نخواهد شد. اما این آیه سایه‌ای بود از آن چه در عهد جدید باید تحقق یابد؛ قربانی در عهد جدید شکرانه دعاهای ایمانداران به آسمان خدا است، لذا چون به حضور خدا برای دعا می‌روید به شایستگی و کاملیت قربانی لبهای خود را، پرستش و شکرگزاریهایتان را به خدا تقدیم کنید، نه در ناشایستگی و بدی چون گدایان کاسه به دست گرفته، و یا به زور در پی طلب حاجتی که پسندیده خدا نیست.

قربانی لبهای شما (دعاهای شما) نیز نباید مانند هدایای نامناسب به حضور خداوند گذرانده شود، پس بسیار تفکر و تدبّر کنید که چه چیزی را به خدا عرض می‌کنید، مبادا تفکر و سخنی به ناشایستگی در دل داشته و به زبان آورید!

و نیز: «^{۱۸}اجرت فاحشه و قیمت سگ را برای هیچ نذری به خانه بیهوه خدایت میاور، زیرا که این هر دو نزد بیهوه خدایت مکروه است» (تثنیه ۲۳ : ۱۸).

فاحشه در کتاب مقدس به معنی زناکاران به خدا، یا همان پیمان شکنان با خدا است، همان قوم از پیمان او برگشته، این سایه‌ای است از کلیسای فرقه شده دنیا. و اجرت فاحشه آن چه این کلیسای فاحشه در قبال فاحشه‌گری‌اش از دنیا (شیطان) کسب کرده است.

سگ همیشه نماد دشمن بوده و هست. سگ به دشمن خارجی، غیر قوم برگزیده خدا اشاره دارد. عیسی مسیح نیز در مکالمه با زن کنعانی به تمثیل از نام سگ استفاده نمود: «^{۲۴}در جواب گفت که، نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست» (متی ۱۵ : ۲۶). چرا سگ دشمن است؟ زیرا مسیح را نپذیرفته و رد نموده و در دوره فیض که مال امتها است حاضر نشده فیض را بپذیرد و دشمنی با کلام خدا را پذیرفته. سگ را بیرون خانه می‌اندازند. قیمت سگ به بی‌ارزشی آن اشاره دارد که اگر کسی برایش پول هم بپردازد، نمی‌تواند آن را داخل خانه بیاورد زیرا خدا آن را نجس خوانده است.

حال هر دوی این، یعنی اجرت فاحشه و قیمت سگ، هدایا و قربانیهای آنها در نزد خدا مکروه، رد شده و غیر قابل پذیرش است. دعا‌های کلیساهای فرقه شده دنیا و امت‌های دیگر در نزد خدا مکروه و رد شده است و به آسمان خدا نخواهد رسید. چرا؟ «^{۱۶} زیرا خدا جهان را این قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.^{۱۷} زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد.^{۱۸} آن که به او ایمان آرد، بر او حکم نشود اما هر که ایمان نیاورد الآن بر او حکم شده است، به جهت آن که به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده» (یوحنا ۳ : ۱۶ - ۱۸).

هر دوی آنها عیسی مسیح را رد کردند. کلیساهای فرقه‌ای نیز نام عیسی را رد کردند و نام‌های مقدس دیگر برای خود ساختند، روی خود را از خدای واحد حقیقی برگرداندند و به تبعیت از خدایان چندگانه یونان باستان به سمت شرک رفتند، تعمید در نام خداوند عیسی مسیح را رد کردند و تعمید سه‌گانه باوری خودشان را زاییدند. لذا خداوند می‌فرماید: «... هر که ایمان نیاورد الآن بر او حکم شده است، به جهت آن که به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده.» آنانی که در دنیا خداوند را رد نمایند، هم اینک بر آنها حکم شده و جلوی تخت داوری هم نخواهند ایستاد بلکه مستوجب عذاب ابدی هستند.

تبعیض در خانواده:

«^{۱۴} در خانه تو کیلهای مختلف، بزرگ و کوچک نباشد.^{۱۵} تو را وزن صحیح و راست باشد و تو را کیل صحیح و راست باشد تا عمرت در زمینی که یهوه، خدایت به تو می‌دهد دراز شود» (تثنیه ۲۵ : ۱۴ - ۱۵).

کیل یا پیمانه وسیله‌ای است برای سنجش مقدار اجناس، در مفهوم کتاب مقدس غالباً برای سنجشهایی با مقیاس روحانی به کار برده می‌شود. وقتی به خانه اشاره

می‌شود منظور در ارتباط با بیرون و مردم نیست بلکه فقط اهل خانه، هیچ کس در خانه با اهل خانه خود داد و ستد و تجارت نمی‌کند بلکه می‌دهد و می‌بخشد، از سوی دیگر کیل یا پیمانۀ آورده شده، پس این دادن و بخشیدن جنبۀ روحانی دارد نه مادی. کلام خدا می‌گوید در خانه تو کیلهای مختلف، بزرگ و کوچک نباشد، کیلهای بزرگ و کوچک در ارتباط روحانی حکایت از عدم تساوی بخششهای روحانی است مانند محبت نمودن.

خدا جهان را با تمام خوبی و بدی در آن و انسانهای سیاه و گناهکار در آن، به یکسان، آن قدر محبت کرد که پسر یگانه خود را برایش داد. خداوند عیسی مسیح نیز در شام آخر با آن که در میان شاگردان یوحنا را بیش از همه دوست داشت، اما پای همگان را شست و نان را پاره کرد و به همه شاگردان حاضر در آن جا داد تا بخورند و همگان را محبت کرد و برایشان دعا نمود.

کلام خدا به ما می‌گوید، در ارتباط با اعضای خانواده خود پیمانهای مختلف به دست بگیریم و هر یک را پیمانهای خاص زنیم. همسر و فرزندان و اهل خانه هر کس با او محسوب می‌شوند؛ به همان صورت که سارا با ابراهیم محسوب شد و از غضب خدا در امان ماند و یا هاجر و اسماعیل چون از ذریۀ ابراهیم بودند، برکت گرفتند؛ و یا همسر و فرزندان قورح که با او محسوب بودند، با او هلاک شدند. پس وقتی در نیک و بد اعضای خانه به یک پیمانۀ زده می‌شوند، شایسته نیست تا انسان برای اهل خانه خود پیمانها بزند. کتاب مقدس پر است از این نمونه‌ها.

اما این فقط در ارتباط با مسائل روحانی نیست بلکه حتی در ارتباط با نیازهای زندگی و دنیایی نیز هست زیرا کلام خدا می‌فرماید: «... تو را وزن صحیح و راست باشد...» قبلاً توضیح داده شده بود که مقیاس سنجش وزن، وزنه و ترازو است. وزنه برای سنجش کالای بیرونی است که در کفۀ دیگر ترازو و مقابل وزنه قرار می‌گیرد. وزن صحیح و راست یعنی دو کفۀ مساوی ترازو، عدالت، در راستی کلام بودن. پس برای اهل خانه به

همان گونه که اهل خانه را به یک پیمانه می‌زنید، همه آنان را نیز با یک وزنه وزن نمایید، چه در نیازهای روحانی و چه در نیازهای جسمانی.

توجه داشته باشید! این به آن معنی نیست که اگر برای هر عضو خانه چیزی اختصاص دادید، می‌بایست برای دیگران نیز دقیقاً همان را اختصاص دهید. نه! نیاز و احتیاجات متفاوت است، هر کس را حسب نیاز او برایش فراهم نمایید و هر کس را آن گونه که تشنه است محبت نمایید تا هیچ کس تصور نکند که مورد تبعیض قرار گرفته است.

خداوند به آنانی که به عدالت و مساوات اهل خانه خود را محبت می‌نمایند و در خانه تبعیض قائل نمی‌شوند، وعده داده که ایام عمر آنان دراز خواهد بود، به عبارتی عدم تبعیض در خانه و برقراری مساوات و عدالت به یک میزان، باعث طول عمر می‌گردد.

توهین به والدین:

«^{۱۶}ملعون باد کسی که با پدر و مادر خود به خفت رفتار نماید. و تمامی قوم بگویند، آمین» (تثنیه ۲۷ : ۱۶).

هر چه روزگار به پیش می‌رود، همان طور که در کتاب مکتوب است: «اما این را بدان که در ایام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد،^۲ زیرا که مردمان، خود پرست خواهند بود و طماع و لافزن و متکبر و بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک^۳ و بی‌الفت و کینه دل و غیبتگو و ناپرهیز و بی‌مروت و متنفر از نیکویی^۴ و خیانتکار و تند مزاج و مغرور، که عشرت را بیشتر از خدا دوست می‌دارند؛^۵ که صورت دینداری دارند، لیکن قوت آن را انکار می‌کنند. از ایشان اعراض نما» (دوم تیموتاؤس ۳ : ۱ - ۵).

اما در هیچ دوره‌ای مانند این زمانهای آخر نبوده؛ گناه آن قدر گسترش یافته که دیگر حتی فرزندان، کوچک‌ترین اهمیت و ارزشی برای والدین خود قائل نیستند و چه در عمل و چه در زبان اهانتی نیست که به والدین خود روا ندارند. خداوند از پیش چنین فرزندانی را ملعون ساخته و از حضور خود دور انداخته؛ همچنین به قوم خود نیز امر فرموده که چنین فرزندانی را دور انداخته و از قوم محسوب ندارند. چنین فرزندانی از کلیسای خداوند اخراج می‌باشند.

اما آتش غضب خدا نسبت به چنین فرزندانی بسیار بیشتر از اینها است. خدا وای بر فرزندی می‌آورد که والدین خود را با تمسخر مخاطب قرار می‌دهند و مقصر تولید نمودن خود و یا فرزند دیگری می‌دانند: «^{۱۰} وای بر کسی که به پدر خود گوید: چه چیز را تولید نمودی و به زن که چه زاییدی» (اشعیا ۴۵ : ۱۰).

چنین رفتار و گفتاری شایسته یک مسیحی نیست، حال علت هر چیز، و عامل هر کسی بوده باشد، خداوند چنین چیزی را تحمل نمی‌کند و انتقام خدا بر چنین فرزندانی بسیار سخت و وحشتناک خواهد بود.

گمراه کننده:

«^{۱۸} ملعون باد کسی که نابینا را از راه منحرف سازد. و تمامی قوم بگویند، آمین» (تثنیه ۲۷ : ۱۸).

بدترین و مهیب‌ترین شکل دروغ‌گویی، نه به جهت کسب منفعت و شوخی است بلکه به جهت گمراه نمودن یا منجر به گمراه شدن دیگران است. در راستی هرگز گمراهی پدید نمی‌آید بلکه روشنایی خواهد بود برای نابینایان؛ اما کذب و دروغ است که با خود سیاهی و تباهی به همراه دارد.

کسی که راه گم کرده مانند نابینا می ماند، اگر او را به راستی هدایت کنند حقیقت را خواهد یافت و جاننش روشن خواهد شد، ولی اگر او را از راستی منحرف ساخته و در وادی کذب هدایت کنند جاننش تباه خواهد شد و در بی خطایی، خطاکار خواهد شد. خشم و غضب سخت خدا بر کسانی است که گمراه کننده و بلکه منحرف کننده آنانی می باشند که راه را نمی شناسند و محتاج هدایت هستند.

خطاب به شما معلّمین نادان و کذبه، تحصیلکردگان دنیا که از امور آسمانی هیچ نمی دانید و خود را الهیدان می خوانید، شما شبانان دروغین، شماهایی که بر مذهب خدا بالا می روید و جامه کهنات ندارید، کورانی که خود را هادی راه دیگران می دانید ولی در طریق موت گام بر می دارید، کلام خدا را با تمام توان و ثروت خود منحرف می سازید و فرصت اندیشه را از خود و دیگران می گیرید. وای بر شما که قاتلین بسیاری. خدا شما را ملعون نموده، کلیساهایی که در آن هستید کنیسه شیطان است چون خداوند شما را از کلیسای خود اخراج ساخته است.

نبی کاذب:

«و اما نبی ای که جسارت نموده به اسم من سخن گوید که به گفتنش امر فرمودم، یا به اسم خدایان غیر سخن گوید، آن نبی البته کشته شود.^{۲۱} و اگر در دل خود گویی: سخنی را که خداوند نگفته است، چگونه تشخیص نمایم.^{۲۲} هنگامی که نبی به اسم خداوند سخن گوید، اگر آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد، این امری است که خداوند نگفته است بلکه آن نبی آن را از روی تکبر گفته است پس از او نترس» (تثنیه ۱۸ : ۲۰ - ۲۲).

در خصوص نبی پیش تر مختصری نگاشته شد، در این مجال نیز به حسب اهمیت، اندکی نگاشته می گردد که چون موضوع کتاب نیست در کتابی دیگر مفصلاً به آن پرداخته

خواهد شد. اما آن چه اکنون منظور نظر در این آیه است آن قسمت می‌باشد که از خشم و غضب خدا حکایت دارد.

نبی به معنی آن که بانگ می‌زند است. کار انبیا ندا کردن و اعلام کلام خدا به گوش مردمان است مانند یک منادی. اگر کمی دقت کنید طرف سخن خدا با انبیای کذب نیست زیرا به روشنی می‌گوید: «نبی‌ای که جسارت نموده ...» مخاطب نبی است، کسی که می‌تواند صدای خدا را بشنود و یا مکاشفات آسمانی را دریافت کند. خدا می‌فرماید اگر او جسارت کند و به دروغ سخنی را به خدا نسبت دهد، باید کشته گردد؛ در عهد عتیق چنین کسانی کشته می‌شدند. پس اگر بر آنانی که نبی بودند و به خدا افترا می‌زدند چنین حکمی بوده پس وای به حال انبیای کذب و دروغین!

آیا می‌دانید امروزه و با رشد کلیساهای رنگارنگ مختلف و خودمختار، کلیساها پر شده از انبیای کذب؟! می‌پرسید چگونه؟ نبی سخنگوی خدا است و کذب یعنی دروغین، نبی کاذب یعنی سخنگوی دروغین که از خدا نیست. در کمال تعجب و شگفتی امروزه در تمام نهادهای کلیساها شاهدیم، تمام خادمین آنان از شبان و معلّم و مبشر و شماس گرفته تا هر کسی که فرصت آن را می‌یابد که پشت تریبون و منبر کلیسا بایستد، یا از هر رسانه‌ای که فرصت یابد، خود را در جایگاه نبی می‌نشانند و در کمال گستاخی به خدا افترا می‌بندد و به دروغ از جانب خدا سخن می‌گوید.

روی سخنم با آنانی است که وقتی از مذبح خدا بالا می‌روند و می‌گویند: "امروز خدا این پیغام را در دل من گذاشت"، یا "پیغام امروز این است"، و یا "آن چه خدا برای امروز در دلم گذاشت"، و یا "خداوند چنین می‌گوید"، و یا "پیغام خدا برای امروز ...". و یا وقتی مجری معرفی می‌کند "اکنون به پیغام خدا از سوی برادر فلانی گوش می‌سپاریم." به هوش باشید! شما که نام پیغام را بر زبان می‌آورید! آیا یک نبی هستید که خود را یک پیام‌آور خدا معرفی می‌کنید؟ آیا مطمئن هستید آن چه دریافت می‌کنید از خدا است و زائیده فکر شما یا ابلیس نیست؟ و اما تویی که برادر فلانی را برای دادن پیغام خدا معرفی

می‌کنی، آیا یقین داری او یک نبی است که خود را در هر چه هست با او شریک می‌گردانی؟!

فقط یک نبی اجازه دارد بگوید از سوی خدا پیغام دارم؛ فقط یک نبی می‌تواند بگوید "خداوند چنین می‌گوید"، در حالی که خود او مستقیماً از خداوند شنیده باشد. کلام می‌گوید در زمانهای آخر انبیای کذب بسیار خواهند بود؛ آیا تا کنون اندیشیده‌ای که ممکن است تو خود یکی از آنها باشی؟!

کلیساها هوشیار باشند، اگر فقط یک بار کسی گفته باشد: "امروز خدا این پیغام را در دل من گذاشت" و یا چیزی شبیه به آن، آن شخص هم راستای یک نبی کاذب است، بدون شک او هیچ خدمت مسح شده‌ای از خداوند ندارد، بدون شک او تعمید روح‌القدس ندارد، بدون شک او تولّد تازه را ندارد، اگر! اگر واقعاً یک نبی نباشد. در عهد عتیق حکمشان مرگ بود و امروزه اخراج از کلیسا و هلاکت در روز داوری.

چنین شخصی هرگز از خداوند هیچ خدمتی نخواهد گرفت. هرگز خداوند یک نبی کاذب را به خدمت نگرفته. در هیچ کجای کتاب مقدس چنین چیزی دیده نشده.

در کمال شگفتی باز در کلیساها دیده می‌شود هر عضوی بلند شده و یک پیغام برای کسی دیگر می‌آورد و می‌گوید خداوند گفته این را به شما بگویم و یا چنین و چنان، و پس از مدّتی جمع او را یک نبی می‌دانند و شبانان اگر واکنش نشان ندهند، سکوت می‌کنند و در بعضی مواقع خودشان نیز برای پرسش از خدا به آن شخص رجوع می‌کنند!!!

وای بر چنین کلیسایی! آیا نخواندید خداوند چه می‌گوید؟: «^{۲۱} و اگر در دل خود گویی: سخنی را که خداوند نگفته است، چگونه تشخیص نماییم.^{۲۲} هنگامی که نبی به اسم خداوند سخن گوید، اگر آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد، این امری است که خداوند نگفته است بلکه آن نبی آن را از روی تکبر گفته است پس از او نترس» (تثنیه ۱۸ : ۲۱ - ۲۲). آیا هنوز نفهمیده‌اید یک نبی از آینده دور و واقعه‌ای غیر قابل تصوّر و بعید باید

نبوت کند تا چنان که واقع شد، نبی بودن او مسجل گردد؟ آیا هنوز نمی‌دانید خدا ابتدا نبی خود را تأیید می‌کند و سپس از طریق او با کلیسایش صحبت می‌کند؟ وای بر چنین شبانان کاذب و نادانی که کلیسا را به سوی گمراهی و هلاکت پیش می‌برند. از چنین کلیساهایی بیرون بیایید.

رشوه:

«^{۲۵} ملعون باد کسی که رشوه گیرد تا خون بی‌گناهی ریخته شود. و تمامی قوم بگویند، آمین» (تثنیه ۲۷ : ۲۵).

رشوه عملی دنیا دوستانه و حاکی از طمعِ شخص دارد، اما وقیح‌ترین شکل رشوه‌گیری آن است که موجب صدمه زدن به دیگری گردد و هولناک‌ترین شکل آن این است که جانی هلاک گردد یعنی باعث مرگ بی‌گناهی گردد. آن که به خاطر رشوه باعث مرگ کسی گردد، شریک قاتل یا قاتل آن بی‌گناه خواهد بود.

شخص طماع که وارث ملکوت نخواهد بود و نیز قاتلین هم داخل ملکوت نخواهند شد و مزید بر این دو کسی است که می‌توانست از اینها دوری کند ولی به خاطر رشوه باعث قتل بی‌گناهی گردد؛ از این روی خدا لعنت نموده کسی را که رشوه می‌گیرد و به قوم (کلیسا) نیز حکم نموده او را اخراج نمایند.

حق همسایه:

خدا نسبت به حقی که همسایگان نسبت به یک دیگر دارند، دو بار ملعون باد فرستاد و امر فرمود تا قوم (کلیسا) چنین افراد خاطی را از جمع خود بیرون بیاندارند.

همسایه در عهد عتیق و در نزد امّت‌ها به ساکنین خانه‌های در مجاورت یک دیگر اطلاق می‌شد و می‌شود. این سایه‌ای بود از کسانی که زیر یک سایه قرار می‌گیرند؛ مغازه‌دارانی که در یک مجتمع تجاری هستند همسایگان یک دیگرند، شاغلین مشاغل هم صنف همسایگان یک دیگرند، هم پیمانان یک حزب همسایگان یک دیگرند، پیروان یک دین نیز همسایگان یک دیگرند، مسیحیان مسح شده زیر سایه عیسی مسیح همسایگان یک دیگرند، زیرا همه زیر یک قانون منفعت و حتی ضرر قرار دارند.

رعایت حدود همسایه مانند حدود خود واجب است و می‌بایست همسایگان خود را چون جان خود دوست داشت چنان که خداوند می‌فرماید: «^{۱۹} و پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایه خود را مثل نفس خود دوست دار» (متی ۱۹ : ۱۹). این نه تنها یک سفارش بلکه دومین حکم خداوند عیسی مسیح به کلیسایش است: «^{۲۷} عیسی وی را گفت: این که خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما.^{۳۸} این است حکم اول و اعظم.^{۳۹} و دوم مثل آن است یعنی همسایه خود را مثل خود محبت نما» (متی ۲۲ : ۳۷ - ۳۹).

لذا خدا به کسانی که نسبت به همسایگان خود از حدود حق همسایگی تجاوز می‌کنند و حقشان را ادا نمی‌کنند، لعنت می‌فرستد و به قوم (کلیسا) فرمان بر اخراج می‌دهد: «^{۱۷} ملعون باد کسی که حد همسایه خود را تغییر دهد. و تمامی قوم بگویند، آمین» (تثنیه ۲۷ : ۱۷).

و باز لعنت می‌نماید به کسانی که فراتر از این رفته و به جای محبت که بدان حکم شده‌اند، همسایگان خود را مورد آزار قرار می‌دهند: «^{۲۴} ملعون باد کسی که همسایه خود را در پنهانی بزند. و تمامی قوم بگویند، آمین» (تثنیه ۲۷ : ۲۴). چنین افرادی نیز از قوم (کلیسا) باید اخراج گردند.

زنا با محارم:

زنا با محارم عملی به مراتب زشت‌تر از زنا با فاحشه است. این عمل پیش از آن که خدا به قوم، شریعت را بدهد کم و بیش رواج داشت و لازم بود تا چنین عمل ننگینی برداشته شود. خداوند در بین نسلها همیشه یک رگه پاک را بر می‌گرفت و نقشه خود را پیش می‌برد تا این که به آمدن منجی ختم شود.

هر عمل زنایی به نوعی قابل بخشش و پاک شدن بوده و هست، اما زنای با محارم حتی اگر بخشیده شود اثر آن هرگز پاک نمی‌گردد؛ دنیا هر روزه بیشتر به سمت فساد و گناه پیش می‌رود، لذا برای آن که چنین گناه وحشتناکی تمام رگه‌ها را آلوده نسازد خدا شدیداً با آن مقابله کرد و احکام سختی را قرار داد. در آیات زیر به حکم خدا با آنانی که با محارم خود زنا می‌کنند اشاره شده:

✓ مقاربت با زن پدر: «^{۲۰} ملعون باد کسی که با زن پدر خود هم بستر شود، چون که دامن پدر خود را کشف نموده است. و تمامی قوم بگویند، آمین» (تثنیه ۲۷ : ۲۰).

✓ مقاربت با خواهر: «^{۲۲} ملعون باد کسی که با خواهر خویش چه دختر پدر و چه دختر مادر خویش بخوابد. و تمامی قوم بگویند، آمین» (تثنیه ۲۷ : ۲۲).

✓ مقاربت با مادرزن: «^{۲۳} ملعون باد کسی که با مادرزن خود بخوابد. و تمامی قوم بگویند، آمین» (تثنیه ۲۷ : ۲۳).

مقاربت با حیوانات:

«^{۲۱}ملعون باد کسی که با هر قسم بهایمی بخوابد. و تمامی قوم بگویند، آمین» (تثنیه ۲۷ : ۲۱).

خدا قدّوس است؛ در خدا ناپاکی نیست؛ پاک یعنی خالص، بدون ترکیبات؛ خدا با هیچ تفکّری غیر از تفکّر خود قاطی نمی‌شود، او نان حیات است، او یک نان فطیر است، بدون خمیرمایه، کلام او نیز خالص و بدون ترکیبات غیر است، با هیچ کلام غیری ترکیب نمی‌شود؛ او هر چیزی را که ساخت، موافق اجناس آنها که از پیش نمونه‌اش را آفریده بود ساخت:

✓ «^{۱۲}و زمین نباتات را رویانید، علفی که موافق جنس خود تخم آورد و درخت میوه‌داری که تخمش در آن، موافق جنس خود باشد. و خدا دید که نیکو است» (پیدایش ۱ : ۱۲).

✓ «^{۲۱}پس خدا نهنگان بزرگ آفرید و همهٔ جانداران خزنده را، که آنها از آنها موافق اجناس آنها پر شد و همهٔ پرندگان بالدار را به اجناس آنها. و خدا دید که نیکو است» (پیدایش ۱ : ۲۱).

✓ «^{۲۵}پس خدا حیوانات زمین را به اجناس آنها بساخت و بهایم را به اجناس آنها و همهٔ حشرات زمین را به اجناس آنها. و خدا دید که نیکو است» (پیدایش ۱ : ۲۵).

تمام خلقت خدا خالص بود. خدا حتّی وقتی آدم را آفرید او را نیز خالص و به شباهت خود آفرید، حوّا موجودی غیر از آدم نبود بلکه موافق جنس او بود، کتاب مقدّس می‌گوید وقتی که آدم تمام حیوانات را نام‌گذاری کرد معاونی موافق او یافت نشد پس خدا خوابی گران بر آدم آورد و حوّا را از درون او بیرون کشید: «^{۲۰}پس آدم همهٔ بهایم و پرندگان

آسمان و همه حیوانات صحرا را نام نهاد. لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد.^{۲۱} و خداوند خدا، خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخت و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد.^{۲۲} و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد» (پیدایش ۲ : ۲۰ - ۲۲).

تمام حیوانات خالص بودند، مار نیز خالص بود، او مشتقی از هیچ حیوان دیگری نبود. همه چیز می‌بایست آن گونه که خدا ساخته بود خالص می‌ماند، کاملاً فطیر، این طریق خدا است، در هیچ چیز خدا شریکی نداشت. تا آن که شیطان در نظم طبیعی خدا دست برد، او به بهترین مخلوق خدا دست برد، او شبیه خدا بر روی زمین را تغییر داد، او به آن خمیرمایه اضافه نمود. زن خالص و فطیر بود و مار نیز موجودی باهوش و خالص، نزدیک‌ترین حیوان از لحاظ ژنتیکی به انسان. شیطان مار را به زن پیوند زد، یک عمل مقاربتی بین انسان و حیوان، زن نیز همین عمل را با آدم کرد و روح شیطان که در مار بود در آدم نیز داخل شد. ابتدای نسل بشر با خمیرمایه شیطان مخلوط شد. لذا خدا به مار گفت از همه حیوانات صحرا ملعون‌تر هستی: «^{۱۴} پس خداوند خدا به مار گفت: چون که این کار کردی از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون‌تر هستی! بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد» (پیدایش ۳ : ۱۴).

خداوند خدا آدم را نیز ملعون ساخت و از عدن بیرون انداخت: «^{۲۳} پس خداوند خدا، او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود، بکند.^{۲۴} پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن، کروبیان را مسکن داد و شمشیر آتشی را که به هر سو گردش می‌کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند» (پیدایش ۳ : ۲۳ - ۲۴). و چون زمین به واسطه او از یک خمیرمایه نامأنوس آلوده شد، در نظر خدا ملعون گردید: «^{۱۷} و به آدم گفت: چون که سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از آن نخوری پس به سبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد» (پیدایش ۳ : ۱۷).

شیطان آن چه با زن و نسل آدم در باغ عدن کرد، در طول تاریخ تا به امروز همچنان دارد ادامه می‌دهد. این عمل هرگاه در هر نقطهٔ کرهٔ زمین که به وقوع می‌پیوندد، شیطان به یادبود آن اولین، به رخ جهان می‌کشد. لذا خدا شدیداً از این متنفر است و می‌فرماید: «^{۱۹}هر که با حیوانی مقاربت کند، هر آینه کشته شود» (خروج ۲۲ : ۱۹). چنین کسی نه تنها از ملکوت خدا رانده شده است بلکه در زمین نیز حکمش مرگ بوده است، او از قوم (کلیسای) خدا اخراج می‌باشد.

نفرت از هفت چیز:

در کتاب امثال نیز به هفت چیز اشاره شده که خداوند از آن نفرت دارد: «^{۱۶}شش چیز است که خداوند از آنها نفرت دارد بلکه هفت چیز که نزد جان وی مکروه است.^{۱۷}چشمان متکبر و زبان دروغگو؛ و دستهایی که خون بی‌گناه را می‌ریزد؛^{۱۸}دلی که تدابیر فاسد را اختراع می‌کند؛ پایهایی که در زیانکاری تیزرو می‌باشند؛^{۱۹}شاهد دروغگو که به کذب متکلم شود؛ و کسی که در میان برادران نزاعها بپاشد» (امثال ۶ : ۱۶ - ۱۹).

واژه‌های مهم این باب:

خصوصیات خدا خیلی بیشتر از اینهایی است که گفته شد، در این کتاب فقط به برخی که دارای اهمیت ویژه بود و یا می‌تواند بسیار خطرناک باشد پرداخته شده، مابقی را باید در روند تعلیمی از معلمین کلیسا بیاموزید. و اما در قسمتِ خصوصیات خدا با چند واژهٔ مهم زیاد برخورد کردید، این واژه‌ها با این که به چشم همگان (از خادمین تا اعضای کلیسا) بسیار آمده، اما گویی معرفت چندانی به این واژه‌ها نداشتند، چون از نحوهٔ رفتار و زندگی، و حتی برخورد در کلیسا، کاملاً چنین نتیجه‌ای حاصل می‌شود. اگر اغراق نباشد،

معرفت به این واژه‌ها حتی می‌تواند نقش حیاتی در زندگی ایمانی هر فرد و مقبولیت یک کلیسا در نزد خداوند داشته باشد. در زیر اشاراتی کوتاه به این مهم می‌گردد.

باید، نباید: این عبارات بسیار آشنا است، همه در طول روز با آن سر و کار دارند، اما ظاهراً بسیاری هنوز مفهوم این عبارات را درک نکردند! هرگاه برای هر موضوعی خدا باید یا نباید آورد، بدانید که حکم است، فرمان محکم خدا است، عدم اعتنا و رعایت آن به منزله زیر پا گذاشتن حکم خدا است. همان گونه که در باغ عدن خدا آدم را از خوردن درخت معرفت نیک و بد منع کرد و آدم اعتنا نکرد و خورد و مُرد. بدانید و آگاه و هوشیار باشید اعتنا نکردن و به انجام نرساندن باید و نبایدهای (احکام) خدا، دقیقاً برای شخص هلاکت و مرگ ابدی را به همراه خواهد داشت.

نفرت: به معنی بیزاری، دلزدگی، رویگردانی و کینه است. نفرت داشتن از کسی نشان دشمنی با او است. هر جا خداوند از کسی نفرت نموده یعنی او را دشمن دارد. یقیناً آنانی که مورد نفرت خدا قرار می‌گیرند در ملکوت او نیز جایی ندارند و در آتش ابدی هلاک خواهند شد.

مکروه: به معنی زشت، قبیح، کریه، منفور، ناپسند و ناخوشایند است. خدا قدّوس است و هیچ چیز ناپسندی در نزد او جای ندارد. بدون شک خدا هر چیز ناپسند و منفوری را برای همیشه از خودش دور می‌کند، لذا وقتی می‌گویند فلان چیز را مکروه دارد، بدون شک عاملین آن نیز در نظر خدا مکروه هستند و از نزد او دور انداخته خواهند شد. بدانید و آگاه و هوشیار باشید اگر کسی عملی که در نزد خدا منفور و مکروه است را به جای آورد از ملکوت خدا در آسمان و از کلیسای خدا در زمین اخراج است و اجازه بودن در کلیسا را ندارد.

ملعون: بر خلاف تصوّر بسیاری که همگانی هم شده نه دشنام است و نه ناسزا گفتن! ملعون هم خانواده لعن، لعنت، لعین و ... است که به معنی: لعنت شده، رانده شده،

مطرود شده، دور انداخته شده و بیرون کرده شده است. در هر کجای کتاب مقدس وقتی خدا کسی را ملعون باد می‌گوید یعنی او را از خودش دور انداخته است. بدانید و آگاه و هوشیار باشید، هر کس که ملعون باد خدا شامل حال او گردد، بدون شک از ملکوت خدا بیرون انداخته شده و هلاکت ابدی برای او آماده است، لذا چنین شخصی از کلیسای خداوند نیز اخراج و اجازه بودن در جمع مسیحیان را ندارد.

قوم بگویند آمین: آمین به معنی چنین باد است. آمین گفتن به معنی تأیید کردن است؛ آمین گوینده با آن چه برایش آمین می‌گوید همراه می‌شود. حال وقتی خداوند چیزی را مکروه دارد و یا از کسی نفرت دارد و یا ملعون باد می‌فرستد، وقتی کسی به آن آمین بگوید، او نیز به مانند خدا باید از آن عمل یا آن شخص نفرت نماید و مکروه‌اش دارد و یا ملعون نموده و از خودش دور نماید، اگر شخص بود دیگر به خانه او نرود و او را به خانه خود راه ندهد، با او خوراک نخورد و در هیچ موردی با او همراه نگردد. پس چه قدر بیشتر، وقتی خداوند به قوم، یعنی کلیسای خود بگوید برای موردی آمین بگویند، در این جا دیگر کلیسا اختیار ندارد تا آمین بگوید یا نه، بلکه حکم است و باید آمین گو باشند؛ بدانید و آگاه و هوشیار باشید هرگاه خدا به کسی ملعون باد بدهد و از قوم بخواهد تا آنها نیز آمین بگویند، کلیسا و تمام اعضای آن موظف هستند تا بلادرنگ آن شخص را از کلیسا اخراج کنند و هر کلیسایی که چنین نکند، شبان آن مجرم و بر ضد کلام خدا عمل کرده و رجاسات را داخل کلیسا نموده و آن کلیسا را از حضور خدا دور و ملعون نموده است.

به کلمات و معانی درست آنها با دقت بسیار توجه کنید، خداوند کلمه است، هیچ کلمه‌ای در کتاب مقدس بی‌دلیل و خارج از مفهوم درست خود استفاده نشده، هیچ عبارتی در کتاب مقدس بیهوده نیامده، خدا هر کلمه‌ای را در جای درست خودش استفاده می‌کند، اولین اصل در درک و استخراج یک تعلیم درست از کتاب مقدس "درک معانی" کلمات است.

با حکایتی قدیمی نظر شما را به اهمیت درک معانی کلمات جلب می‌کنم. پادشاهی را اسبی نیکو بود که بسیار دوستش می‌داشت و بر آن مهتری معین فرموده بود. روزی پادشاه بر سر سفرهٔ طعام نشسته بود که آن مهتر برای خطابِ عریضه‌ای به حضور پادشاه حاضر شد، چون پادشاه او را که مهتر خاصش بود بدید، بدو گفت: "بفرما". مهتر که پادشاه را بر سفرهٔ طعام بدید و بفرمای او را بشنید، بر سفره بنشست و دست در طعام پادشاه بُرد. این عمل در نزد پادشاه ناپسند آمد و پادشاه در غضب شده و فوراً دستور داد تا گردن مهتر را بزنند.

دقت کردید که چه شد؟ پادشاه گفت بفرما؛ بفرما از فرمودن، فرمایش و ... یعنی سخن گفتن می‌آید، منظور پادشاه این بود که سخت را بگو. اما آن مهترِ نگون بخت و عامی، مانند اکثر غریب به اتفاق مردم این زمان که هنوز به ادبیات و زبان خودشان آشنایی ندارند و هر کلمه‌ای را در جای نادرستش به کار می‌برند و اشتباه استنباط می‌کنند، فکر کرد که پادشاه او را به خوراکش تعارف کرد. دقیقاً مانند امروزه که اکثر مردم وقتی می‌خواهند کسی را به خانه یا برای خوراک دعوت کنند از واژهٔ اشتباه بفرمایید، استفاده می‌کنند.

سخت مراقب، آگاه و هوشیار باشید! خدا هیچ واژه‌ای را نادرست استفاده نمی‌کند، و از هیچ واژه‌ای برداشت دیگری نمی‌کند.

فیض، برکت، سلامتی و مشارکت روح‌القدس با فرزندان خدای پدر باد، در نام خداوند عیسی مسیح، آمین.

غلام خداوند عیسی مسیح: لوک رایان

ایران، پنطیکاست ۲۰۲۰ میلادی